

ص ۱۱ بشار بن برد مدح ابن هُبیرة و وصف الجیش

(۱) جفا و دهُ فزوراً أو مل صاحبه

وَأزرى به أن لا يزال يعاتبه

الودّ : الحبّ و المودّة * ازورّ : مال و انحرف و تباعد * ملّ : سئم و ضجر * أزرى به : حطّ من شأنه و انحرف و حقّره * عاتبه : لامه ، عتبه .

يقول : ظلمه بترك حُبّه إيّاه و مال قلبه عنه و أعرض عن صاحبه و احتقره بلومه الدائم له .

* ترجمه ۱ : وقتی به او بی اعتنائی کرد ، ظلم بزرگی در حقش روا داشت و چون نمی خواست به او اعتنا کند و دوستش داشته باشد در نظر همه کوچکش کرد

** ترجمه فارسی : وقتی او را ترک کرد ظلم بزرگی در حقش روا داشت ، دیگر نخواست او را دوست داشته باشد لذا از وی روی گردانید و با سرزنش همیشگی او ، در نظر همگان خوار و کوچکش کرد .

(۲) خَلِيلِيَّ لَا تَسْتَكْثِرُوا لَوْعَةَ الْهَوَىٰ وَلَا سَلْوَةَ الْمَحْزُونِ شَطَّتْ حَبَائِبُهُ

خَلِيلِيَّ : منادی مثنوی بحذف حرف النداء : ای دوستان من * لَا تَسْتَكْثِرُوا : لَا تَعْدُوا كَثِيرًا * لَوْعَةَ الْهَوَىٰ : حرقة الحزن و

الوجد * شَطَّتْ : بَعُدَتْ * سَلْوَةَ الْمَحْزُونِ : تسلیه : آرامش * حَبَائِبُ : مفردها حبیبه ، العشیق ، أحباب و أحبة .

يقول : يا صديقيَّ لَا تَعْدُوا شِدَّةَ الْحُزْنِ وَالْأَلَمِ وَالْحُبِّ فِي فِرَاقِ حَبِيبِي قَلِيلَةً وَ لَا تَتَوَقَّعَا أَنْ يَسْتَرِيحَ مَنْ بَعُدَتْ حَبِيبَتُهُ وَ بَقِيَ وَحِيدًا مَنفَرِدًا لِحَالِهِ .

* ترجمه : ای دوستان من ، آن آتش عشقی که به جانم افتاده را کم نشمارید و نادیده نگیرید و کسی که دوستش از او جدا شده باشد فکر نکنید که آرامشی دارد .

** ترجمه فارسی : ای دوستان من ، آن آتش عشق که به جانم افتاده را کم مپندارید و از غمناکی که محبوبش رهایش کرده انتظار آرام بودن نداشته باشید .

(۳) فَقَدْ رَابِنِي قَلْبِي ! يُكَلِّفُنِي الصَّبَا وَ مَا كُلُّ حِينٍ يَتَّبِعُ الْقَلْبَ صَاحِبُهُ

رَابِنِي : حَوَّقَنِي ، أَخَافُنِي ، أَفْزَعُنِي ، دَخَلَ الْخَوْفَ عَلَيَّ قَلْبِي * الرِّيبُ : الْخَوْفُ * الصَّبَا : شِدَّةُ الشُّوقِ ، الْوَجْدُ * يُكَلِّفُنِي :

بر من تحمیل کند .

يقول : ظَنُّ قَلْبِي أَنْ يُخَيِّفَنِي (بِوزَعْنِي) بِتَحْمِيلِهِ شِدَّةَ الشُّوقِ وَالْوَجْدَ وَالرَّغْبَةَ عَلَيْهِ (أَنْ يَكَلِّفَنِي الْوَجْدَ وَالشُّوقَ) لَكِنْ نَسِيَ الْقَلْبَ لَمْ يُفَكِّرْ أَنَّهُ لَا يَتَّبِعُ الرَّجُلَ الْقَلْبَ دَائِمًا هَذَا غَيْرَ مُمْكِنٍ .

* ترجمه : قلبم چنین پنداشت که می تواند با تحمیل بار سنگین عشق بر دوشم بگذارد و مرا مطیع خود کند ولی اینطور

نیست که انسان همیشه فرمانبردار (دنباله رو) قلب خودش باشد .

*** ترجمه : قبلم چنین پنداشت که می تواند با تحمل سنگینی بار عشق بر دوش من مرا مطیع خود سازد ولی هیچگاه پنداشت که آدمی همیشه نیز فرمانبر دل خود نخواهد بود

(۴) إِذَا كُنْتَ فِي كُلِّ الْأُمُورِ مُعَاتِبًا صَدِيقَكَ لَمْ تَلُقْ الَّذِي لَا تُعَاتِبُهُ

معاتباً : لائماً : عائباً * لَمْ تَلُقْ : لم تجد ، لم تحصل * هذه البيت المُدَاراة الصديق والناس .
أيها الإنسان إذا كنت في كل الأمور تبدو و تبدأ تلون و تعاتب الآخرين لم تلق الذي لاتعاتبه .

يقول : الشاعر يخاطب الآخرين خاطب المفرد لكن المقصود الجميع يقول إذا صدقك في كل اعمال اذا قدمت اليوم اعمالهم ستبقى وحيدا بعد فتره وجيزه حتى تلومه و الجميع يفر منه .

يقول : إذا كنت تُعَاتِبَ صَدِيقَكَ فِي الْأُمُورِ جَمِيعًا ، فَلَنْ يَبْقَى لَكَ صَدِيقٌ حَتَّى تُعَاتِبَهُ فَالْجَمِيعُ سَوْفَ يَفِرُّ مِنْكَ .

اگر در همه کارها دوستت را بخاطر کم کاریش سرزنش کنی و بعد از مدتی کوتاه دوستی برای سرزنش کردن پیدا نمی کنی چون مردم سرزنش رو نمی پسندند .

ترجمه کتاب تلخیص : اگر در همه کارها دوستت را بخاطر کم کاریش سرزنش کنی و آن سان که شایسته است از کارش تقدیر نکنی بعد از مدتی دیگر دوستی برای سرزنش کردن نمی یابی .

(۵) فَعِشْ وَاحِدًا أَوْ صِلْ أَخَاكَ فَإِنَّهُ مُفَارِقُ ذَنْبٍ مَرَّةً وَمُجَانِبُ

عِشْ : أبقى حيًا * واحدا : منفردا * مفارِق : مُقْتَرَفٌ أَوْ مُرْتَكِبُ الْإِثْمِ * مُجَانِبُ : تارك

المعنى : إذا بقيت على مُعَاتِبَةِ الْأَصْدِقَاءِ وَ اسْتَمَرْت فِي طَرِيقِكَ وَ سَتَبَقِي بَعْدَ قَلِيلٍ عَلَى الْعَيْشِ وَ حِيدًا وَ عَلَيْكَ فِي هَذِهِ الْحَالَةِ إِمَّا أَنْ تَخْتَارَ الْوَحْدَةَ وَ الْإِنْفِرَادَ إِذَا تَلْتَحَقَ بِالْأَصْدِقَاءِ إِذَا بَارَيْتَهُمْ لِأَنَّهُمْ تَارَةٌ يَخْطِئُونَ وَ تَارَةٌ يَتْرَكُونَ الْخَطَاءَ .

يقول : إذا استمرت في طريقك عليك أن تختار إما العيش وحيداً و إما الالتحاق بالأصدقاء و مداراتهم لانهم تارة يخطأون و تارة يصيبون .

* ترجمه : حال که چنین روحیه و اخلاقی را در پیش گرفته ای به ناچار باید به تنهایی زندگی کنی چرا که هیچ کس

دیگر ترا همراهی نخواهد کرد یا اینکه همراه دوستانتان شوید که این دوستان گاهی وقتاً مرتکب اشتباه می شوند و گاهی

وقتا از آن اشتباه دست بر می دارند .

*** ترجمه: حال که چنین رویه ای را در پیش گرفته ای باید به تنهایی زندگی به سر آری چرا که هیچ کس ترا همراهی نخواهد کرد یا این که به دوستت که گاهی مرتکب اشتباه می شود همگام شوی . او که یک لحظه خطاکار و آنی دیگر درستکار است .

(۶) إِذَا أَنْتَ لَمْ تَشْرَبْ مِرَاراً عَلَى الْقَدَى ظَمْتِ وَأَيُّ النَّاسِ تَصْفُو مَشَارِبُهُ

القَدَى : الشیء الإضافی : خاشاک * الظَّمَا : العطش * صاف : نقی * مَشَارِب : موارد : آبشخور * نقطه بلاغی : در آی الناس تَصْفُو مَشَارِبُهُ : صنعة التذليل وجود دارد .

المعنى : إذا لم يشرب الإنسان الماء الكدر و يصبر على شربه يموت عطشاناً .

*** ترجمه : اگر آدمی از ترس خاشاک و گل و لای بودن موجود در آب ، از آب امتناع کند و آب نخورد از تشنگی تلف می شود .

*** ترجمه : اگر آدمی از ترس خاشاک و خار موجود در آب از نوشیدن آن سرباز زند به تحقیق تشنه خواهد شد و کیست آن که آبشخورش دائماً صاف باشد .

(۷) وَمَنْ ذَا الَّذِي تُرَضَى سَجَايَاهُ كُلُّهَا ؟ كَفَى الْمَرْءَ نُبْلًا أَنْ تُعَدَّ مَعَايِبُهُ

السجایا ج سجیة : الخصلة ، الاخلاق ، الخلق ، الطبيعة * نُبْل : النجابة ، الشرف * نبیل ثلاث معنی (۱) النجابة والعفة (۲) الشجاعة (۳) الإصالة : شریف و اصیل * تُعَدَّ : تُحَسَّب * معایب : عیوب

يقول : لا يُوجَدُ (لا تَجِدُ) شخص صاحب اخلاق تامة (كمال مطلق و سجایا الكاملة) و كل انسان تجد عنده خصلة سجیل ماذا توجبك بعد ذلك يقول من فضل انسان (نجابة الانسان ، من كمال الانسان) تُعَدُّ معایبه (معایب قلیه و قابل للعد) لا تجد انسانا كامل الاخلاق و تروی جميع خصاله بل عليك باختيار قليل الأخطا .

*** ترجمه : چه کسی که همه اخلاقیات مورد پسند و قبول همه است در شرافت و بزرگی آدمی همین بس که عیب هایش قابل شمارش باشد .

*** ترجمه: چه کسی است که همه اخلاق و خلق و خویش مورد پسند و قبول باشد در شرافت و بزرگی آدمی همین

بس که عیب هایش به شمارش آیند .

۸) يَخَافُ الْمَنِيَا إِنْ تَرَحَّلْتُ صَاحِبِي كَأَنَّ الْمَنِيَا فِي الْمَقَامِ تُنَاسِبُهُ

ترحلتُ : إرتحلتُ ، غادرتُ ، سَفَرْتُ ، أَحَلَّتْ * الْمَنِيَا : مفردها الْمَنِيَّةُ ، الموت ، الْهَلَاكُ * تُنَاسِبُهُ : تلازمه
المعنى : حيمنا رحلتُ و سَفَرْتُ عَنْ الْعِرَاقِ صَاحِبِي (صديقي) يَخَافُ مِنَ الْبَلَايَا وَ الْمَصَائِبِ وَ يَخْشَى بَعْدَ سَفَرِي عِنْدَ هَذِهِ الْمَنِيَا وَ هَذِهِ الْمَصَائِبُ سَتَقْتُلُنِي .

* ترجمه : وقتی که از شهر (عراق) کوچ کردم دوستم ترسید که تمام گرفتاری ها و مشکلات مرگ آور به سراغش بیاید و ماندنش در آنجا مساوی با مرگ است .

* * ترجمه : وقتی که از شهر کوچ کردم دوستم ترسید که انواع و اقسام گرفتاری ها و مشکلات مرگ آور به سراغش بیایند و ماندنش چیزی جز مرگ وی را در پی نداشته باشد .

۹) فُقُلْتُ لَهُ : إِنْ الْعِرَاقُ مَقَامُهُ وَخِيمٌ إِذَا هَبَّتْ عَلَيْكَ جَنَائِبُهُ

مَقَامُهُ : إقامته ، مقام مناسب له * خِيمٌ مَآخُوذٌ مِنَ الْخَيْمَةِ : چادرها * هَبَّتْ : ثارت و هاجت * جَنَائِبُ : مفردها الْجَنُوبُ :
الرياح الجنوب .

خاطب الشاعرُ صَدِيقَهُ قَالَ لَهُ : أَنَّ الْعِرَاقَ مَنَاسِبٌ لَكَ وَفِي الْخَيْمِ تَحْمِيكَ إِذَا هَبَّتِ الرِّيحُ الشَّدِيدَةُ مِنَ نَاحِيَةِ الْجَنُوبِ .

* ترجمه : به او گفتم : ماندن در عراق مناسب توست و چادرهای پناهگاهی برای تو در آنجا وجود دارد آگه بادهای شدید از طرف جنوب بوزد .

۱۰) لَأَلْقَى بَنِي عَيْلَانَ إِنْ فَعَالَهُمْ تَزِيدُ عَلَيَّ كُلِّ الْفَعَالِ مَرَاتِبُهُ

لَأَلْقَى : لَأَجِدُ * بَنِي عَيْلَانَ : أَرَادَ قَيْسَ بَنِ عَيْلَانَ * الْفَعَالُ : الْفَعْلُ وَ الْعَمَلُ الْحَسَنُ
* ترجمه : آنچه که بنی عیلان انجام می دهند کارهای بزرگی است که از کارهای دیگر خیلی بالاتر است .

۱۱) أَوْلَاكَ الْأَلَى شَقُّوا الْعَمَى بِسَيُوفِهِمْ عَنِ الْعَيْنِ حَتَّى أَبْصَرَ الْحَقَّ طَالِبُهُ

أَوْلَاكَ : أَوْلَيْكَ * الْأَلَى : مَوْصُولٌ بِمَعْنَى الَّذِينَ * شَقُّوا : كَسَّرُوا ، فَرَّقُوا * شَقٌّ : فَرَقٌ ، صَدَعٌ * الْعَمَى : لَهُمْ مَعْنَى مُخْتَلَفَةٌ
عَدَمُ الرُّوْيَةِ : لَا يَشَاهِدُ وَ لَا يَرَى ، الضَّلَالُ وَ الضَّلَالَةُ : الْجَهْلُ وَ الْعَمَايَةُ : جَهْلٌ وَ نَدَانِي .

المعنى : هولاء القوم يردون العمایة و الجهل عن عیون الناس حتى يحصل طالب الحقّ علیه و يشاهده بعینه دون حاجبا و مانعا .

* ترجمه : اینا (این جماعت) کسانی هستند که پرده و دیوار جهل و نادانی را با شمشیر خود از دیدگان می زدایند تا حق جو (طالب حق) چشمش به حق بینا گردد .

* * ترجمه : این جماعت کسانی هستند که پرده جهل و نادانی را با شمشیر خود از دیدگان می زدایند تا حق جو چشمش به حق بینا گردد .

(۱۲) رُویدَ تَصَاهِلٌ بِالْعِرَاقِ جِيَادُنَا كَأَنَّكَ بِالضَّحَاكِ قَدْ قَامَ نَادِيَهُ

روید: اسم فعل امر بمعنی أَمْهَلُ ، تَمَهَّلُ * تصاهل : أى تتصاهل : تصوح : حذف أحد التائين ، الصهيل : الصوت الخيل : صدای اسبان * جیاد : جمع جواد : الخيل ، الفرس النجيب * الضحاک : اسم شخص .

المعنى : اصبر و تَمَهَّلْ قليلا سَتَسْمَعُ صوت الجياد فى العراق و هى تصهل و كأنك تُشاهد الضحاک و هو قد قُتِلَ و مات .
* ترجمه : کمی صبر کن ، صدای اسبان را خواهی شنید که گویا مرگ ضحاک را می بینی .

(۱۳) وَسَامٌ لِمَرَوَانَ وَمِنْ دُونِهِ الشَّجَا وَهُوَ كَلْجُ الْبَحْرِ جَاشَتْ غَوَارِيَهُ

وَسَامٌ لِمَرَوَانَ : طالب للخلافة * الشَّجَا : الغصّة و الحزن والألم * الهَوْلُ : الفزع والخوف ، الشى العظيم ، المصيبة الكبيرة * اللُجْجُ : الماء الكثير * جاشت : هاجت * الجيشان : الغيلان * غواريه : مفردها غاربة : أمواجه مروان لا اقييم الشجاع و الحزن الفزن و العلم و المصائب الكبيره التى تكون كأموج البحار التامه و المهلكه .
يقول يخاطب عدوه و الهلاك و الحزن لى مروان و ستنزل عليه كأموج البحار .

ترجمه : مروان و کسانی که همراه آن بودند دچار حزن و اندوه و مصیبت های گوناگون شدند مانند موج های دریا که آنها را از بین ببرد .

(۱۴) أَحَلَّتْ بِهِ أُمَّ الْمَنِيَا بِنَاتِهَا بِأَسْيَافِنَا إِنَّا رَدَىٰ مَن نُّحَارِبُهُ

أَحَلَّتْ : حَلَّتْ به : نزلت به * أُمَّ الْمَنِيَا : الداهية ، المصيبة كناية : الدنيا * بِنَاتِهَا : مصائبها * أَحَلَّتْ به بناتها : أهلكته * الردى : الهلاكة ، الموت * نُّحَارِبُهُ : نُقَاتِلُهُ .

أَنْزَلَتِ الدُّنْيَا بِهٖ مَصَائِبُهَا بَسِيفُونَا وَهَذَا هُوَ شَأْنٌ مِّنْ نَّقَاتِلُهُ يَكُونُ الْمَوْتُ عَاقِبَةً أَمْرَهُ .

* ترجمه : دنیا گرفتاری ها و مرگ هایش را بوسیله شمشیر های ما بر سر او فرود آورد و این گونه است سرانجام هر کسی که با ما در افتد . یعنی هر که با ما در افتاد برافتاد

** ترجمه : دنیا گرفتاری هایش و بدبختی هایش را بواسطه شمشیر ما بر سر او فرود آورد و این گونه است سرانجام هر آن که که با ما در آویزد .

(۱۵) رَكِبْنَا لَهُ جَهْرًا بِكُلِّ مُتَّقِفٍ وَأَبْيَضَ تَسْتَسْقَى الدَّمَاءَ مَضَارِبُهُ

رَكِبْنَا لَهُ : مَشِينَا لَهُ رَاكِبِينَ * لَهُ : الْعَدُو * جَهْرًا : عَلَنًا ، ظَاهِرًا : آشكارا * الْمُتَّقِفُ : الْمُقْوَمُ ، صِفَةُ لِلرَّمْحِ الْمَحْذُوفِ : رَمْحٌ مُقْوَمٌ : نِيزَةُ مُحْكَمٌ * أَبْيَضَ : صِفَةُ لِلسَّيْفِ الْمَحْذُوفِ : سَيْفٌ قَاطِعٌ * تَسْتَسْقَى : تَطْلُبُ سُقْيَا * الْمَضَارِبُ : مَفْرَدُهَا مَضْرِبٌ : حَدَّ السَّيْفِ : لِبَهُ تِيزُ شَمشِيرٍ .

معنی : بشار بخاطب عدوهم اضافه الى بلاء الدنيا نحن نركب الخيول واهراً شاعراً في النهار و ليس في الليل و نهجم عليه و امام مقاتل و الجميع و الاخرين ينظر و يشاهد بالرمح المقومة الطويلة و الجيدة و السيوف القاطعه و نسقى شفر و حدة السيف بدماء العدو .

يقول : ركبنا خيولنا علانية سائرين نحو العدو و نحن نتوجه إليه برمح و سيوف بيض نسقى حذتها من دمائه .

* ترجمه : آشکارا و در روز روشن با شمشیر های بران و نیزه های محکم به او حمله می کنیم و لبه شمشیر هایمان را از خونشان سیراب می نماییم .

(۱۶) وَجَيْشٍ كَجُنْحِ اللَّيْلِ يَزْحَفُ بِالْحَصَى وَبِالشُّوكِ وَالْخَطَى حُمْرًا تُعَالِبُهُ

وَجَيْشٍ : مَشِينَا لَهُ بِجَيْشٍ * جُنْحُ اللَّيْلِ : ظِلَامُ اللَّيْلِ ، سَوَادُ اللَّيْلِ ، شَبُّ تَارِيكٍ ، شَبَّهُ الْجَيْشِ الَّذِي يَبْدُو لِكثْرَتِهِ أَسْوَدَ بِاللَّيْلِ أَوْ قَسَمَ مِنْهُ * يَزْحَفُ : يَمْشِي * الْحَصَى : الْعَدَدُ الْكَثِيرُ : دَر لَغْتٍ بِهٖ مَعْنَى سَنَكْرِيزِهِ وَ لِي دَرِ اَيْنِجَا تَعْدَادُ زِيَادِ سَرِيَاظَانَ * الشُّوكُ : السَّلَاحُ الْحَادُّ : سَلَاحٌ بَرْنَدُهُ * الْخَطَى : الْقِنَا وَ الرَّمَاحُ * حُمْرًا : لَوْنُهُ أَحْمَرٌ مِنَ الدَّمِ * تُعَالِبُ : جُ تَعَلَّبُ : أَطْرَافُ الرُّمْحِ .

المعنى : إِنَّا هَجَمْنَا عَلَى الْعَدُوِّ بِجَيْشٍ كَثِيرٍ الْعَدَدِ الَّذِي يَشْبَهُ الْحَصَى لِكثْرَتِهِ ، يُشَاهِدُ كَقَطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ الْمَظْلَمِ كَامِلِ الْعَدَدِ وَ الْعُدَّةِ (المُعَدَّاتِ الْحَرِيْبَةِ) مِنَ السَّلَاحِ الْحَادِّ وَ الرَّمَاحِ الْخَطَى الَّتِي يَحْمُرُّ تُعَالِبُهُ (أَطْرَافِ الرَّمَاحِ) بِدَمِ الْاَعْدَاءِ .

عامل الجرّ « جیش » ربّ المقدّرة بعد الواو .

* ترجمه : ما با لشکری که از کثرت تعداد و زیادی سلاح به شب تاریک می مانست و با سلاح های برنده و نیزه های خطی آن چشم ها را می زد به او حمله کردیم .

(۱۷) غَدَوْنَا لَهُ وَالشَّمْسُ فِي خِذْرِ أُمَّهَا تُطَالِعُنَا وَالطَّلُّ لَمْ يَجْرِ ذَائِبُهُ

غَدَوْنَا لَهُ : خرجنا له (ذهبنما له) فی الصباح الباكر * خِذْرِ أُمَّهَا : مُخْبَاها (مخفی) * الخِذِر : ظلمة الليل * تُطَالِعُنَا : تُدِيم النظرَ إلینا ، تنظر إلینا * الطَّلُّ : الندى : شبنم * لَمْ يَجْرِ : لَمْ يَسِيل * ذَائِبُ : سائله .

المعنى : هَجَمْنَا عَلَى الْعَدُوِّ فِي الصَّبَاحِ الْبَاكِرِ ، تَكَادُ تَبْرُغُ الشَّمْسُ وَانْتَشَرَ ضَوْءُهَا فِي الْأَفْقِ ، كَانَهَا تَنْظُرُ إِلَيْنَا مِنْ جَانِبِ السِّتَارِ لَمْ يَذُبِ النَّدى عَلَى الشَّجَرِ .

* ترجمه : صبحگاهان هنگامی که خورشید تازه طلوع کرده بود و نورش همه جا را گرفته بود و آن زمان که هنوز شبنم روی برگ ها بود به او (دشمن) حمله کردیم .

* * ترجمه : صبحگاهان و آن گاه که خورشید تازه سر برآورده بود و نورش همه جا را گرفته بود و آن زمان که هنوز شبنم روی برگ خشک نشده بود به او حمله بردیم .

(۱۸) بِضَرْبِ يَذُوقُ الْمَوْتَ مَنْ ذَاقَ طَعْمَهُ تُذْرِكُ مَنْ نَجَّى الْفِرَارُ مِثَالَهُ

مثالبه : ج مثلبه : الْعَيْبُ وَ النَّقِیصَةُ ، عیوبه ، معایبه * يَذُوقُ الْمَوْتَ : صفت جمله ، برای ضرب محلا مجرور .

المعنى : بِوَسْطَةِ ضَرْبِ السِّیُوفِ وَ السِّلَاحِ الْمُتَوَالِي (المتتابع) عَلَى الْعَدُوِّ ذَاقَ طَعْمَ الْمَوْتِ مَنْ قُتِلَ وَ الَّذِي فَرَّ وَ نَجَا مِنَ الْمَوْتِ لِحِقَّتِهِ عَيْبُ الْفِرَاقِ وَ اصْبَحَ يُجْرُّ الْعَارَ بَعْدَ الْفِرَارِ .

* ترجمه : دشمنان ما بوسیله شمشیرها و سلاح ها ، طعم مرگ را چشیدند و کسانی که در جنگ فرار کردند در زندگیشان ننگ آن را (فرار) می کشند .

(۱۹) كَأَنَّ مِثَارَ النَّعَقِ فَوْقَ رُؤُوسِنَا وَأَسْيَافِنَا لَيْلٌ تَهَاوَى كَوَاكِبُهُ

مِثَارُ : منتشر : پراکنده : اسم المفعول * النَّعَقُ : الغبار * رُؤُوسِنَا : رُؤُوسِ الْمُقَاتِلِينَ * تَهَاوَى : تَهَاوَى : تَسَاقَطُ * الغبار

وَ السِّیُوفِ تَشْبِيهُ تَرْكِيبِي * وَأَسْيَافِنَا : وَ او معه : أَسْيَافُ : مَفْعُولُ مَعَهُ * نَقْطَةُ بِلَاغِيهِ : هُنَاكَ فِي الْبَيْتِ تَشْبِيهُ مَرْكَبِ حَسْبِي حَيْثُ شَبَّهِ الْغُبَارَ الَّذِي انْتَشَرَ فِي سَاحَةِ الْحَرْبِ وَ السِّیُوفِ الَّتِي تُضْرَبُ بِهَا وَ تَسْقُطُ بِلَيْلٍ تَسْقُطُ كَوَاكِبُهُ .

الشَّاعِرُ يَصِفُ الْمَعْرَكَةَ وَ شَبَّهَ سَاحَةَ الْقِتَالِ وَ الْمَعْرَكَةَ وَ شَبَّهَ الْغُبَارَ الْمُنْتَشِرَ فَوْقَ الْجَيْشِ بِظِلْمَةِ اللَّيْلِ وَ شَبَّهَ السِّیُوفَ الَّتِي تَتَلَأَلَأُ وَ تَعْلُو وَ تَسْقُطُ فِي هَذَا الْغُبَارِ بِكَوَاكِبِ السَّمَاءِ الْمُتَلَأَلَأَةَ حِينَمَا تَتَسَاقَطُ وَاحِدَةً تَلُو الْآخَرَى .

* ترجمه : گویی که غبار پراکنده در فضا که در صحنه جنگ همه جا را فرا گرفته بود و آن زمان که شمشیرها در آن غبار به هم می خورد مثل شبی بود که ستاره هایش یکی پس از دیگری سقوط می کردند .

(۲۰) بَعَثْنَا لَهُمْ مَوْتَ الْفُجَاءَةِ إِنَّا
بَنُو الْمَوْتِ خَفَّاقٌ عَلَيْنَا سَبَائِبُهُ

بعثنا : أرسلنا * موت الفجاءة : الموت بغتة : مرگ ناگهانی * بنو الموت : أبناء الموت : فرزندان جنگ * الموت خفاق : کنایه من الحروب : دائماً نحن في الحروب * سبائب : مفردھا السببیه ، الشقة من الثوب و المراد هنا الرايات و اعلام الموت : پرچم های مرگ : کنایه از شجاعت .

المعنى : أرسلنا لعدونا الموت الذي لم يحسب له حساب و لم يخطر على باله متحيراً و فجأة شاهد الموت بأم أعينه و ذلك لأننا أبناء الحرب و أهل الحرب و القتال و الموت و الرايات دائماً خفاقاً فوق رؤسنا .

* ترجمه : مرگ ناگهانی و پیش بینی نشده نصیب دشمن گردید زیرا ما مرد جنگ و نبرد هستیم و پیوسته پرچم های آن بالای سرمان برافراشته است کنایه از اینکه ما همیشه دنبال جنگ با دشمن هستیم .

(۲۱) فَرَاخُوا : فَرِيقٌ فِي الْإِسَارِ وَمِثْلُهُ
قَتِيلٌ وَمِثْلٌ لَأَذْ بِالْبَحْرِ هَارِيَهُ

فَرَاخُوا : الأعداء فراحوا * فريق : قسم : بدل من الفاعل و المرفوع * الإِسَارُ : الإِسَارَةُ * لَأَذْ : إلتجاء ، إعتصم ، لجأ : پناه برد (فی هذا البيت ضرب من البديع المعنوی یسمى التقسیم) * البحر : المراد نهر الفرات .

المعنى : فراحوا الأعداء مزقنا عدوئنا و عبدنا (تار و مار کردیم دشمن مان را) و قسم منهم وقَع في الأسر و قسم آخر مثله قُتِل و قسم آخر أيضا هَرَبَ نحو البحر و هلك فيه .

* ترجمه : ما دشمن را تارومار کردیم بخشی از لشکر آن اسیر شدند و بخشی دیگر آن کشته و بخشی هم به طرف دریا فرار کردند و گرفتار مرگ شدند.

(۲۲) إِذَا الْمَلِكُ الْجَبَّارُ صَعَرَ خَدَّهُ
مَشِينًا إِلَيْهِ بِالسُّيُوفِ نُعَاتِيَهُ

الملك الجبار : الملك المتكبر و المقتدر * صَعَرَ خَدَّهُ : أماله كبراً و تكبراً : مشى في الارض مرحاً كناية عن التكبر * مشينا إليه : ذهبنا إليه * نُعَاتِيَهُ : نلومه : سرزنش می کنیم * مشينا إليه بالسُّيُوفِ نُعَاتِيَهُ : صنعت تنويع

المعنى : إِذَا الْمَلِكُ الْمُتَبَخَّرُ وَ الْمُتَكَبِّرُ الَّذِي يَفْتَخِرُ بِنَفْسِهِ أَمَالَ وَجْهَهُ عَنَّا كِبَرًا (لم يعتنى بنا) ، يكون لومنا عليه بالسُّيُوفِ وَ نُؤدِّبُهُ بِسُّيُوفِنَا وَ نرغمه (نَجْبُرُهُ) على التعامل الصحيح معنا .

* ترجمه : آنگاه که پادشاه جبار و ستمگر از ما روی گرداند ما او را با شمشیر سرزنش و ادب می کنیم و نه با زبان .

ص ۱۶ بشاربن برد هجو المنصور

(۱) أبا جعفر ما طولُ عیشِ بدائمٍ ولا سالمٌ عمّا قليلٍ بسالمٍ

أبا جعفر : کنیه منصور * العیش : الحیاة

المعنى : يَنْصَحُ الشاعرُ المنصورَ مُخاطباً إِيَّاهُ بأنَّ العيشَ و الحیاةَ و الراحةَ لم تكن أبدياً و ستزولُ يوماً ما لأنه لا يبقى الشخصُ السالمُ ، طوال حیاته سالمًا و سيصيبه مرضٌ حتماً .

* ترجمه : ای ابوجعفر زندگی ابدی نیست و هیچ سالمی امان از مریضی و درد نیست و هیچ سالمی اطمینان ندارد که تا چند لحظه دیگر در سلامت باشد .

** ترجمه : ای ابوجعفر زندگی ابدی نیست و هیچ سالمی اطمینان ندارد که تا چند لحظه دیگر در صحت و سلامت باشد .

(۲) علی الملكِ الجبارِ يقتحمُ الردى ويصرعهُ فى المأزقِ المتلاحمِ

الجبار : المتكبر ، العاتى ، المتمرد * يقتحم : يرمى نفسه بالمشقة والشدة والمهالك ، يهجم * المأزق : المضيق : تنگنا * المتلاحم : المتلاصق * الردى : الموت ، الهلاك .

المعنى : سيهجمُ الهلاكُ والردى على الملكِ المُقتدرِ والمتكبرِ وسيطره فى المضيقِ المتلاصقِ وهذا نهايةُ أمر كلِّ حى فى الدنيا .

* ترجمه : مرگ بر پادشاه ستمگر و متکبر نیز هجوم خواهد آورد و او را در تنگنایی سخت فرو خواهد برد .

(۳) كأنك لم تسمعَ بقتلِ متوجٍ عظيمٍ ولم تسمعَ بفتكِ الأعاجمِ ؟

ك : در كأنك : منصور * متوج : لابس من التاج : پادشاه * الفتك : القتل بسرعة : كشتار * الأعاجم : غیر عرب ها يقول : لم تسمعَ بقصص قتلِ والموتِ الأمراءِ و العظماءِ وأصحابِ التيجانِ و لم تسمعَ بالأعاجمِ الذين فُتِكوا بهم و قتلوهم .

* ترجمه : انگار مرگ پادشاهان و کشتار دسته جمعی غیر عرب ها به گوشتان نرسیده است؟

(۴) تقسمُ كسرى رهطه بسيفِهمِ وأمسى أبو العباسِ أحلامَ نائمٍ

تقسم : تفرق ، تبدد * كسرى : الملك المعروف * رهطه : قومه * أبو العباس : كنيه الوليد بن يزيد * أحلام : ج حلم : المنام : خواب .

يقول : تمزق و تبدد ملكُ كسرى بسيفِ أعداءِ ه و أبو العباس أصبح من الماضى و كأنه من أحلامِ نائمٍ .

* ترجمه : پادشاه کسری و قومش ، بوسیله شمشیرها نابود و مُلک آن ، تار و مار گردید و ابوالعباس مانند یک خواب گشته است .

(۵) و مروان قد دارت علی رأسه الرّحی وکان لما أجمت نزرَ الجرائم

مروان : بن محمد آخر خلفاء بنی امیه * الرّحی : حومه الحَرَب ، قد دارت علی رأسه * الرّحی : وَقَعَ فی الحَرَب و المَشاکل * نزر: قلیل .

المعنی : مروان قد أُصیب بالمشاکل و الحروب و الدواهی و ذلك نتیجة لأجرامه و جرائمه تعادل بعض جرائمک .

* ترجمه : مروان دچار مشکلات و جنگ ها گردید و آن بواسطه جنایت هایی که مرتکب شده است که جنایت های او معادل بخشی از جنایت های توست .

۶- تَجَرَّدتَ للإسلام تَعَفُو طریقه و تُعری مطَاهُ للیوث الضراغم

تَجَرَّدتَ : تَفَرَّقتَ * تَعَفُو : تَمَحُو * تُعری : تُكشِفُ * مطَاهُ : ظهره * لیث و لیوث : شیر * الضراغم : ج ضِرغام : صفة لسباع : الأسد : الوحوش المفترسه : درندگان

المعنی : قد أوقفت و هیاتَ نفسک لِإمحاء (لِمحو) الإسلام و ارتحیت و كشفتَ ظهره للوحوش المفترسات .

* ترجمه : ای منصور خود را وقف از بین بردن اسلام کردی و اسلام را در معرض درندگان قرار داده ای .

۷- فما زلتَ حتی استنصرَ الدینُ أهله علیک فعادوا بالسیوف الصوارم

استنصرَ : طلب النُصرة * علیک : علی المنصور * فعادوا بالسیوف : اتّجهوا بالسیوف : توسّلوا بالسیوف * عادوا : لاذوا و اعتصموا * الصوارم ج الصارم : السیوف القاطعات : شمشیرهای برنده و تیز .

المعنی : ما زلتَ تقومُ بالأعمال ضدّ الإسلام حتی قام علیک المسلمون و أشهروا سیوفهم الصوارم و القواطع ضدک بوجهک

* ترجمه : ای منصور پیوسته مشغول توطئه علیه اسلام بودی تا اینکه دین و طرفداران آن برعلیه تو قیام کردند بر همین اساس دست به شمشیرهای برنده و تیز بردند و در مقابل تو ایستاده اند .

*** توجه ابیات ۱۳ و ۱۴ و ۱۶ را استاد تدریس نکرده است .

۱۳- إذا بَلَغَ الرَّأْيُ الْمَشُورَةَ فَاسْتَعِنَ بِرَأْيِ نَصِيحٍ أَوْ نَصِيحَةٍ حَازِمٍ

إذا بَلَغَ : إن إحتاج : اگر نیاز افتد * حازم : الذی یحسن ضبط أمره : دوراندهش

یَقُولُ : إذا إحتاج فی الأمور إلى إستشارة الآخرين فاستفدُ برأی كثير النَّصَحِ أو أستعین بنصيحة الذی یحسن ضبط الامور .

ترجمه : آن گاه در کارها به مشورت کردن نیاز افتاد پس یا از نظر ناصحی آمین بهره مند شو و یا نصیحت دوراندهش را بشنو .

۱۴- لا تَجْعَلِ الشُّورَى عَلَيْكَ غَضَاضَةً فَإِنَّ الْخَوَافَى قُوَّةٌ لِلْقَوَادِمِ

غَضَاضَةٌ : المَنْقُصَةُ ، المَذَلَّةُ : نقص و کمبود * الْخَوَافَى : ج خافية ، الريش الصغار التي فی جناح الطائر بعد القوادم :

پرهاى زیرین و ناپیدا * القوادم : ج قادمة : عشر ريشات كبار فى مقدم جناح الطائر : پرهاى رویین * نقطة بلاغية : يتضمن البيت التشبيه الضمنى .

يقول : لاتحسب المشورة مع الحازم نقصاً لك لأنك تقوى بها أمورك و ستديرها بشكل أفضل كما أن الريشات التي تختفى إذا ضمَّ الطائر جناحيه يُقوِّم الريشات الظاهرة على الطائر ولو أنها مخفية لاتشاهد لكن هذا لا ينقص عن أهميتها .

يقول : و لاتحسب الشورى نقصاً و ضعفاً لك لأنها تقوى أمورك كما أن الريش المخفى فى جناح الطير قوة للريش الظاهر لديه .

ترجمه : مشورت با دیگران را نقص و کمبود مشمار چرا که پرهاى زیرین و ناپیدای پرنده است که پرهاى رویین را قوى و محکم و زیبا نگه داشته است .

۱۶- إذا كنت فرداً هرَّك الناسُ مُقْبِلًا و إن كنت أدنى لم تُفْزَ بالعزائمِ .

هرَّه : كره ناحيته ، فرَّ منه : از او فرار كرد * أدنى : دنى : پستی * الدَّئِي : الساقط الضعيف * العزائم : ج العزيمة : الثبات ، الصبر ، الجَلْدُ : بزرگى و جایگاه والا .

ينصح الشاعر الممدوح بعدم الإنعزال وترك الآخرين و يقول له : إذا بقيت وحيداً و مُنفرداً يكرهُ الناسُ ناحيتك ولا يعتنون بك و إن كنت شخصاً ساقطاً ضعيفاً لم تحصل و لم تكتسبُ الثبات والصبر فى حياتك .

ترجمه : آن گاه که گوشه عزلت گزینی و تنهایی اختیار کنی همگان از تو رمیده می شوند و وقتی که به پستی و خواری تن دهی به بزرگی و جایگاه والا نخواهی رسید .

ص ۳۷ الزهد و الحکم لا بدّ من الموت

۱- تعلقت بآمالٍ طوالٍ أيّ آمالٍ

تعلقت : من علق : مسکت و أخذت بشکل شدید : چنگ زدی * آمال جمع أمل * طوال : عمیقه : کثیره
الشاعرُ مخاطبُ يقول : أيها الانسان لم تلتفت الى الموت و أصبحت عندك آمال طويله و تعلقت بآمال طويلة و عريضة .
ترجمه : ای انسان چرا به آرزوهای طولانی چنگ زدی و به مرگ توجه نمی کنی .

۲- و أقبلت على الدنيا ملحاً أيّ إقبالٍ

ملحاً : مُصِراً ، إلحاح : اصرار
يقول : أيها الانسان أنت أقبلت على الدنيا مُصراً أيّ إقبال ، تعجب الشاعر أقبلت بكل ما لديك أصبحت مُنكباً متعلقاً
بالدنيا .

ترجمه : ای انسان تو به دنیا زیاد توجه کرده ای و به دنیا با اصرار و پافشاری زیاد روی آورده ای و به آن وابسته شدی .

۳- آیا هذا! تَجَهَّزْ لِفِرَاقِ - الأهلِ و المالِ

أيا هذا : يا أيها الانسان الذي تعلقت بالدنيا وأقبلت على الدنيا * تَجَهَّزْ : کن جاهزاً ، أَسْتَعِدْ لِفِرَاقِ الأهلِ و المالِ
ترجمه : ای انسانی که به دنیا چنگ زده و توجه کرده ای خودت را برای جدایی از خانواده و فرزند آماده کن .

۴- فلا بُدّ من الموتِ على حالٍ من الحالِ

فلا بُدّ ان الانسان يموت على حالٍ من الأحوالِ نائماً ، جالسا ، ساعيا ، مريضاً ، ينتهي العمر

ترجمه : پس به ناچار باید روزی انسان بمیرد و ازحالتی به حالت دیگر تغییر کند و عمر انسان روزی پایان می پذیرد

ص ۳۸ یا أَيُّهَا الْبَطْرِ من أشعار أبو العتاهية البطر: الانسان المغرور و المتكبر

(۱) قَطَّعْتُ مِنْكَ حَبَائِلَ الْأَمَالِ وَ حَطَّطْتُ عَنْ ظَهْرِ الْمَطَى رِحَالِي

الحبائل جمع الحبل : طناب ها * حَطَّطْتُ : أنزلتُ * المَطَى : ج مطايا : الدابة التي تُركب ظهرها ، المركب * رِحَال : ج رحل و هو ما يُجعل على ظهر البعير كالسرج .

يُخاطبُ أبو العتاهية الدنيا و يقول لها لقد يَسْتُ مِنْكَ أَيُّهَا الدنيا و أنزلتُ رِحَالِي و وسائل سفرى عَنْ ظَهْرِ دَابَّةِ آمَالِي فَلَا أُرِيدُكَ و لَا أَبْحَثُ عَنْكَ .

ترجمه: ای دنیا بندها و طناب های امیدم را از تو بریدم و قطع کردم و از تو نا امید شدم و بار و توشه ام را از پشت مرکب آرزوهایم پایین آوردم .

* ترجمه : ای دنیا بندهای امیدم را از تو بریدم و بار و توشه ام را از پشت مرکب آرزوهایم پایین آوردم .

(۲) وَيَسْتُ أَنْ أَبْقَى لشيءٍ نِلْتُ مِمَّا فَيَكِ يا دنيا وإن بقي لى

يَسْتُ مِنَ الْيَأْسِ : ناامید شدم * نِلْتُ : حَصَلْتُ * مِمَّا : مِنَ الَّذِي .

يقول : إنْقَطَعَ أَمَلِي و يَسْتُ مِنْ أَنْ أَحْصَلَ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ الَّتِي فَيَكِ يا دنيا و لم تبقى لى مصلحةً بِالْمَكْتِ و البقاءِ فَيَكِ .

ترجمه : ای دنیا من از تو نا امید شدم که چیزی را از تو بدست بیاورم و هیچ چیزی برای ماندن در دنیا برایم باقی نمانده است .

(۳) فَوَجَدْتُ بَرْدَ الْيَأْسِ بَيْنَ جَوَانِحِي، وَأَرَحْتُ مِنْ حَلٍّ وَمِنْ تَرَحَالٍ

فَوَجَدْتُ : شعرتُ * بَرْدَ الْيَأْسِ : برودة اليأس من الامور * أَرَحْتُ : استرحتُ * حَلٍّ وَمِنْ تَرَحَالٍ : رفت و آمد ، کنایه

يقول : شعرتُ فى تمام وجودى باليأس و إنقطاع الأمل و لمستُ ذلك جيداً ولذا أرحتُ نفسى من الغور و الإنغماس فى الدنيا و لذاتها

ترجمه : ای دنیا نا امیدى را در وجودم احساس و لمس کردم و خود را از رفت و آمد و آلوده شدن در لذت هایت راحت کردم .

(۴) يا أَيُّهَا الْبَطْرِ الَّذِي هُوَ مِنْ غَدٍ فى قبره مُتَمَزِّقُ الْأَوْصَالِ

البَطْرِ: الانسان المغرور و المتكبر ، غير شاکر لِلنِّعَمِ * من غدٍ : عن يوم الغد و يوم الأخرى * مُتَمَزِّقٌ : مُتَبَدِّدٌ ، مُقَمَّحِلٌ ، مُنْتَشِرٌ ، مُتَقَطِّعٌ

* الأوصال : ج الوصل و هو كل عضو على حدة : الأعضاء .

ثم يخاطب الشاعر الشخص المغرور الذي يعتز بنفسه في هذه الدنيا فيذكره الشاعر بأنه سيصبح بعد موته في قبره متقطعاً شلواً شلواً .

المعنى : أيها الانسان المغرور و المتكبر الذي يعتز بنفسه في هذه الدنيا تذكر الموت و تذكر توسخ و تناثر للأعضاء في القبر .

ترجمه : ای شخص مغرور و متکبر و ناسپاس که فردا بدنت در قبر تکه تکه می شود مغرور و متکبر نباش .

(5) حَذَفَ المُنَى عنه المُشَمَّرُ في الهدى و أرى مُنَاكَ طَوِيلَةَ الأذْيَالِ

المُنَى : ج المُنْيَةِ و هي ما يُتَمَنَّى و الأمل و البُغْيَةُ : الآمال * المُشَمَّرُ : المُجِدِّ ، الساعى ، الانسان الثاقب * مُنَاكَ : آمالك * طَوِيلَةَ الأذْيَالِ : مُسْتَمِرٌّ : دور و دراز

نقطه نحویة : إنَّ المُنَى هو المفعول به لفعل « حَذَفَ » و المُشَمَّرُ هو الفاعل .

يقول : إنَّ المُجِدِّ في طريق الهداية ترك الأمنيات و الآمال و وَضَعَهَا على جانبٍ ثمَّ يُخاطب الشاعر و يقول له : أيها المغرور و المتكبر مالى أشاهد أمنياتك طويلة و عريضة ليست نهاية لها .

ترجمه : شخص کوشا در راه هدایت ، آرزوها را از خود دور کرده است ولی تو ای شخص مغرور و متکبر و ناسپاس ، می بینم آرزوهایت دور و دراز است یعنی تو شخص کوشایی در راه هدایت نیستی .

(6) حَيْلُ ابْنِ آدَمَ في الأمورِ كَثِيرَةٌ و المَوْتُ يَقْطَعُ حَيْلَةَ المُحْتَالِ

حَيْلٌ : جمع حَيْلٍ : المکر ، الخديعة

يقول : مکر و خِدَاعٌ و حَيْلُ الانسانِ لِلأُمُورِ لا نِهَايَةَ لَهَا و كَثِيرٌ جَدًّا و لكن الموتُ يَحُولُ و يَقْطَعُ بَيْنَ الانسانِ و بَيْنَ تِلْكَ الحَيْلِ .

ترجمه : نیرنگ و حيله و فریب انسانها زیاد است و این مرگ است که نیرنگ و حيله ی حيله گران را از بین می برد و خنثی می سازد

(7) ما لي أراكَ لِحْرٍ و جَهَكَ مُخْلِفاً ، أخلقتِ ، يا دُنْيَا ، و جُوهَ رِجالِ

ما لي أراكَ : ما لي أشاهدك * لِحْرٌ : لِإنسانِ الحُرِّ * مُخْلِفاً : مُتَغَيِّراً ، اسم فاعل من اخلق : أبلى * أخلقتِ : هذا خطاب

لی الدنيا : غَیَّرَتْ یا دنیا .

یقول لماذا أرى وجهك أمام إنسانٍ حُرٍّ مُخلصٍ مُتَغَيِّرًا ، هل غَیَّرَتْ الدنيا ، بعد ذلك يخاطب الدنيا : يا دنیا هل أخذت تَغَيِّرِينَ وجوه الرجال .

ترجمه : چرا چهره خود را در مقابل یک انسان آزاده و آزاد اندیش که خود را از دنیا خلاص کرده است دگرگون و متغیره؟ ای دنیا توانسته ای که چهره مردان را دگرگون سازی .

(۸) قِسْتُ السُّؤَالَ فَكَانَ أَعْظَمَ قِيَمَةً مِنْ كُلِّ عَارِفَةٍ جَرَتْ بِسُّؤَالٍ

مفهوم : أَنَا قِسْتُ و قَارَنْتُ السُّؤَالَ قِيَمَتَهَا كَانَتْ عَظِيمَةً مِنْ كُلِّ تَجْرِبَةٍ وَ إِنْسَانٍ ذَا مَعْرِفَةٍ وَ هَذِهِ الْمَعْرِفَةُ اسْتَحْبَبَتْ فِي السُّؤَالِ .
یقول : دَرَسْتُ وَ حَلَّلْتُ السُّؤَالَ وَ قَارَنْتُهُ مَعَ التَّجَارِبِ وَ وَجَدْتُهُ أَكْثَرَ نَفْهَمٍ قِيَمَةً مِنْ تَجْرِبَةٍ وَ مَعْرِفَةٍ اقْتَرَنْتُ فِي سُّؤَالٍ .
ترجمه : پرسش را بررسی و مقایسه کردم و در نتیجه از هر تجربه ای که همراه با پرسش بوده بهتر یافتم .

(۹) وَ إِذَا ابْتِيلَتْ بِبِذْلِ وَجْهِكَ سَائِلًا فَاِبْذُلْهُ لِلْمُتَكْرِمِ الْمِفْضَالِ

ابْتِيلَتْ : أُخْتَبِرْتَ ، اِمْتَحِنْتَ * بِذِلُ الْوَجْهِ : تَصْغِيرُ الْوَجْهِ ، اِمْتِهَانُ الْوَجْهِ وَ اِحْتِقَارُ الْوَجْهِ * الْمِفْضَالُ : صَاحِبُ الْفَضَائِلِ الْكَثِيرَةِ
نقطة نحویة : « سَائِلًا » هُنَا الْمَفْعُولُ بِهِ لِمَصْدَرِ « بِذِلُ »
یقول : أَيُّهَا الْإِنْسَانُ الْمَغْرُورُ إِذَا أَرُغِمْتَكَ وَ إِذَا ابْتِيلَتْ الْحَيَاةُ وَ الدُّنْيَا عَلَى اِحْتِقَارٍ وَ تَصْغِيرِ نَفْسِكَ وَ الذُّهَابِ بِمَاءِ وَجْهِكَ فَاَفْعَلْ هَذَا أَمَامَ الشَّخْصِ الْكَرِيمِ الَّذِي لَهُ فَضَائِلُ كَثِيرَةٌ .

یقول : إِذَا اجْبُرْتَكَ الدُّنْيَا عَلَى اِحْتِقَارِ نَفْسِكَ وَ إِرَاقَةِ مَاءِ وَجْهِكَ فَاَفْعَلْهُ عِنْدَ الْإِنْسَانِ الْكَرِيمِ ، صَاحِبِ الْفَضَائِلِ .

ترجمه : هرگاه اینگونه مورد امتحان و آزمایش قرار گرفتی که آبرویت را در مقابل یک خواسته ای در معرض خطر قرار بدهی پس این کار را انجام بده اما در برابر شخص کریم و صاحب فضیلت باشد

(۱۰) وَ إِذَا خَشِيتَ تَعَذَّرًا فِي بَلَدَةٍ فَاشْدُدْ يَدَيْكَ بِعَاجِلِ التَّرْحَالِ

خَشِيتَ : خِفْتَ : تَرَسَيْدِي * تَعَذَّرًا : مُشْكَلَةٌ * التَّرْحَالِ : الرَّحِيلُ وَ السَّفَرُ

یقول : وَ إِذَا خِفْتَ أَنْ تَتَعَذَّرَ عَلَيْكَ الْأُمُورُ فِي بَلَدٍ غَادِرٍ وَ اِتْرَكَ الْبَلَدَ بِسُرْعَةٍ وَ سَافِرَهُ .

یقول : وَ إِذَا خِفْتَ أَنْ تُصَبِّحَ مَعْذُورًا فِي مَحَلٍّ وَ يُصَبِّحُكَ أَدَى فُحَاوِلٍ أَنْ تَرَحَّلَ مِنْ تِلْكَ الْإِرْضِ بِسُرْعَةٍ وَ تَبْتَعِدَ عَنْهَا .

ترجمه : و هرگاه ترسیدی که در منطقه و جایی در تنگنا قرار بگیری و معذور شوی پس سریعاً از آن منطقه مهاجرت و سفر کن .

(۱۱) وَ اصْبِرْ عَلَى غَيْرِ الزَّمَانِ فَإِنَّمَا فَرَجُ الشَّدَائِدِ مِثْلُ حَلِّ عِقَالٍ .

غَيْرِ الزَّمَانِ : مُتَغَيِّرَاتِ الدَّهْرِ * حَلُّ عِقَالٍ : الْمَشْكَلَاتُ سَتُحَلُّ بِسُرْعَةٍ لَا تَحْتَاجُ إِلَى صَبْرٍ

يقول : وَصَبَّرَ نَفْسَكَ عَلَى مُتَغَيِّرَاتِ الدَّهْرِ وَالزَّمَانِ فَإِنَّ الْفَرْجَ مِنَ الشَّدَائِدِ يَأْتِي مِثْلَ حَلِّ الْعَقَالِ لَا يَأْتِي الشَّدَائِدُ لَا يَأْتِي بِسَهْوَةٍ وَهُوَ يَحْتَاجُ إِلَى صَبْرٍ كَحَلِّ خِيوطِ الْعَقَالِ .

ترجمه : بر مصایب و ناگواری ها صبر پیشه کن زیرا رهایی از مصیبت ها و گرفتاری ها مانند باز کردن عقال عرب ها می باشد

یا رهایی از مصیبت ها به آسانی بدست نمی آید مانند باز کردن نخ های عقال که با مشقت همراه است .

ص ۴۱ الهی

۱- الهی لَا تُعَذِّبْنِي فَإِنِّي مُقِرٌّ بِالذِّقْدِ قَدِ كَانُ مِنِّي .

ترجمه : الهی مرا عذاب نکن چون آنچه که از من سرزده من آگاهم و پشیمانم (و اقرار کننده ام) .

۲- فما لي حيلةٌ إلا رجائي لعفوك إن عفوت وحسن ظني .

فما لي حيلةٌ : لا تُوجَدُ عِنْدِي الْفِكْرَةُ أَتَخَلَّصُ مِنْهَا * رجاء : أمل : امید *

ترجمه : هیچ چاره ای (حیله ای) غیر از امید به عفو به بخشش تو ندارم اگر عفو کنی و همچنین غیر از اعتماد به حسن گمانم به تو چیز دیگه ای ندارم . (غیر از اعتماد به تو حسن ظنی ندارم)

۳- وَكَمْ مِنْ زَلَّةٍ لِي فِي الْخَطَايَا وَأَنْتَ عَلَيَّ ذُو فَضْلٍ وَمَنْ

الزَّلَّةُ : العثر : لغزش * مَنْ : منت

ترجمه : چه لغزش های زیادی در گناهان داشتم اگر فضل و کرم و منت تو نبود .

***توجه : استاد این سه بیت ۷ و ۹ و ۱۶ را تدریس نکرده است .

ص ۴۱ ذات الأمثال ابوالعتاهية

۷- لَنْ يَصْلِحَ النَّاسُ وَأَنْتَ فَاسِدٌ هَيْهَاتَ مَا أَبْعَدُ مَا تُكَابِدُ

هَيْهَاتَ : بَعْدَ جَدًّا * تُكَابِدُ : تَتَحَمَّلُ الْمَشَاقَّ فِي فَعْلِهِ .

يقول : إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تُصْلِحَ النَّاسَ وَتُرْشِدَهُمْ إِلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ وَأَنْتَ فَاسِدٌ فَلَا يُجْدِي جِهْدُكَ مَهْمَا تَحَاوَلْتَ وَتَتَحَمَّلُ الْمَشَاقَّ فِي هَذَا الْعَمَلِ فَبَعِيدٌ جَدًّا أَنْ تَصِلَ إِلَى غَايَتِكَ .

ترجمه : در حالی که خود فاسد هستی (و بخواهی مردم را اصلاح کنی) هرگز مردم اصلاح نمی شوند . چه دور است اصلاح شدن آنها ! و چه دست نیافتنی است آنچه که برای آن تلاش می کنی .

۹- إِنَّ الشَّبَابَ وَالْفَرَاغَ وَالْجِدَّةَ مَفْسَدَةٌ لِلْمَرْءِ أَيُّ مَفْسَدَةٍ

الْجِدَّةُ : الغناء ، العطاء ، الاستطاعة .

يقول : هناك ثلاثة أمور تؤدي الى فساد الشخص و توقعه في الفساد أشدّ ايقاع و هذه الامور الثلاثة هي الشباب و الأوقات الفارغة و الاستطاعة أو الغناء .

ترجمه : جوانی و اوقات فراغت و توانمندی و ثروت باعث تباهی و فساد انسان می شوند ، آن هم چه فسادی .

۱۶- مَنْ جَعَلَ النَّمَامَ عَيْنًا هَلَكَا مُبْلَغُكَ الشَّرَّ كِبَاغِيهِ لَكَا

النَّمَامُ : الواشي ، الساعي * باغية : قاصده ، طالبه ، الذي يريده .

يقول : مَنْ إِتَّخَذَ الْوَأَشِيَ بَطَانَتَهُ فَيَلْكُهُ هَذَا الْوَأَشِيَ بوشايته ثم يخدر الشاعر المخاطب بأن الذي يوصلك الشرّ و الأخبار السيئة عن الآخرين فهذا الشخص هو كالذي يريد الشرّ لك فاحذره .

ترجمه : هرکس که شخص سخن چینی را از نزدیکان خود قرار دهد هلاک می شود (و بدان که) شخصی که از دیگران نزد تو بدگویی می کند بد تو را نیز نزد دیگران می گوید .

توجه أبيات ۱ و ۳ و ۴ و ۱۰ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۳۹ و ۴۰ « مدح الخصيب ابونواس » را اصلاً استاد تدریس نکرده است .

۱- أَجَارَةَ بَيْتِنَا أَبُوكَ غَيُورٌ وَمَيْسُورٌ مَا يَرْجِي لَدَيْكَ عَسِيرٌ

ميسور : سهل ، يسير * يرجي : يتأمل * عسير : صعب

يخاطب : ابونواس جارتہ التي هي من أقاربه و تسكن بالقرب من بيته فيقول لها : إن أباك غيور عليك و لا يسمح لي أن أقرب منك ، فالامور السهلة التي يُرجي حصولها هي عندك صعبة منيعة بالنسبة لي و لا أستطيع أن أحصل عليها بسهولة .

ترجمه : ای همسایه دو منزلگه خانه ی ما (منزل و نسب) پدر تو غیرتمند است و ساده ترین چیزی که در نزد تو امید می رود نیز سخت است .

۳- وَجَاوَرْتُ قَوْمًا لَا تَزَاوُرَ بَيْنَهُمْ وَلَا وَصَلَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ نُشُورٌ

جاور فلاناً : أقام قرب مسکنه ، أصبح مُجاوره * تزاور : زيارة بعضهم لبعض الآخر * نُشور : يوم القيامة

يقول : أقمتُ قرب قوم لا يزور بعضهم بعضاً و لا وصال و لا لقاء بينهم إلا إذا حدث يوم القيامة و خرج الناسُ من قبورهم فحينئذ يلتقى بعضهم ببعض .

يقول : جاورتُ قوماً لا يزور بعضهم بعضاً و لا لقاء بينهم إلا إذا قامت القيامة و خرج الناس من قبورهم .

ترجمه : با قومی همسایه شده ام که هیچ دید و بازدیدی در بین آنها وجود ندارد و هیچ دیداری نیز میان آنها نیست مگر این که روز قیامت برپا شود (که آنها همدیگر را ببینند)

۴- فما أنا بالمشغوفِ ضربةً لازبٍ ولا كلُّ سلطانٍ على قديرٍ

اللازب : الثابت ، صار الأمر ضربةً لازبٍ : أى صار لازماً ثابتاً .

يفتخر الشاعر بنفسه فيقول لستُ مضطراً و مشغولاً بأمر واجب كما لا يُسيطر علىّ أى حاكم . فأنا لا أحتاج الى حاكم و سلطان .

ترجمه : من درمانده و مجبور نیستم و هیچ حاکم و پادشاهی بر من تسلط و برتری ندارد .

۱۰- تقولُ ألتى عن بيتها خفَّ مركبى عزيزُ علينا أن نراك تسيرو

خفَّ : ارتحل مسرعاً * عزيز علينا : صعباً و شديدٌ علينا * نقطة بلاغية : كناية عن الموصوف فى هذا البيت * مبتدا در مصراع دوم مصدر موصول است

يقول : تقول زوجتى التى ارتحل مركبى عن بيتها مسرعاً : صعبٌ علينا أن تسافر و تتركنا وحدنا .

ترجمه : آن زنى که مرکب من از خانه اش به سرعت سفر کرد (همسرم) مى گوید که برای ما سخت است که تو را ببینم که به سفر مى روى (رفتنت برای ما سخت است) .

۱۴- إذا لم تزرُ أرضَ الخصبِ ركابنا فأى فتى بعد الخصبِ تزورُ

لم تَزُرْ : لم تَرَ ، لم تَلْتَقِ * الخصیب : هو أمير مصر الذي مدحها ابونواس في هذه القصيدة * نقطة نحوية : هناك استفهام انكاري .

يقول : إذا لم تسافر الى الأرض التي فيها الخصيب فمن الذي نرجو عطائه بعد الخصيب ؟ أي إن الخصيب هو أكرم الناس فإذا سافرنا إليه نحصل على عطاياه الكثيرة .

ترجمه : اگر مرکب های ما سرزمینی را که خصیب در آن قرار دارد را نبیند ، پس بعد از خصیب کدام جوانمرد را خواهند دید ؟ (جوانمرد دیگری وجود ندارد)

۱۵- فتیٰ یشتري حُسنَ الثناءِ بمالهٍ و یعلمُ أن الدائراتِ تَدورُ

الدائرات : جمع الدائرة و هی النائبة و المصيبة

يقول : هو فتیٰ ببذل ماله ليحظى بالذكر الحسن و الثناء الجميل و هو يعلم أن المال زائلٌ فلا يحفل به .

ترجمه : خصیب شخص بخشنده ای است که بخشندگی همیشه همراه اوست و هر جا که می رود بخشش نیز همراه او می رود .

۱۶- فما جازةٌ جودٌ ولا حلٌّ دونهٌ ولكن يصيرُ الجودُ حيثُ يصيرُ

جازةٌ : تعداهُ ، غير عنه ، خلفه وراه * حلٌّ : نزل : استقر * يصيرُ : يسير ، يتحرك * نقطة بلاغية : هناك كناية عن نسبة الجود و الكرم الى الممدوح .

يقول : هو و الجود صنوان متواقفان حيثط لا يتقدمه و لا يتأخر عنه بل يتحرك معه دائماً .

۳۹- وإنني جديرٌ إذ بلغتُك بالمنى وأنتَ بما أمّلتُ منك جديرٌ

جديرٌ : حريٌّ ب - خلیقٌ ب * المنى : جمع المنية و هی البغية ، ما يتمنى * أمّلتُ : رجوتُ

یخاطب الخصیب و يقول له : انی إذا وصلتک خلیقٌ بما تمنیته عندک و سافرتُ من أجله إليك و أنت خلیقٌ بما رجوتک فيه ای أنت الذي تستطيع أن تقضى ما رجوتُ الحصول عليها و کن مطمئناً بأننى خلیقٌ للحصول على هذه العطايا .

ترجمه : من شایسته آن بودم که از تو چنین آرزوهایی داشته باشم . و تو نیز شایسته آن بودی که من چنین آرزوهایی از تو داشته باشم .

۴۰- فَإِن تَوَلَّنِي مِنكَ الْجَمِيلَ فَأَهْلُهُ وَإِلَّا فَإِنِّي عَاذِرٌ وَشَكُورٌ

أولاه الأمر : جعله والياً عليه * نقطه نحویة : قد حرف المبتدأ فی جواب الشرط الذی كان جملة أسمىه (فأنا أهله) و فی الشطر الثانی حُذِف فعل الشرط المسبوق بالانافية فكان (إن لا تولني) فحذف الفعل و بقي لاء النافية مع إادات الشرط .

يقول : فَإِن عاملتني معاملة جميلة و أعطيتني الجوائز فأنا أهلهما و إن لم تعاملني هكذا فَإِنِّي معذورٌ و سعيي مشكور .

ترجمه : اگر به من خوبی کنی که من شایسته آن هستم و گرنه من از جانب تو بر می گردم در حالی که (برای سرزنش و هجو تو) عذر دارم و سعی من نیز مشكور خواهد بود .

ص ۵۴ أبو نواس : خمرياتہ : دَعْ عَنكَ لَوْمِي : أترك ملامتي و لا تلومني

۱- دَعْ عَنكَ لَوْمِي فَإِن اللُّومَ إِغْرَاءٌ وَ دَاوِنِي بِالنِّي كَأَنَّ هِيَ الدَّاءُ

دَعْ : أترك * لَوْم : عتاب * إِغْرَاء : مصدر إِغْرَاء به أولعه به و حضه به ، مَوْلَع .

يقول : لا تلمني على شرب الخمر و لومك هذا يزيدني اشتياقاً لها لأنني قد أصبحت مُدْمِناً عليها و لا يُطْفئ رغبتی و شوقی فيها سواء كأس أشربه منها و يُداويني .

يقول : لا تلمني على شرب الخمر لان لومك هذا يزيدني شوقاً اليها و داووني بها لانها اصبحت هي الدواء .

ترجمه : مرا نسبت به شرب خمر ملامت و سرزنش نکن زیرا سرزنش تو ، اشتياق و رغبت مرا چند برابر و بیشتر می کند چون این رغبت و اشتياق را چیزی قادر به خاموش آن غیر از نوشیدن یک لیوان خمر نمی تواند باشد .

۲- صَفْرَاءٌ لَا تَنْزِلُ الْأَحْزَانَ سَاحَتَهَا لَوْ مَسَّهَا حَجْرٌ مَسَّتْهُ سَرَاءٌ

صَفْرَاءٌ : لونها أصفر * لَا تَنْزِلُ الْأَحْزَانَ : لا تَقْتَرِبُ الْأَحْزَانَ * سَاحَتَهَا : بِقُرْبِ مَنَّا * السَّرَاءُ : مِنَ السَّرُورِ : الفرح

و هذه الخمر صَفْرَاءٌ ذَهَبِيَّةُ اللَّوْنِ ، مُوجِبَةٌ لِلسَّرُورِ و الفرح ، مُذْهِبَةٌ لِلأَحْزَانِ و لو أَنَّ حَجْرًا مَسَّهَا و إتصل بها لَبَعَّتْ فِيهِ البَهْجَةَ و الفرح .

ترجمه : این خمر زرد و طلایی رنگ و است که باعث شادابی و باعث دور کردن غم و غصه است اگر سنگی به این شراب نزدیک شود و به آن بخورد آن سنگ پر از شادابی خواهد شد و شاد و خوشحال خواهد بود .

۳- قَامَتْ بِإِبْرِيْقِهَا وَاللَّيْلُ مُعْتَكِرٌ

فَلَا حَ مِنْ وَجْهَهَا فِي الْبَيْتِ لِأَلَاءِ

قامت : حین قامت الجاریة * إبریق : الإبریق : الإناءُ الذی یُصبُّ منه الخمر : پارچ * المُعْتَكِرُ : المُظْلِمُ * لاح : ظَهَرَ *
لِأَلَاءِ : ضیاء

یقول : قامت الجاریة بالإبریق تطوف به علی الحاضرین و تسغیهم من الخمر و اللیل مُظلمٌ یُنیره وجهها الذی یتللا
ضیاءً و جمالا .

ترجمه : آن ساغی خمر که یک کنیزی هست شروع کرده به دادن خمر و شراب به حاضرین در آن مجلس و هنگامی این
کار صورت گرفته که شب دو شدت تاریکی بود اما بواسطه درخشش چهره آن کنیز شب نورانی گردید .

۴- فَأَرْسَلْتُ مِنْ فَمِ الْإِبْرِيْقِ صَافِيَةً

كَأَنَّمَا أَخَذَهَا بِالْعَيْنِ إِغْفَاءً

الإبریق : الإناءُ الذی یُصبُّ منه الخمر ، فَمِ الْإِبْرِيْقِ : دهانه پارچ * صَافِيَةً : صفة لموصوف المحذوف : خمر صافية : زلال
* أَخَذَهَا : تأثیرها * إِغْفَاءً : النُّعَاسُ : نوم خفیف : چرت

یقول : هذه الجاریة أُرسلت و صَبَّتْ و أراقت من فَمِ الْإِبْرِيْقِ الخمر الصافية و هذه الجاریة لشدة وجهها أو الخمر لصفائها
تجعل العين غافية لاتراها .

یقول : و صَبَّتْ من الإبریق خمره صافية لا یستطیع الانسان أن یدیم النظر إليها لشدة نورها .

ترجمه : آن خانم از پارچ یک خمر صاف و گوارا ریخت که از شدت صاف بودن آن خمر انسان نمی تواند زیاد به آن
نگاه داشته باشد یا به آن جاریه بخاطر زیبایی نمی تواند زیاد نگاه کند و چشم را می زند و از شدت نور او چشم زده
می شود .

۵- رَقَّتْ عَنِ الْمَاءِ حَتَّى مَا يُلَائِمُهَا

لَطَافَةً وَجَفَاً عَنِ شَكْلِهَا الْمَاءِ

رَقَّتْ عَنِ الْمَاءِ : أصبحت أكثر من الماء رِقَّةً : رقیقت تر از آب شد * لا یُلائِمُهَا : لا یُناسبها * جَفَاً عَنِ شَكْلِهَا الْمَاءِ : الماء
ابتعدت عن شکل الخمر * توضیح : اینجا این خمر با آب قاطی شده این خمر اینقدر لطیف و رقیق است که لطافت و
رقیق بودنش در رقیق بودن از آب لطیفتر شده بخاطر این لطافت با آب تناسب ندارد

یقول : و هذه الخمره أرقُّ و أصفی و أطف من الماء و لا یُناسبها الماء لِیُخَلَطَ بها و هی تفوقه بشکل و الطعم .

ترجمه : این خمر از آب رقیق تر و صافتر و لطیف تر گردید و آب با آن مخلوط و قاطی نمی شود زیرا بخاطر آن
لطافتی که خمر پیدا کرده برآب هم از نظر شکل و طعم برتری دارد .

۶- فلو مَزَجَتْ بِهَا نُوراً لِمَازَجَهَا

حَتَّى تَوْلَدُ أَنْوَارٌ وَأَضْوَاءُ

فلو مَزَجَتْ بِهَا : بالخمير * لِمَازَجَهَا : لِمَا تَزَجُ بِهَا * اصْبَحْتَ لَطِيفَ كَالنُّورِ تَتَلَاوًا

هذه الخمرة لطيفة جدًا أصبحت كالنور و تتلالا

يقول : و هي الخمرة شبيهة بالنور ، الخمرة أصبحت شبيهة بالنور و هو الذي يمتزجُ بها و النور يمتزجُ بها و إذا مَزَجَتْهَا مَعَ النُّورِ مِتَزَجَتْ و انبعثت منها الأضواء .

ترجمه : این خمر شباهت به نور پیدا کرده است بخاطر لطافتی که پیدا کرده است و این نور است که به آن قاطی و مخلوط می شود و اگر چنین کاری کردی (آنرا با نور مخلوط و ممزوج کرده ای) از هر دوی این ها (خمر و خمره) نور افشانی خواهد شد .

۷- دَارَتْ عَلَى فِتْيَةِ دَانَ الزَّمَانِ لَهُمْ فَمَا يُصِيبُهُمْ إِلَّا بِمَا شَاءُوا

دارت : الجارية دارت * فتية : جمع الفتيان : جوان ها * دان الزمان لهم : خَضَعَ و دَلَّ الزمان لهم ، الزمان أصبح في اختيارهم * فَمَا يُصِيبُهُمْ إِلَّا بِمَا شَاءُوا : لَا يُصِيبُهُمُ الشَّيْءُ إِلَّا بِالْأَمْرِ الَّذِي يَشَاءُونَ و يريدونها .

المعنى : طافت الجارية بالخمرة تُسَمَّى بِهَا فِتْيَانًا مِنْ أَشْرَافِ قَوْمِهِمْ وَ قَدْ خَضَعَ وَ دَلَّ الزمان لهم و هم يَفْعَلُونَ مَا يُرِيدُونَ لِعُلُوِّ مَنْزِلَتِهِمْ وَ قَدَرَتِهِمْ .

ترجمه : آن جاریه شروع به خمر دادن نمود و خمر را به گروهی از جوان ها می داد که زمان و مکان بخاطر جایگاه و قدرتی که دارند در اختیار آنهاست .

۸- لَتِلْكَ أَبْكِي وَلَا أَبْكِي لِمَنْزِلَةٍ كَانَتْ تَحُلُّ بِهَا هِنْدٌ وَأَسْمَاءُ

الْمَنْزِلَةُ : الْمَكَانُ ، لِمَنْزِلَةٍ : لِمَكَانَةٍ و لِمَنْصَبٍ و لِقَدْرَةٍ * تَحُلُّ بِهَا : تَسْكُنُ بِهَا * هِنْدٌ و أَسْمَاءُ : مِنْ أَسْمَاءِ النِّسَاءِ

يقول : إِنِّي أَبْكِي مِنْ أَجْلِ هَذِهِ الْخَمْرِ و أَبْحَثُ و أَفْتَشُ عَنْهَا و لَا أَبْكِي عَلَى الْأَطْلَالِ و الْبَقَايَا الدِّيَارِ و الْمَنْزِلِ الَّتِي كَانَتْ تَعِيشُ فِيهَا هِنْدٌ و أَسْمَاءُ كَمَا كَانَ يَفْعَلُ الشُّعْرَاءُ الْجَاهِلِيُّونَ .

ترجمه : من بخاطر چنین شراب و خمری گریه می کنم و دنبال آن می گردم نه بر اثر های باقیمانده از منزل که هند و أسماء در آنجا زندگی کرده اند گریه می کنند کما اینکه شعراء جاهلی چنین کاری می کرده اند .

۹- حاشا لِدُرَّةٍ أَنْ تُبْنَى الْخِيَامُ لَهَا

وَأَنْ تَرُوحَ عَلَيْهَا الْإِبِلُ وَالشَّاءُ

الدُّرَّةُ : اللُّؤْلُؤَةُ ، هنا المقصود بها ، الخمر - الدُّرَّةُ : اللُّؤْلُؤَةُ العظيمة استعارها للخمرة بجامع اللآلئة و السطوع و قد جعلها اسم علم لها فمنها من الصرف للعلمية و التأنيث * الشاء : جمع الشاة الواحد من الغنم : گوسفندان .

يقول : هذه الخمرة المحبوبة جلت من أن تُقام لها الخيام و تمرُّ عليها الإبل و الشاءُ لأنها أختصرت من الكرم و العنب .

ترجمه : این خمر که محبوب من است جایگاه ویژه ای دارد و مقامش أجل است از اینکه چادری برای آن نصب کنند و قرار بدهند که در معرض رفت و آمد شتران و گوسفندان قرار بگیرد .

۱۰- فَقُلْ لِمَنْ يَدَّعَى فِي الْعِلْمِ فَلِسْفَةٌ حَفِظْتَ شَيْئًا وَغَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ

الشاعر يهاجم ابراهيم النظام المعتزلي متشدداً في الدين و يدعى الفلسفة والعلم .

المعنى : فقل للذي يدعى الفلسفة والعلم أنما تعرفه قليل جداً و قد فاتك الكثير من العلم .

ترجمه : به کسی که مدعی علم و فلسفه هست بگو (که منظورش ابراهیم النظام المعتزلی است) آنچه که از علم بلدی بسیار اندک است و چیزهایی که از ذهن شما دور است (بلد نیستی) زیاد است .

(۱۱) لَا تَحْظَرِ الْعَفْوَ إِنْ كُنْتَ إِمْرَأً حَرَجاً فَإِنَّ حَظْرَكَ بِالذِّينِ إِزْرَاءُ

تَحْظَرُ : مضارع حظر الشئ : منعه ، لَا تَحْظَرُ : لَا تَمْنَعُ ، مَحْظُورٌ : ممنوع * حَرَجاً : مُشَدِّداً فِي الدِّينِ ، تحمیل الدین أكثر من اللازم * حَظْرَكَ : حَظْرَكَ إِيَّاهُ * إِزْرَاءُ : مصدر ازری به : حَقْرُهُ ، إِزْرَاءُ : إِحْتِقَارٌ ، إِزْرَاءُ بِالذِّينِ : الخفَّة و إِحْتِقَارٌ فِي الدِّينِ .

يقول : وَلَا تَمْنَعِ الْعَفْوَ عَنْ شَارِبِ الْخَمْرِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الَّذِينَ يَمِيلُونَ إِلَى التَّضْيِيقِ فِي الدِّينِ وَ مَنَعَكَ لِلْعَفْوِ تَهَانٌ بِالذِّينِ وَ إِحْتِقَارٌ لَهُ وَ الْخَفَّةُ .

يقول : لَا تَمْنَعِ الْعَفْوَ إِنْ كُنْتَ مَمَّنْ تَمِيلُ إِلَى مَذْهَبِ التَّضْيِيقِ وَ التَّشْدِيدِ لِأَنَّ هَذَا ، تَهَانٌ بِالذِّينِ وَ إِحْتِقَارٌ لَهُ .

ترجمه : از شارب خمر عفو و بخشش را منع نکن (مدعی آن نباش که بخشش خدا شاملش نمی شود) اگر از کسانی که در امور دینی سختگیر و متشدد هستی زیرا این به دین صدمه وارد می کند و این خفت به دین هست .

**توجه بیت دوازده در کتاب مجانی نیست استاد تدریس کرده است

۱۲- بَكَيْتُ وَمَا أَبْكِي عَلَى دَمِنٍ قَفْرٍ وَمَا بِي مِنْ عَشْقٍ فَأَبْكِي مِنَ الْهَجْرِ

الدِّمْنُ : آثار الدار بعد أن يهجر الناس : آثار باقیمانده از منزل * الغَفْرُ : بیابان .

يقول : إني أبكي و ليس بكايي على البقاياء الديار المحبوب و لست عاشقاً أن هجري لى .

ترجمه : من گریه می کنم ولی باعث گریه ام اون جای خالی از انسان نیست که توش کسی نمی باشد و من هم عاشق نیستم که بخاطر دوری معشوق گریه کنم گریه من هم بخاطر شراب و خمر است .

ص ۶۷ رثاء اهل البيت دعبل

(۱) مدارسُ آياتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةِ وَمَنْزِلُ وَحْيٍ مُقْفَرُ الْعَرَصَاتِ

المدارس : المكان الذي يُدرَّسُ فيه القرآنُ و العلومُ الدينيةُ * آيات : ج آية ، العلامة و العبرة * التلاوة : قراءة القرآن * مَنْزِلُ الْوَحْيِ : بيت النبوة * عرصات ج عرصة : بقعة واسعة بين الدور لا بناء فيها ، ساحة الدار : حياط منزل ، فضای باز * مُقْفَرٌ : خالی

المعنى : البيوتُ التي يُدرَّسُ فيها العلومُ الدينيةُ وتُتلى فيها القرآنُ وكانت مُقدَّسةً خَلَّتْ اليومُ مِنْ أهلِها و أصبحت ساحتُها خاليةً مِنْ ساكنيها و كُلِّ الشئ .

ترجمه : اماکن مقدسه محل تلاوة القرآن و تعليم علوم الدين و مهبط وحى ، اليوم اصبحت خالية و ساحتها مقفرة .

ترجمه : آن خانه هایی که جای تدریس علوم دینی و جای تلاوت قرآن بودند ، جایی است مقدس ، امروزه از اهل آن و از ساکنان آنها خالی است و هیچ که در آن منزلها نیست .

ترجمه دیگر : خانه های که محل تلاوت قرآن و جای تدریس علوم دینی است خالی گشته و دیگر صدایی از آن به گوش نمی رسد و جایی که فرود ملائکه بوده خالی از همه چیز و هم کس گشته است .

ترجمه کتاب تلخیص : خانه های که محل تلاوت قرآن بودند و نشانه ای بر عظمت ساکنانش ، خالی گشته و دیگر صدایی از آن به گوش نمی رسد و منزلگاه های وحی و مهبط روح الامین ، دیگر بدون سکنه اند .

۲- لَيْلِ رَسُولِ اللَّهِ بِالْخَيْفِ مِنْ مَنِيٍّ وَبِالرُّكْنِ وَالتَّعْرِيفِ وَالْجَمْرَاتِ

الخيف : اسم مسجد بمنى ، خيف الجبل : المكان الابيض المرتفع من الجبل * الركن اليماني : من أركان الكعبة * التعريف : اسم مكان في مكة : عرفات * الجمرات : اماكن تُرمى في الحج : الحصى التي تُرمى في مناسك الحج الثلاثة و تسمى الجمار : خود سنگ یا جایی که سنگ بهش پرتاب می شود

يقول : إني في شوق (مشتاق) لآل رسول الله الذين يحلون في هذه الأماكن في خيف و الركن و العرفات و الجمرات .

ترجمه : من مشتاق آل پیامبر هستم که در این چنین جاهایی بودند در خيف و ركن و عرفات و جمرات بودند و با مسایل حج سر و کار دارند .

۳- ديارُ عليٍّ والحسينِ وجعفرٍ وحمزة والسجادِ ذى الثناتِ

علىٌّ : هو ابن ابى طالب * الحسين : ابن على * جعفر : من ولد على : امام جعفر صادق * حمزة : عمّ النبى قُتل يوم احد * السجاد : الكثير السجود * ذو الثنات : لقب على بن الحسين المعروف بزین العابدین ، قيل له السجاد و ذو الثنات لكثرة سجوده .

الثَّنَاتِ : جمع الثفنة : البقعة المتصلبة من الجلد ، الثفنة من الانسان : الركبة و مجتمع الساق و الثفن : بينه . امام سجاد بخاطر زياد نماز خواندن و سجده رفتن پیشانیش پینه بسته بخاطر آن پینه ها به ایشان ذو الثنات می گویند .

يقول : و هي الديارُ التي كان يُقيمُ فيها علىٌّ والحسينُ وجعفرُ والسجادُ .

ترجمه : من مشتاق آن سرزمینی که محل اقامت این بزرگواران است که نامش را ذکر کردم می باشم .

۴- ديارُ عفاها كُلُّ جَوْنٍ مُباكرٍ ولم تعفُ لِلأَيَّامِ والسَّنَوَاتِ

ديارُ عفاها جورُ كُلِّ مُنايذٍ ولم تعفُ لِلأَيَّامِ والسَّنَوَاتِ

ديارُ : ج الدور ، البيت ، هذه الديار التي ذكرها * عفاها : أبداها ، محأها - عفا : محى ، درس ، بلى : كهنه شد * الجور : الظلم * الجون : سحاب اسود ، ممطر * منايد : مخالف ، معاند ، العدو

يقول : لآل رسول الله ديارُ لم تعفُها الأيَّامُ و مُضى السَّنَوَاتِ بل مَحَّتْها الأمطار الغزيرة .

يقول : لآل رسول الله ديارُ لم تعفُها الأيَّامُ و مُضى السَّنَوَاتِ بل مَحَّتْها جورُ المُعاندين و المخالفين .

ترجمه : خانه هایی که روزگار آنها را به نابودی نکشانده است بلکه بوسیله ستم و ظلم دشمنان از بین رفته است .

ترجمه کتاب تلخیص : خانه هایی که ستم و جور دشمنان آنها را به نابودی کشانید نه گذر زمان و گردش روزگار .

۵- قِفَا نَسَأَلُ الدَّارَ الَّتِي خَفَّ أَهْلُهَا مَتَى عَهْدُهَا بِالصَّوْمِ وَالصَّلَاةِ

قفا : تَوْقَفًا : إِبْقِيَا فِي مَكَانِكُمَا * خَفَّ : إِرْتَحَلَ : هَجَرَتْ كَرَدْنَد * عَهْدُهَا : مَعْرِفَتُهَا

يقول : يَطْلُبُ التَّوَقُّفَ مِنْ أَصْحَابِهِ أَنْ تَوْقَفًا لِنَسْأَلِ الدَّارَ الَّتِي رَحَلَ سُكَّانُهَا مَتَى تَرْجِعُ إِلَيَّ سَابِقُهَا حِينَمَا تُسْمَعُ مِنْهَا تَلَاوَةَ صَوْتِ الْقُرْآنِ وَالصَّلَاةِ وَالِدَعَا .

يطلب الشاعر من صاحبيه أن توفقا لنسأل الدار التي رحل ساكنيها متى ترجع الي عهد سابقها حينما تسمع منها صوت تلاوة القرآن و الصلوات .

ترجمه : ای دوستان من ، لحظه ای درنگ کنید تا از این خانه های ویران بپرسیم که کجا رفت آن دورانی که صدای دعا و نماز و خواندن قرآن و صلوات از آنها بلند می شد آیا دگری از آن به میان می آید ؟

۶- وَأَيْنَ الْأُولَى شَطَّتْ بِهِمْ غُرْبَةُ النَّوَى أَفَانِينَ فِي الْآفَاقِ مُفْتَرِقَاتٍ ؟ « مهم »

شَطَّتْ : بَعُدَتْ ، دور شد * النَّوَى : البُعْد * أَفَانِينَ : ج أفنان و فنون ج ج الفن ، النوع ، الضرب ، القسم ، الحال ، التفرق انهم على انواع و احوال من التفریق و نصب أفانين على الحال * الْآفَاقِ : أنحاء العالم

يقول : و أين أولئك الأوائل الذين إبتعدوا و أبعدوا افترقوا في مختلف الأماكن

ترجمه : کجا رفتند کسانی که که ظلم و ستم ستمگران آنها را پراکنده کرده است و هریک بزرگواری در گوشه ای از جهان سکنی اختیار کرده اند .

ترجمه : و کجايند آنها که ایشان را غربت مکان و دوری از جاهای خود، پراکنده در اطراف عالم دور گردانید مانند شاخه های که پراکنده شوند.

۷) هُمْ أَهْلُ مِيرَاثِ النَّبِيِّ إِذَا اعْتَزَوْا وَهُمْ خَيْرُ قَادَاتٍ وَخَيْرُ حِمَاةٍ

اعتزوا : انتسبوا * قادات : جمع الجمع ، ج قادة ج قائد : فرماندهان * حِمَاةٍ ج حامی يدافع عن نفسه و عن غيره

المعنى : إنهم (آل رسول) إنهم إذا أردوا أن ينتسبوا ونسبهم يصل إلى الرسول لأنه أورتهم هذا الإرث و هي سلالة آل رسول و هم أفضل القادة و خير المدافعين و خير الحماة و الشجعان .

ترجمه : این ها (آل پیامبر) ورثه پیامبر هستند و نسب آنها متصل به پیامبر است و این ها بهترین رهبران و و بهترین مدافعان و شجاعترین مردم هستند .

ترجمه : ایشان اهل میراث پیغمبر هستند هر گاه نسب خود را بیان کنند، و ایشان بهترین سروران و حمایت کنندگان امت در دنیا و آخرت هستند

(۸) و ما الناس إلا حاسدٌ ومُكذِّبٌ ومُضْطَعِنٌ ذواحنَةٍ وتِرابِ

المُضْطَعِنِ : الحاقِد : الحاسد * أحنه : ج إحن : الحقد و البُغض * الترات : ج الترة : الثأروالانتقام و الوثر و الظلم

يقول : ينقسم الناس في معاملتهم مع أهل البيت إلى أقسام ثلاثة منهم حاسدٌ لأهل البيت ، منهم مُكذِّبٌ لهم لمُعجزاته ومنهم يحمل الحقد و البُغض في قلب لهم و يترصد الانتقام من الأئمة .

ترجمه : مردم در مقابل خاندان پیامبر یا به آنها حسادت می ورزند یا آنها را تکذیب می کردند یا اهل کینه که مترصد فرصت هستند که از ائمه انتقام بگیرند .

ترجمه : مردم در مقابل خاندان پیامبر حسادت و یا تکذیب می کردند یا از آنها کینه به دل داشتند.

(۹) إذا ذكروا قتلى بدرٍ وخبيرٍ ويوم حنينٍ أسبلوا العبرات

بدر و خبير و حنين : أسماء أمكنة كانت فيها ثلاث غزوات للنبي * قتلى : شهداء * أسبلوا : أرسلوا * العبرات ج عبرة : الدموع ، العبرة : الصوت مُتَكَسِّر في الصَّدر : بغض

يقول : هولاء (أهل البيت) إذا ذكروا الشهداء و قتلى بدر و خبير و حنين أرسلوا الدموع يعني بكوا عليهم .

ترجمه : اینان کسانی هستند که وقتی که به یاد شهداء و کشته شدگان جنگ بدر و خبیر و حنین می افتند اشک شان جاری می شد یا اشکشان را رها می کردند .

ترجمه : هر گاه بیاد می آورند کشته شده های جنگ بدر و جنگ خبیر و جنگ حنین را که بر دست امیر المؤمنین (ع)

کشته شدند، آب دیده‌های خود را جاری می‌گردانند .

(۱۰) قُبُورٌ بِكُوفَاتٍ وَأُخْرَى بِطَيْبَةٍ وَأُخْرَى بِفَخٍّ نَالَهَا صَلَوَاتِي

الكوفات ج الكوفة و نواحیها * طيبة : المدينة النبوية * فخ : موضع بمكة * نالها صلواتی : وصل إليها الصلوات

ترجمه: قبری چند در کوفه است، و قبرهای دیگر در مدینه طیبه است، و قبرهای دیگر در فخ مکه مشرفه است صلوات من به آنها برسد .

(۱۱) وَقَبْرٌ بِبَغْدَادٍ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ تَضَمَّنَهَا الرَّحْمَنُ فِي الْغُرَفَاتِ

النفس الزكیة : لقب محمد بن عبدالله ابن الحسين .

ترجمه : و قبری که در بغداد است برای نفس پاکیزه که او را خداوند رحمان به رحمت خود در غرفه‌های بهشت فرو گرفته است .

(۱۲) فَأَمَّا الْمُصِيبَاتُ الَّتِي لَسْتُ بِالْعَاقِلِ مَبَالِغَهَا مِنِّي بِكُنْهٍ صِفَاتِ

الْمُصِيبَاتُ : اسم من أصمّ دعاؤه : وافق قوماً صمّاً لا يسمعون له . و الْمُصِيبَاتُ مبتدا و النفوسُ فی البيت الذي بعده خير و قد جرّد من الفاء .

يقول : مصائب هولاء كبيرٌ جداً لا يستطيع أن يسمع آذان الآخرين مصائبهم و أنا لست قادر او لا أستطيع أن أُبين صفات و حقيقة وجودهم .

ترجمه : گوش ها طاقت شنیدن مصیبت های آنها را ندارد و من عاجر هستم از اینکه بتوانم صفات و حقیقت آنها را بیان کنم .

ترجمه : پس اما آن مصیبت ها که دل مرا سوخته و به درد آورده است، و چندان که سعی کنم وصف آنها چنان چه باید نمی‌توانم گفت .

(۱۳) إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِماً يُفَرِّجُ مِنْهَا الْهَمَّ وَالْكَرْبَاتِ

قائماً : أراد به الامام المنتظر

يقول : هذه المصائب كبيرة جداً الانسان لا يستطيع أن يتحملها حتى الى يوم القيامة .

ترجمه : تا روز قیامت این مصیبت ها در دل همه و محبان ائمه وجود دارد یا اینکه خدا امام زمان (ع) را مبعوث کند که آن هم و غم و مصیبت ها را از دلها خارج نماید .

(۱۴) نُفوسُ لَدَى النَّهْرَيْنِ مِنْ أَرْضِ كَرْبَلَا مُعْرَسُهُمْ فِيهَا بِشَطُّ فُرَاتٍ

نفوس خبر برای الْمُصِيبَاتُ * النَّهْرَيْنِ : دجله و فرات * الْمُعْرَسُ : مکانهم و منزلتھم ، الموضع ينزل فيه المسافر ليلاً * یشیر الى مصرع الحسين في كربلاء بشط الفرات .

يقول : نفوسُ أبرياء و شهداء مكان هولاء بالقرب نهرين دجلة و فرات في أرض كربلاء مکانهم و منزل سفرهم حلت و نزلت بشط الفرات .

ترجمه : بعضی از این ها یا در حقیقت ارواح برخی از این ها در نزد دو رود دجله و فرات در سرزمین کربلا است که جایگاه شان در کنار رود فرات است .

(۱۵) تَقَسَّمَهُمْ رَيْبُ الزَّمَانِ كَمَا تَرَى لَهُمْ عُمْرَةَ مَغْشِيَةَ الْحُجْرَاتِ

رَيْبُ الزَّمَانِ : حوادث و مشاغل الدهر * الْعُمْرَةَ : الزيارة التي فيها عمارة الود و شرعاً أفعال مخصوصة تسمى الحج الاصفر * عُمْرَةَ مَغْشِيَةَ : مكان يتأمر من أماكن هي حجرات مخفية * مَغْشِيَةَ : مخفية

يقول : هولاء (أئمه ع) فَرَقْتُهُمْ و مَرَقْتُهُمْ و بَدَدْتُمْ مَصَائِبُ الدَّهْرِ و الزَّمَانِ كَمَا تَرَاهُمْ و تُشَاهِدُهُمْ يُوَدُّونَ الْعِمْرَةَ بَعِيداً عَنِ أَعْيُنِ النَّاسِ فِي حَجْرَاتٍ مُنْفَرَدَةٍ خَافِيَةٍ (خفية) .

ترجمه : حوادث روزگار آنها را از یکدیگر جدا ساخته و متفرق کرده بطوریکه وقتی به حج عازم می شوند و می خواهند حج عمره آدا کنند در حجره های مخفی و پوشیده این کار را انجام می دادند .

ترجمه کتاب تلخیص : حوادث روزگار آنها را از یکدیگر جدا ساخت و به گونه ای که به دور از چشم مردمان در حجره هایی به تنهایی عمره می گذرانند .

۶۹ص بیت ۲۱) إِذَا وَرَدُوا خَيْلًا تَشْمَسُ بِالْقَنَا مَسَاعِرُ جَمْرِ الْمَوْتِ وَالْغَمَرَاتِ مهم

تَشْمَسُ : اِمتنع و اَبى ، امتناع و الإباء * مَسَاعِرُ : ج مِسْعِرِ الذى يُسْعِرُو يَشْعَلُ نار الحرب * الغَمَرَاتِ : ج الغمرة : الشدة يقول : إِنَّهُمْ (أئمة) وَرَدُوا ودخلوا حرباً شَمَسُوا كَالْخِيُولِ وَاسْتَعْرُوا نارَ الْحَرْبِ بِرِمَاحِهِمْ .

ترجمه : آنگاه که به جبهه و صحنه نبرد وارد شوند همچون اسبان سرکش می تازند و با نیزه هایشان آتش جنگ را شعله ور می سازند .

۲۲) وَإِنْ فَخَرُوا يَوْمًا أَتَوْا بِمُحَمَّدٍ وَجِبْرِيلَ وَالْفُرْقَانَ وَالسُّورَاتِ

الْفُرْقَانَ : القرآن * السُّورَاتِ ج السورة : الفصل من القرآن ، مجموعة الآيات .

يقول : هَوْلَاءِ إِنْفَخَرُوا يَوْمًا وَذَكَرُوا أَنَسَابَهُمْ إِفْتَخَرُوا بِشَيْءٍ وَهُمْ يَفْتَخِرُونَ بِمُحَمَّدٍ وَجِبْرِيلَ وَالْقُرْآنَ وَبِسُورِهِ .

ترجمه : این ها کسانی هستند که اگر صحبتی از نسب و از فخر و افتخار به میان آید آنها به پیامبر حضرت محمد (ص) و به جبرئیل و قرآن که جمع شده از سوره ها افتخار می کردند و خودشان را منتسب به آنها می دانند .

۲۳) مَلَامِكَ فِي أَهْلِ النَّبِيِّ فَإِنَّهُمْ أَحْبَابَ مَا عَاشُوا وَأَهْلُ ثِقَاتِي

مَلَامِكَ : لا تلومنى أترك اللوم إياى : منصوب على التحذير والمعنى : كف ملامك عنى فى أهل النبى * أَحْبَابِ : أحبائى .

يقول : لا تلومنى فى محبة أهل البيت (ع) و إِنِّى عَشِقْتَهُمْ وَهُمْ أَحْبَائِى مادامت الدنيا و هم أهل ثِقَاتِى أَثِقُ بِهِمْ .

ترجمه : مرا نسبت به ائمه و عشق ائمه سرزنش نکن زیرا این ها دوستانان من هستند محل و جای عشق من هستند و همچنین این ها مورد اعتماد من هستند تا وقتی که دنیا وجود دارد .

۲۴) تَخَيَّرْتَهُمْ رُشْدًا لِأَمْرِ فَإِنَّهُمْ عَلَى كُلِّ حَالٍ خَيْرَةُ الْخَيْرَاتِ

رُشْدًا : راشداً ، هادياً ، إِخْتَرْتَهُمْ هُدَاةً لى ، يَرسِدونى ، يهدونى * خَيْرَةُ الْخَيْرَاتِ : لانهم خير الناس و البريه

يقول : انتخبتُ و اخترتُ هَوْلَاءِ حَتَّى اسْتَنْبِرَ بِنُورِهِمْ وَ أَهْتَدَى فى أمور كُلِّهَا لِأَنَّهُمْ خَيْرُ النَّاسِ وَ أَفْضَلُهُمْ فى كلِّ زمنٍ .

ترجمه : آنان را (أئمه) هدایتگر و روشنگر راهم قرار داده ام که اینان در تمام امور از همه برتری دارند و بهتر هستند (برترین برگزیدگان هستند)

(۲۵) فیا ربِّ زِدْنِي مِنْ يَقِينِي بِصِيرَةٍ وَزِدْ حُبَّهُمْ يَا رَبِّ فِي حَسَنَاتِي

یا ربِّ زِدْنِي الْيَقِينَ وَبَصَّرْنِي أَكْثَرَ وَزِدْنِي الْيَقِينَ وَحُبَّهُمْ يَجْعَلْ هَذِهِ الْأُمُورَ فِي صَحِيفَةِ أَعْمَالِي .

ترجمه : پروردگارا یقین و بصیرتم را زیاد فرما و آن عشقی که به ائمه دارم را چند برابر بفرما و این عشق و محبت و بصیرت و یقین در کتاب حسناتم قرار بده .

(۲۶) بِنَفْسِي أَنْتُمْ مِنْ كُهُولٍ وَفِتْيَةٍ لِفَكِّ عُنَاةٍ أَوْ لِحَمَلِ دِيَاتٍ مَهْمٌ

بِنَفْسِي : اُفْدِيكُمْ بِنَفْسِي * كُهُولٌ : أَكْبَرُ مِنَ الشَّبَابِ : مِيَانَسَالٌ * فِتْيَةٌ : جَوَانِمَرْدٌ ، صَاحِبُ كَرَمٍ وَ جُودٍ * فَكٌّ : خَلَاصُ

الْعُنَاةِ : جِ الْعَانِي : الْأَسِيرُ : الْأَسَارَى * الدِّيَاتِ : جِ الدِّيَةِ : حَقُّ الْقَتِيلِ * لِحَمَلِ دِيَاتٍ : يَتَحَمَلُونَ دِيَاتِ الْآخِرِينَ .

يَقُولُ : اُفْدِيكُمْ بِنَفْسِي أَنْتُمْ أَهْلُ الْكَرَمِ وَالْجُودِ تُخَلِّصُونَ الْأَسَارَى مِنْ أَسْرِهِمْ وَ الدِّيَاتِ تَعْطُونَ لِتَخْلُصَ أَصْحَابُهَا مِنْهَا .

ترجمه : جانم فدایتان باشد شما کسانی هستید که اهل کرم و فضل هستید اسیران را آزاد می کنید و دیه ها را پرداخت و ادا می کنید .

(۲۷) أَحِبُّ قَصَى الرَّحْمِ مِنْ أَجْلِ حُبِّكُمْ وَأَهْجُرُ فَيْكُمْ أُسْرَتِي وَ بِنَاتِي مَهْمٌ مِنْ نَظَرِ حَرَكَةِ الْغَدَارِيِّ وَ تَرْجَمَهُ

قَصَى : الْبَعِيدُ * الرَّحْمُ : الْقَرَابَةُ وَ اسْبَابُهَا . وَ أَقْرَبَاءُ وَ مَتَسَبِّينَ

يَقُولُ : أَحِبُّ الْبَعِيدِينَ مِنَ الْأَهْلِ وَ الْأَقْرَبَاءَ لِحُبِّي لَكُمْ وَ أَتْرِكُ أُسْرَتِي مِنْ أَجْلِكُمْ .

ترجمه تلخیص : اِنْنِي أَحِبُّ الْأَبْعَادَ مِنَ الْأَقْرَبَاءِ لِأَجْلِ مَحَبَّتِكُمْ وَ فِي طَرِيقِ هَذَا الْحَبِّ أَهْجُرُ أُسْرَتِي وَ بِنَاتِي .

ترجمه : به عشق شما افراد خانواده و فامیل حتی اگر دور باشند من دوست می دارم و نزدیکترین افراد از آنها بیزارند حتی اگر فرزند و خانواده باشند .

ترجمه : دورترین افراد از فامیل و خانواده بخاطر محبت شما دوست می دارم خانواده و زن و خانواده خویش را بخاطر عشق شما آنها را ترک می کنم .

ترجمه کتاب تلخیص : به عشق شما دوری از خانواده را به جان می خرم و به خاطر شما از خانواده ام دل می برم .

***توجه : ابیات ۳۱ و ۳۴ را استاد تدریس نکرده است .

۳۱- أرى فيهم في غيرهم متقسماً و أیدیهم من فيهم صفرات

الفء : ما يفی ء علی المسلمین من المال الذی یغنم فی الجهاد * صفرات : خالیات .

یقول : أرى حصنهم و ما یحق لهم قد تقسم عند غیر أهله و عند من لا یتحققه و هم لا یحصلون علی شیء منها .

ترجمه : می بینید که میراثشان در دست دیگران پراکنده شده است حال آنکه دست خودشان از همه چیز خالی است .

۳۴- إذا وُتروا مدوا الی أهل و ترهم أكفأ عن الأوتار منقبضات

وُتروا : ظلموا

یقول : عندما یظلمهم أعداؤهم یمدون الیه أیدیهم للدفاع عن أنفسهم مع أن أیدیکم تکره الانتقام و الثأر .

ترجمه : آن گاه که مورد ستم و ظلم و انتقام جویی واقع شوند دستان خود را برای دفاع از خود دراز می کنند حال آنکه خود از انتقام جویی بیزارند .

***نمونه تست از رثاء أهل البيت دعبل

۱- أَحِبُّ قَصِيَّ الرَّحْمِ مِنْ أَجْلِ حُبِّكُمْ وَأَهْجُرُ فَيْكُمْ أُسْرَتِي وَ بَنَاتِي

الف) إِنِّي أَحِبُّ الْأَبَاعِدَ مِنَ الْأَقْرِبَاءِ لِأَجْلِ مَحَبَّتِكُمْ ، وَ فِي طَرِيقِ هَذَا الْحُبِّ ، أَهْجُرُ أُسْرَتِي وَ بَنَاتِي .

ب) إِنِّي أَحِبُّ الْأَبَاعِدَ مِنَ الْأَقْرِبَاءِ لِأَجْلِ مَحَبَّتِكُمْ ، وَ أَهْجُرُ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِكُمْ إِلَى أُسْرَتِي وَ بَنَاتِي .

ج) مِنْ أَجْلِ حُبِّكُمْ أَتْرُكُ حُبَّ الْأَبَاعِدِ مِنَ الْأَقْرِبَاءِ وَ أَهْجُرُ أُسْرَتِي وَ بَنَاتِي .

د) مِنْ أَجْلِ حُبِّكُمْ أَتْرُكُ حُبَّ الْأَبَاعِدِ مِنَ الْأَقْرِبَاءِ وَ أَهْجُرُ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِكُمْ إِلَى أُسْرَتِي وَ بَنَاتِي .

پاسخ گزینه الف صحیح است . و بقیه گزینه ها به دلیل «أهاجر و أترك» اشتباهند .

۲- أَحِبُّ قَصِيَّ الرَّحْمِ مِنْ أَجْلِ حُبِّكُمْ وَأَهْجُرُ فَيْكُمْ أُسْرَتِي وَ بَنَاتِي

الف) من لایحبکم من أهلی أهجره بالغلظة و القسوة .

ب) من أجلكم الأعیار و أهجر الدیار .

ج) من أجل حبكم تشبهت بقسى القلب فتركت فيكم أقبائی و أهلی .

د) من أجلكم أحببت أعدائی و تركت أقبائی .

پاسخ گزینه ج صحیح است با مفهوم بیت دعبل خزاعی سازگارتر است .

۳- بنفسی أنتم من كهول و فتية لفك عناة أو لحمل ديات

الف) جانم فدایتان باد ، چون شما پیران و جوانان را آزار می کنید و دیه آنها را می دهید .

ب) جانم فدای پیران و جوانانی باد که زندانی هستند و دیه ها را نمی توانند بدهند .

ج) جانم فدای پیر و جوان شما باد ، چون اسیران را رها می سازد یا دیه کشتگان را می دهید .

د) شما نفس من هستید نمایندگان پیران و جوانان هستید چون زندانیان را آزاد می کنید .

پاسخ : گزینه ج صحیح است . با عنایت به معنای من تبعیضه در اسلوب بنفسی أنتم درست است .

۴- إذا وتروا مدوا الى أهل و ترهم أكفا عن الأوتار منقبضات

الف) إذا ظلموا يمدون أيديهم الى الظالمين للإستمداد .

ب) إذا إنتقم منهم الأعداء يمدون إليهم أكفاً قد إنقبضت عن الانتقام .

ج) أكفهم قد إنقبضت و خشنت بسبب كثرة حمل القسى لذلك يمدون أيديهم الى و اترهم .

د) عندما يظلمهم أعداؤهم يمدون إليه أيديهم للدفاع عن أنفسهم مع أن أيديكم تكره الانتقام و الثأر .

پاسخ : گزینه دال صحیح است . هرگاه مورد ظلم و انتقام قرار گرفتند دستهایشان را به سوی آنها دراز می کنند که

دستهایشان همیشه خود را از جنگ و انتقام پس می کشند .

۵- أحب قصی الرحم من أجل حبكم و أهجر فيكم أسترى و بناتى

الف) أحبُّ - أجل - أهجر - أسرة - بنات

ب) الرِّحم - أجل - حب - أهجر - أسرة

ج) قصی - من - أجل - حب - أهجر

د) من - حب - أهجر - أسرة - بنات

پاسخ گزینه الف صحیح است . در گزینه ب أجل (بخاطر به دلیل) و حبّ (مجرور) درست است .

۶- در بیت زیر عبارت « فَمِنْ عَارِفٍ » چگونه خوانده می شود ؟

فَمِنْ عَارِفٍ لَمْ يَنْتَفِعْ وَ مُعَانِدٌ يَمِيلُ مَعَ الْأَهْوَاءِ وَ الشُّبُهَاتِ

الف) فَمِنْ عَارِفٍ (ب) فَمَنْ عَارِفَ (ج) فَمِنْ عَارِفَ (د) فَمِنْ عَارِفِ

پاسخ گزینه دال صحیح است . فَمِنْ عَارِفٍ لَمْ يَنْتَفِعْ وَ مُعَانِدٌ يَمِيلُ مَعَ الْأَهْوَاءِ وَ الشُّبُهَاتِ

ص ۷۰ رثاء الحسين دعبل

۱- رَأْسُ ابْنِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ وَصِيَّهِ يَا لِلرِّجَالِ عَلَيَّ قَنَاهِ تُرْفَعُ

وَ وَصِيَّهِ : معطوف علی بنت و أراد به علیاً . یشیر الی مقتل الحسین و قطع رأسه و وضعه علی قنای مرفوعه * أستعینُ بکم یا معشر الرجال ، أطلبُ العونَ أيها الرجال *

قُطِعَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ وَصِيَّهِ وَعَلَى ع وَ هُوَ مَرْفُوعٌ عَلَى الرَّمَاحِ يَا أَيُّهَا الرِّجَالُ أَعِينُونِي وَ أَنْصُرُونِي عَلَيَّ هَذَا الْمَشْهُدِ .

ترجمه : ای مردان کجا هستید که سر مقدس فرزند پیامبر(ص) و فرزند امام علی (ع) که بر نیزه ها است را ببینید و مشاهده کنید .

**نمونه سوال تستی از رثاء الحسين دعبل

۱- در بیت زیر اعراب کلمه رأس چیست و خبرش کدام است ؟

رَأْسُ ابْنِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ وَصِيَّهِ يَا لِلرِّجَالِ عَلَيَّ قَنَاهِ تُرْفَعُ

الف) نصب و خبر علی قنای (ب) رفع و خبر آن ترفع (ج) رفع و خبر علی قنای (د) جرّ و خبر یا للرجال علی قنای

پاسخ : گزینه دو صحیح است : ای مردان سر پسر دختر پیامبر و پسر جانشین بر سر نیزه ها بلند شده است .

۲- وَالْمُسْلِمُونَ بِمَنْطَرٍ وَ بِمَسْمَعٍ لَا جَاذِعٌ مِنْ ذَا وَ لَا مُتَخَشِّعٌ

المسلمون هم يُشاهدون و ينظرون هذا المشهد و يسمعون هذه المصائب لكن لا يجزعون و لا يصيبهم الجزع و الفرع .

ترجمه : مسلمان ها این مصیبت ها را می شنوند و می بینند اما بی تابى و قیام نمی کنند .

۳- أَيْقَظَتْ أَجْفَانًا وَ كُنْتَ لَهَا كَرِيًّا وَ أَنْمَتَ عَيْنًا لَمْ تَكُنْ بِكَ تَهَجُّعُ

الكرى : النعاس و النوم * تَهَجُّعُ : تنام * يخاطب الامام الحسين

المعنى : أَيْقَظَتْ تلك العيون التي كانت إلى جنبك تنام راقدة آمنة و لكن بعد مقتلک عيون أعدائك نامت و إستراحت

المقصود الامام الحسين حينما كان حياً و أقربائه و أصحابه كانوا ينامون و يأمنون و الأعداء هم يسهرون لأنهم يخافون منهم لكن بعد أستشهد و اهل بيته و أصحابه أصبح لا ينامون لشدة المصيبة و لكن الأعداء ينامون لأنهم أمنوا من خوفه .

ترجمه : دیدگانی را که مایه ی راحتی آنان بودی و درکنارت خیلی خیلی راحت بخواب می رفتند الان همیشه بیدارند و بجای آن چشمان دشمنانت که از ترس تو بیدار بودند از شهادت و مرگت احساس راحتی کردند و بخواب رفتند .

۴- كُحِلَتْ بِمَنْظَرِكِ الْعُيُونُ عَمِيَةً وَأَصَمَّ نَعِيكَ كُلُّ أُذُنٍ تَسْمَعُ

(۴) العمياء : الجهالة ، الضلالة ، الغواية و اللجاجة * نَعِيكَ : خبر موتک

المعنى : لم تُطِقْ الْعُيُونُ ولم تستطع العيون مشاهدة قتلک و فَقَدَتْ بَصَرَهَا و خَبِرَ مَوْتِكَ و شَهِدَتْكَ أَصَمَّ الْأَذَانُ جميعها .

يعنى : العيون حينما شاهدت شهادة الإمام الحسين أصبحت عمياء و لا تستطيع النظر و الأذان و الأسماع حينما سمعت بالخبر شهادة الإمام الحسين لم تستطع السماع و لا تسمع أصبحت الصماء و الاذن أصبحت الصماء و أصبحت العيون العمياء لعمق مُصاب .

ترجمه : چشمی نبود که با دیدن قتلگاه و شهادتت و سربه نیزه ات (حسین ع) بینایش را از دست ندهد و گوشى نبود که با شنیدن خبر شهادتت کر نشود .

ترجمه : چشمی نبود که با دیدن قتلگاه حسین ع بینایش را از دست ندهد و گوشى نبود که با شنیدن آن خبر کر نشود .
* توجه بیت پنجم رو استاد تدریس نکرده است .

۵- مَا رَوْضَةٌ إِلَّا تَمَمَّتْ أَنَهَا لَكَ مُضْجَعٌ وَلِخَطِّ قَبْرِكَ مَوْضِعٌ

هیچ بقعه ای از زمین نیست مگر آنکه آرزو می کند ای کاش محل دفن تو بودم.

ص ۸۴ مدح المعتصم ابي تمام

۱- السَّيْفُ أَصْدَقُ أَنْبَاءٍ مِنَ الْكُتُبِ فِي حَدِّهِ الْحَدَّ بَيْنَ الْجَدِّ وَاللَّعِبِ

الأنباء : الأخبار * الكتب : كتب السحر والعرافة * حدّه : مضرب السيف : لبه تيز شمشير * الحدّ : الحاجز والحدود : مرز

* الجدّ : خلاف الهزل * الشاعر يعتقد أنّ السيفَ خبره و فعله أصدق مما جاء في الكتب العرافة

المعنى : السيفُ القاطعُ أصدقُ أخباراً من كُتُبِ السُّحْرَاءِ وَالْمُنْجَمِينَ وَهُوَ الَّذِي يُفَرِّقُ بَيْنَ الصِّدْقِ وَعَدَمِهِ وَبَيْنَ الْجَدِّ وَالهَزْلِ لَا كُتُبَ الْمُنْجَمِينَ وَالسُّحْرَاءِ (هذه القصيدة في فتح عمورية)

ترجمه : شمشير راستگوتر است از مطالبی که در کتاب های ستاره شناسان آمده است . و لبه تیز آن جدا کننده حق از باطل و شوخی و هزل ، از جدی بودن است یعنی بوسیله شمشیرها این مسایل روشن می شود و خبر شمشیرها راستگوتر از خبر منجمان است .

ترجمه : شمشیر از مطالب و کتاب های ستاره شناسان راستگوتر است و لبه آن جدا کننده حق از باطل و شوخی از جدی است .

۲- بِيضُ الصَّفَائِحِ لَا سَوْدُ الصَّحَائِفِ فِي مُتُونِهِنَّ جَلَاءُ الشَّكِّ وَالرَّيْبِ

الصفائح جمع الصفحية : السيف العريض : شمشيرپهن * الصحائف : جمع صحيفة : القرطاس المكتوب هنا كتب المنجمين * متونهنّ : جوانبهنّ ، أطراف السيوف * الجلاء : الكشف و الوضوح * الريب : جمع الريبة : الشك و التهمة

يقول : إنّ السُّيُوفَ الْحَادَّةَ وَالْعَرِيضَةَ هِيَ الَّتِي تُزِيلُ الشَّكَّ وَتُذْهِبُ الرَّيْبَ فِي مَعْرِفَةِ النَّتَائِجِ الْحُرُوبِ لَيْسَ كُتُبَ الْمُنْجَمِينَ وَاقْوَالِهِمْ .

ترجمه : آنچه شك و تردید را از بین می برد شمشیرها ی عریض و پهن است که نتیجه جنگ را مشخص می کنند و نه آن مطالبی که در کتاب های منجمین آمده است .

ترجمه : شك و تردید با شمشیرها ی عریض زودوده می شود و نه با کتاب های منجمین و مطالب آنها .

۳- وَالْعِلْمُ فِي شُهْبِ الْأَرْمَاحِ لَامِعَةً بَيْنَ الْخَمَيْسِينَ لَا فِي السَّبْعَةِ الشُّهْبِ

شُهَبٌ : جمع شهاب : الشَّيْءُ اللَّامِعُ * شُهَبِ الْأَرْمَاحِ : أسنّة الرماح لما فيها من البريق * الْأَرْمَاحِ لَامِعَةٍ : الْأَرْمَاحِ اللَّامِعَةِ كَالشُّهُبِ : نیزه های درخشان تشبیه شده به ستاره هایی دنباله دار و شهاب * الْخَمِيسَيْنِ : مثنی الخمیس : الْجَيْشَيْنِ : الجيش * السَّبْعَةُ الشُّهُبِ : الكواكب السبعة .

يقول : إِنَّمَا يُعَيَّنُ وَيُقَرَّرُ وَيُبَيَّنُ نَتَائِجَ الْمَعَارِكِ وَ الْحُرُوبِ بَيْنَ الْجَيْشَيْنِ الْمُتَنَازِعِينَ وَ الْمُتَحَارِبِينَ هِيَ الرَّمَاحُ الشَّهْبَاءُ اللَّامِعَةُ لَا النُّجُومَ الشَّهْبِ السَّبْعَةَ الَّتِي لَيْسَ لَهَا شَأْنٌ فِي أُمُورِ الْحُرُوبِ وَ غَيْرِ الْحُرُوبِ .

يقول : الرماح الشهباء هي التي تقرر نتائج المعارك بين الجيشين لا النجوم الشهب السبعة حيث لا شأن لها .

ترجمه : علم واقعی آن است که در صحنه کارزار و جبهه و در سرنیزه های درخشان مشخص می شود و نه چیزی که از مطالعه اوضاع ستارگان هفتگانه فلکی بدست می آید . یعنی نتیجه جنگ ها را نیزه ها مشخص می کند نه ستاره های هفتگانه درخشان .

(٤) أَيْنَ الرَّوَايَةِ بَلْ أَيْنَ النُّجُومِ وَمَا صَاغُوهُ مِنْ زُخْرَفٍ فِيهَا وَمِنْ كَذِبِ الرَّوَايَةِ : الْخَبْرُ * صَاغُوهُ : زَيَّنُوهُ * زُخْرَفٌ : الزينة .

يقول : أَيْنَ مُدْعَاةِ الْمُنَجِّمِينَ أَيْنَ الشَّيْءِ الَّذِي إِدْعَاهُ الْمُنَجِّمُونَ وَ أَيْنَ الْأَخْبَارِ لَفَقُّوْهَا وَ زَيَّنُوْهَا وَأَيْنَ النُّجُومِ الَّتِي كَانَ يَدَّعُونَهَا إِنَّهَا تَأْتِي الْأَخْبَارَ الصَّحِيحَ (ابوتمام يسال)

ترجمه : کجاست آن خبرهای دروغین ، کجاست آن بافته های تزئین شده منجمان ، همه این ها دروغ محض است .

٥- تَخْرُصًا وَأَحَادِيثًا مُلْفَقَةً لَيْسَتْ بِنَبْعٍ إِذَا عُدَّتْ وَلَا غَرَبَ

تخرصاً : التنبه بكذب : پیش بینی های نادرست و دروغ * مُلْفَقَةٌ : مُمَوَّهَةٌ : بافته شده * نَبْعٌ : الشجرة الأصيل الصلبة و القوية مُستوية درخت محکم صاف * غَرَبٌ : الشجر الذي ليس له جذور : درخت بی ریشه

يقول : وَكُلُّ مَا قِيلَ كَانَ كَذِبًا وَإِفْتِرَاءً لَا أَسَاسَ لَهُ وَ لَا جُذُورَ وَ كَلَامُهُمْ لَا يَشْبَعُ الشَّجَرَ الْأَصِيلَ وَ لَا يَشْبَعُ الشَّجَرَ غَيْرَ الْأَصِيلِ وَ هُوَ مِنْ أَسَاسِهِ كَذِبٌ وَ لَيْسَ لَهُ جُذُورٌ وَ أَسَاسٌ .

ترجمه : تمام پیش بینی هایی که کردند و تمام گفته هایی که گفتند این ها از اصل بی اساس و دروغ است و ریشه ای ندارند .

۷- وَخَوْفُوا النَّاسَ مِنْ دَهْيَاءِ مُظْلِمَةٍ

إِذَا بَدَأَ الْكَوْكَبُ الْغَرِيبُ ذُو الذَّنْبِ حَرَكَةَ گَدَارِي

خَوْفُوا : مِنْ خَافَ ، يَخَافُ : جَعَلَ الْمُنْجَمُونَ النَّاسَ يَخَافُونَ * دَهْيَاءَ : الْمُصِيبَةَ ، دَهْيَاءَ مُظْلِمَةٍ : الْحَادِثَةُ الْكَبِيرَةُ * إِذَا بَدَأَ : حِينَمَا طَلَعَ * ذُو الذَّنْبِ : مُذْنِبٌ : صَاحِبُ ذَنْبٍ كَبِيرٍ .

يقول : الْمُنْجَمُونَ أَذْخَلَ الرُّعْبَ وَ الْخَوْفَ فِي قُلُوبِ النَّاسِ وَ قَالُوا سَتُحْدِثُ حَادِثَةً كَبِيرَةً لِأَنَّ هُنَاكَ نَجْمًا ظَهَرَ فِي الْمَغْرَبِ وَ لَهُ ذَنْبٌ طَوِيلٌ .

ترجمه : منجمان مردم را از حادثه هولناک و تاریک ترسانده اند و گفتند این حادثه اتفاق خواهد افتاد زیرا در آسمان به طرف مغرب ، ستاره دنباله دار طلوع کرده است .

۸- وَصَيَّرُوا الْأَبْرَجَ الْعُلْيَا مَرْتَبَةً مَا كَانَ مُنْقَلِبًا أَوْ غَيْرَ مُنْقَلِبٍ

صَيَّرُوا : الْمُنْجَمُونَ * الْأَبْرَجَ : جُجُوجُ وَ بَرُوجُ السَّمَاءِ إِثْنَا عَشَرَ .

الْمُنْجَمُونَ جَعَلُوا لِي الْأَبْرَاجِ دَوْرًا فِي التَّصَرُّفِ فِي الْكَوْنِ وَ حَقَّقُوا النَّاسَ وَكُلَّ هَذِهِ الْأَبْرَاجِ وَكَانَ مُنْقَلِبًا وَ مَا كَانَ ثَابِتًا .

ترجمه : منجمان اعتقاد داشتند و مردم را به این اعتقاد و ادار می کردند و هدایت می کردند که أبراج و ستارگان به طور مرتب امور جهان را اداره می کردند و در تقدیر امور دخالت دارند .

۹- يَقْضُونَ بِالْأَمْرِ عِنَهَا وَ هِيَ غَافِلَةٌ مَا دَارَ فِي فَلَكٍ مِنْهَا وَ فِي قُطْبٍ

قُطْبٍ : كَوْكَبٌ لَا يَبْرُجُ مَكَانَهُ يَدُورُ عَلَيْهِ النَّوْكُ .

يقول : الْمُنْجَمُونَ يَعْتَقِدُونَ وَ يَقْضُونَ بِأَنَّ لِي النُّجُومَ دَوْرًا وَ النُّجُومَ غَافِلَةٌ عَنِ هَذَا لَيْسَ لَهَا أَى دَوْرٍ سِوَا كَانَ النُّجُومِ الَّتِي تَدُورُ فِي الْفَلَكَ أَوْ النُّجُومِ الثَّابِتَةِ .

ترجمه : منجمان قضاوت می کردند که ستاره ها امور مردم اداره می کنند همچنان که خود را اداره و دور یک ستاره بزرگ که قطب نام دارد می چرخد .

۱۰- فَتَحَ الْفُتُوحَ تَعَالَى إِنْ يُحِيطُ بِهِ نَظْمٌ مِنَ الشُّعْرِ أَوْ نَثْرٌ مِنَ الْخُطْبِ

فَتَحَ الْفُتُوحَ : فَتَحَ عُمُورِيَّةً .

يقول : لَقَدْ كَانَ فَتْحُ وَنَصْرُ عُمُورِيَّةٍ فِي تِلْكَ الْمَعْرَكَةِ مِنْ أَكْبَرِ الْإِنْتِصَارَاتِ وَ الْفُتُوحَاتِ يَعْجِزُ الشُّعْرُ وَ النَّثْرُ أَنْ يَصِفَهُ وَ يُبَيِّنَهُ وَ يُعْطِيَهُ حَقَّهُ .

ترجمه : پیروزی عموریه آنقدر بزرگ است که شعر و نثر قادر به توصیف آن نمی باشد .

(۱۱) فَتَحَ تَفْتَحُ أَبْوَابَ السَّمَاءِ لَهُ وَ تَبَرُّزُ الْأَرْضِ فِي أَبْرَادِهَا الْقُشْبِ

تَبَرُّزُ الْأَرْضِ : تَظْهَرُ * أِبْرَادُ : أَثْوَابُ ، جَمْعُ الْبُرْدِ : الثَّوْبُ * الْقَشْبُ جَمْعُ الْقَشِيبِ : الْجَدِيدُ ، الْجُدُدُ

يقول : فَتَحُ عَمُورِيَّةٌ تَبْتَهِجُ وَتَفْرَحُ بِهِ السَّمَاءُ وَتَلْبَسُ الْأَرْضُ لِفَرَحَتِهَا أَثْوَابَهَا الْجَدِيدَةَ وَذَلِكَ لِفَرَحَتِهَا .

ترجمه : فتح عموریه چنان بزرگ و بابرکت بود که از خوشحالی این فتح آسمان ها خوشحالند و زمین لباس های جدید خود را پوشید (معنی ظاهری)

معنی واقعی : فتح عموریه اینقدر بزرگ و بابرکت بود که آسمان ها با ریزش باران و برکت الهی بر روی زمین حاصلخیز گشته است .

(۱۲) يَا يَوْمَ وَقَعَةِ عَمُورِيَّةٍ أَنْصَرَفَتْ عَنْكَ الْمُنَى حُقْلًا مَعْسُولَةَ الْحَلَبِ

وقعة : فتح ، حَرَبٌ * الْمُنَى جَمْعُ الْمُنْيَةِ : الْأَمَلُ : آمِيدَهَا وَ آرزوها * حُقْلٌ : جَمْعُ حَافِلٍ : الناقة التي يكثر الحليب : شتر پرشیر * مَعْسُولَةٌ : حُلُوةٌ : مخلوطة وممزوجة بالعسل * الْحَلَبُ : اللبن المَحْلُوبُ

يقول : لَقَدْ تَحَقَّقْتُ فِيكَ يَا فَتْحَ عَمُورِيَّةِ أَمَانِينَ وَآمَالِنَا الْحُلُوةِ الْجَمِيلَةِ وَكَأَنَّ تِلْكَ الْأُمْنِيَّاتِ الَّتِي تَحَقَّقَتْ وَكَأَنَّهَا نَاقَةٌ كَثُرَ لَبْنُهَا الْمَعْسُولُ وَ الْمَخْلُوطُ بِالْعَسَلِ .

ترجمه : پیروزی عموریه ، پیروزی است که آرزوهای شیرین ما برآورده گردید آن آرزوهایی که برآورده شده مانند شتری که شیر عسل گونه اش را به نحو احسن و حد اعلا به ما عطا کرده است .

(۱۳) أَبَقِيَتْ جَدًّا بَنَى الْإِسْلَامَ فِي صَعْدٍ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ دَارَ الشَّرْكِ فِي صَبَبٍ

الجدد : الحظ : شانس * بنو الإسلام : المسلمون * صعد العلو و الارتفاع : * الصبب : الزوان و الإنهدار و النزول .

يقول : لَقَدْ رَفَعْتَ مِنْ شَأْنِ الْمُسْلِمِينَ وَ أَصْبَحُوا بِفَخْرٍ وَعِزَّةٍ وَضَعْتَ مِنْ شَأْنِ الْمُشْرِكِينَ وَ الشَّرْكَ وَأَصْبَحُوا إِلَى زَوَالٍ وَإِنْهَادٍ .

ترجمه : این پیروزی که در عموریه یا پیروزی که بدست معتصم بوجود آمد باعث گشته که اسلام و مسلمانان احساس عزت و افتخار کنند و شرک و مشرکین رو به افول و زوال گردد .

۱۴- أُمَّ لَهُمْ لَوْ رَجَوْا أَنْ تُفْتَدَى جَعَلُوا فِدَاءَهَا كُلَّ أُمَّ بَرَّةٍ وَ أَبٍ مَهْمٌ

أُمَّ لَهُمْ : الخطاب له الروم * البرّة : الأمّ الباردة العفيفة .

يقول : إنّ القلعة عموريّة كانت للروم بمنزلة الأمّ و كانوا الحاضرين اي يفدوها بأرواحهم و بآباهم و أمّاتهم .

ترجمه : دژعموريه برای روميان به بمنزله مادري بود كه اگر مي توانستند با جان و با پدرهايشان و مادرهايشان آنرا فدا مي كردند

***بیت ۱۵- تا ۱۹ را استاد تدریس نکرده

۱۵- برزّة الوجّه قدّ أعيت رياضتها كسرى وصدت صدوداً عن أبي كرب

برزّة : بارزة ، ظاهرة ، المرأة ذات الحياء تظهر للعيون في عفاف * رياضتها : تذييلها ، احتقارها * كسرى : لقب ملوك الفرس * صدّ (ه) : اعترضه ، منعه ، صرفه .

يشبه الشاعر هذه القلعة بالمرأة الحيّة التي تظهر للناس في عفاف و عجزت عن احتقارها كسرى و منعت و صرفت هذه المرأة أبا كرب عن الهجوم عليها و المسّ بها و بعفتها . يعنى الشاعر أن عموريّة رغم هذه الصفة نهايةً خرت و خشعت أمام المعتصم .

ترجمه : اين قلعه همچون زن پاكدامن و باحيايى بود كه نه عزّت كسرى و نه قدرت أبى كرب توان به زانو درآوردن او را نداشت

ص ۸۶ ۱۷- بكرُ فما افترعَتها كفُ حادثةٍ ولا ترقتُ إليها همّةُ النُّوبِ

بكرُ : عذراء ، عفيفة * افترعَ (البكر) أزال بكارتها * النُّوب : ج النائبة ، المصائب ، الحوادث .

يقول : هذه القلعة كبكر لم تستطع حادثة أن تزيل بكارتها و تمسّ بها و لا تصل إليه همّةُ الحدّثان و لايهتك حرمتها أى شىء .

ترجمه : پاكدامنى كه دست روزگار به آن نرسيد و مصيبت ها و گرفتارى هاى زمانه قدرت از پاى درآوردنش را نداشتند .

۱۸- حتّى إذا مخضّ اللّه السنين لها مخضّ البخيلة كانت زُبدة الحقب

مخض ألبن : استخراج زُبْدَتِهِ * البخيلة : الحریصة * الحَقَب : جمع حَقَبَة، السنة ، المدة من الوقت * زبده : أفضل ، خيارُ الشیء .

يقول : بلغت عموريّة من العزّ غايةً حتّى لو مخض الله السنين كما يُمخض الحليب أى أخذ صفوة ما صنع و الناس فيها كانت بمنزلة الزبده منه .

ترجمه : ارزش عموریه به حدی رسید که اگر خدا می خواست از همه دوران یکی را برگزیند بی شک این قلعه برگزیده دوران بود همان طور که بخیل نیز از همه شیر ، کره را بعنوان بهترین بخش آن می گیرد .

۱۹- أَتَتْهُمُ الْكُرْبَةُ السُّودَاءُ سَادِرَةً مِنْهَا وَكَانَ اسْمُهَا فَرَاجَةَ الْكُرْبِجِ

السادر : الذى لا يبالى بما يصنع * فرّاج : كاشف * الكرب : الكربة .

يقول : و فى هذه الحال أصيب أهلها بنائبةٍ شديدةٍ فخربتها و هى التى كانت تدعى من قبل كاشفة النوائب عن غيرها .

ترجمه : به گاه غفلت و بی خبری ، مصیبت بزرگ و خانمان سوز بر آن فرو آمد حال آنکه این قلعه تا چندی پیش گشایشگر گرفتاری ها بود .

۲۳- لَقَدْ تَرَكْتَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِهَا لِلنَّارِ يَوْمًا ذَلِيلَ الصَّخْرِ وَالْخَشَبِ

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ : المعتصم * يوماً : مفعول است نه ظرف

يقول : المعتصم هاجم عموريّة وأحرقها لئذا أشعل النار بها ولشدة تلك النار إخترق الصخرة و الخشب معاً .

ترجمه : معتصم به عموریه حمله کرد و آنرا به آتش کشاند و از شدت آتش سنگ و چوب آن دژ ، سوخت .

۲۴- غادرت فيها بهيم الليل وهو ضحى يَشْلُهُ (يَقْلُهُ) وَسَطَهَا صُبْحٌ مِنَ اللَّهَبِ

غادرت : تركت الخطاب للمعتصم * بهيم الليل : ظلمة الليل بهيم : جمع بهم و بهم : الأسود : تاریکی شب * يَشْلُهُ : يتردده : بیرون می کرد * يَقْلُهُ : يحمله * اللهب جمع لهيب : شعلة النار : شعله زیاد آتش .

يقول : اشتعال النار العظيمة جعلت الليل المظلم ضحى و تطرد الظلام الناتج من الدخان المتصاعد .

ترجمه : معتصم آن زمان که این قلعه و دژ را آتش زد ، از شدت این آتش سوزی گویی که شبش به روز تبدیل

گردید و این آتش اینقدر گسترده و زیاد بود که کسی نمی داند که آیا شب است یا روز .

۲۵- حَتَّى كَأَنَّ جَلَابِيبَ الدُّجَى رَغَبَتْ عَنْ لُونِهَا وَكَأَنَّ الشَّمْسَ لَمْ تَغِبْ

جلابیب جمع جلاب : الثوب، اللباس، القميص الواسع ، الثياب الواسعة * جلابیب الدجی : كثافة الظلام * الدجی : الظلام * رغبت عن : ضد رغب فيه : تَرَكَتْه * كَأَنَّ الشَّمْسَ لَمْ تَغِبْ : كان الشمس مازالت موجودة في السماء .

يقول : و كانت أنوار اللهب و لشدّة النار الساطعة يَتَخَيَّلُ لِلإنسان الذي يَنْظُرُ إليها أَنَّ الليلَ قد غيّر لونه الأسود و إنَّ الشمسَ مازالت طالعة .

ترجمه : آتش خیلی شدید بود بگونه ای که تصور می شد که تاریکی شب ، رنگ عوض کرده و خورشید هنوز غروب نکرده است

ترجمه کتاب تلخیص : به گونه ای که تصور می شد تاریکی ها رنگ عوض کرده اند و یا هنوز درمیانه شب خورشید غروب نکرده است .

***توجه : ابیات ۲۶ و ۲۷ و ۲۹ و ۳۲ و ۳۵ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۵ و ۵۷ و ۵۸ را استاد تدریس نکرده است

۲۶- ضَوْءٌ مِنَ النَّارِ وَالظُّلْمَاءُ عَاكِفَةٌ وَظُلْمَةٌ مِنْ دُخَانٍ فِي ضُحَى شَحَبٍ

شَحَبٌ : اللُّونُ الْمُتَغَيَّرُ

يقول : الظلام المُخَيَّمُ و ال واسع ولكن ضوء النار الكبير والساطع جعل منه نهراً و يتصاعد الدخان ويتداخل مع نور النار فجعلوه لوناً متميزاً .

ترجمه : تاریکی دامن خود را گسترانیده ولی نور و شعله آتش از اون تاریکی ، روز ساخته است و دود آتش با آن نور آتش ممزوج گردید تا رنگ خاصی پیدا شده است .

۲۷- فَالشَّمْسُ طَالَعَةٌ مِنْ ذَا وَقَدْ أَفَلَتْ وَالشَّمْسُ وَاجِبَةٌ مِنْ ذَا وَلَمْ تَجِبْ

أَفَلَتْ : غَايَتْ * تَجِبٌ : تَغِبٌ * مِنْ ذَا (الأوّل) : لهيب النار * مِنْ ذَا (الثاني) : الدخان

يقول : إنّه لامتزاج اللهب بالدخان و لكثرة اللهب يرى أنّ الشمسَ قد طلعت في حال أنشها لم تطلع و من جهة أخرى ترى أنش الشمس لم تطلع في الليل و العقل لايقبل هذا لكن كثرة النار تُخَيَّلُ أَنَّ الشَّمْسَ قد طلعت في ظلمة الليل و أيضا

لكثرة الدخان لا توجد أثر الشمس لكن اللهيب الساطع بين الدخان يُخيّل الى الذهن طلوع الشمس . كَلَّ هذا يدلّ على كثرة احتراق عموريّة و ارتفاع الدخان وسط لهيب النار .

ترجمه : چون آتش و دود در هم آمیخته شده بود چنان به خیال می آمد که خورشیدی که غروب کرده ، هنوز بر آن جا می تابید چون شعله آتش این را به ذهن می آورد و از سوی دیگر کثرت دود چنین به ذهن متبادر می ساخت که خورشیدی در کار نیست حال آنکه زبانه های آتش همه معادلات ذهنی را بر هم می زد .

۸۷-۲۹- لم تَطَّلِعِ الشَّمْسُ فِيهِ يَوْمَ ذَاكَ عَلَى بَنِ بَاهِلٍ وَكَمْ تَغْرُبُ عَلَى عَزَبِ

بَنِ بَاهِلٍ : متزوّج * عَزَبُ : مُجْرَدٌ

يقول : قتل يوم ذاك الرجال كلّهم من المتزوّج و المُجرّد و أَسِتِ النِّسَاءِ .

ترجمه : در آن روز آفتاب ، بر هیچ مرد متأهل و مجردی نتابید ، همه مردان آن روز از دم تیغ گذشتند .

۳۲- تَدْبِيرُ مُعْتَصِمٍ بِاللَّهِ مُنْتَقِمٍ لِلَّهِ مُرْتَغِبٍ فِي اللَّهِ مُرْتَهَبٍ

مُرْتَغِبٍ : رَاغِبٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ * مُرْتَهَبٍ : يَخَافُ مِنَ اللَّهِ * نَقْطَةُ بَلَاغِيَّةٍ : فِي الْبَيْتِ صِنَاعَةٌ « التَّشْطِيرِ »

يقول : هذا الفتح و الإستيلاء على هذه القلعة التي هزمت أمامها كسرى و الآخريّن كان بتدبير المعتصم الذي ينتقم من الناس لله و يرغب فيه و يُقرّب نفسه اليه بأعماله و يخاف من عذابه و لهذا يُدبّر كلّ أعماله في جهة يُلائم و إرادة الله .

ترجمه : این فتح حاصل تدبیر معتصم بود او که برای خدا انتقام می گیرد به او مایل است و از عذاب آتش خشم او می هراسد .

۳۵- لَوْ لَمْ يَقْدُ جَحْفَلًا، يَوْمَ الْوَعَى، لَعَدَا مِنْ نَفْسِهِ، وَحَدَهَا، فِي جَحْفَلٍ لِحَبِ

الْجَحْفَلِ : الْجَيْشُ * الْوَعَى : الْحَرْبُ * اللَّحَبُ : كَثِيرُ الْعَدَدِ *

يقول : إنّه لهذه الخليفة من الهيبة قدراً لو لم يقد ذلك الجيش الجرّار يوم عموريّة كان وحده جيشاً عظيماً له هياج و يقوم بنفسه مقام جيش كثير العدد و يُعنى عنه .

ترجمه : حتّى اگر روز نبرد لشگری چنان عظیم را نیز فرمانبری نمی کرد و به صحنه نبرد نمی ببرد ، خود به تنهایی

برای نبرد کافی می نمود . چرا که هیبتش به اندازه یک سپاه عظیم بود .

۴۸- لَمْ يُنْفِقِ الذَّهَبَ الْمُرِيَّ بِكَثْرَتِهِ عَلَى الْحَصَى وَبِهِ فَقَرُّ إِلَى الذَّهَبِ

أرپی علی الشی : زاد

يقول : رُغِمَ احتیاج المعتمصم الى الذَّهَبِ و المال في هذه الحرب لأنها يطلب كلفة عظيمة حفظُ الجيش و تدبیرُ أموره مع هذا لم يتصرف الخليفة في مال العدو الذي يزد بكثرته علی الحصی .

ترجمه : علیرغم احتیاج و نیازی که معتمصم به طلا داشت هیچ گاه در مال فراوان دشمن که از سنگ ریزه بیابان فراتر بود نظر نداشت .

۴۹- إِنَّ الْأَسْوَدَ أَسْوَدَ الْغَيْلِ هَمَّتْهَا يَوْمَ الْكَرْيَةِ فِي الْمَسْلُوبِ لَا السَّلْبِ

الأُسود : الشجعان * همَّتْها : مقصدها * الْكَرْيَةِ : الحرب ، يطلق عليها الكريهة للكراهية القيام بها * المسلوب : الأرواح المخلوطة

السَّلْب (المال) : انتزع من الغير قهراً .

يقول : غاية الشجعان يوم الحرب هي خطفُ أرواح الأعداء و لا الرغبة في أموالهم .

ترجمه : شیران جنگ و دلاور مرد بیشه نبرد هیچ گاه به مال طمع نورزیدند چرا که همه قصد و همتشان متوجه جان دشمنان بود .

۵۵- يَارُبَّ حَوْبَاءَ لَمَّا اجْتَثَّ دَابِرُهُمْ طَابَتْ وَلَوْ ضُمَخَتْ بِالْمِسْكِ لَمْ تَطِيبْ

الحَوْبَاء : النفس الآثمة * الدابر : آخر كل شيء * اجْتَثَّه : قَطَعَهُ * ضَمَخَ : لَطَخَ

يقول : رَبُّ نَفْسِ آثَمَةٍ طَابَتْ حِينَما قَطَعَ دَابِرَهَا وَ جازَ الاقتراب بها و بهذا يکنى بالرومان إنه في ساحة الحرب قرب المسلمين منهم و في غير هذا لو لَطَخَتْ هذه النفوس بالمسك لم تطب و لم تقترب المسلمين منها .

ترجمه : چه بسا جان های ناپاکی که اگر نبود صحنه نبرد و کارزار، با عطر فراوان و بوی خوش هم نمی شد و به آنها نزدیک شد و تنها جنگ جواز نزدیکی به این جسم های پلید را می داد .

۵۷- وَالْحَرْبُ قَائِمَةٌ فِي مَازِقٍ لَجِجٍ تَجْتُو الْقِيَامُ بِهِ صُغْرًا عَلَى الرُّكْبِ

المَازِقُ : میدان الحرب و المكان الحرج الضيق * لجب : ذواللجب أى كثير الاضطراب * تَجْتُو : يجلس على ركبتيه .

يقول : قامت الحربُ فى مضيق كثير الاضطراب و يصعب فيه الانتقال و المقاتلون العظماء يرغمون على الجثى على الركبتيين حتى يتخلصوا أنفسهم من ساحة القتال . و إضافةً على هذا الضيق مكان الحرب لم تفسح المجال للقتال و لهذا قتل كثيرٌ من الشجعان تحت هذه الظروف و لانجوا الخصوم من خصومها إلا بالجثى على الركب متخاذلة مستخرجةً .

ترجمه : جنگ در کارزاری دشوار و پراز ترس و اضطراب رخ داد آن جا که دلاورمردان نیز برای رهایی خود به روی زانو راه می افتند شاید که خود را از مرگ رهایی بخشند .

۵۸- كَمْ نَيْلَ تَحْتَ سَنَاهَا مِنْ سَنَا قَمَرٍ وَتَحْتَ عَارِضِهَا مِنْ عَارِضِ شَنِبِ

العَارِضُ (الأولى) : السحابة المعترضة فى الأفق شبه الحرب بها * العارض (الثانية) : الناب و الضرس * الشنب : الرقيق اعزب من الأسنان .

يقول : إنّه بالحرب تنال الرغائب . من ظفر فى ساحة القتال ينال بما يملك المغلوب من النساء وجهها الذى يشبع القمر و تحت عارض الحرب يُنال عارض رقيق عزب .

ترجمه : چه بسیار زنان زیبارویی که زیر برق صحنه نبرد به سپاه پیروز رسید و چه فراوان چهره های درخشانی که در پس غبار جنگ بهره ی لشکر فاتح شد .

این ابیات مهم است

ص ۹۷ وصف القلم أботمام

۱- لَكَ الْقَلَمُ الْأَعْلَى الَّذِي يَشْبَاهُ تَصَابُ مِنْ الْأَمْرِ الْكُلِّيِّ وَالْمَفَاصِلُ

الشبابة : حَدٌّ كُلُّ شَيْءٍ يَعْنِي حَدَّ السَّيْفِ * الْكُلِّيُّ ج الْكَلِيَّةِ

يخاطب ابوتمام ، الوزير ابن الزيّات و يقول له : لِقَلَمِكَ أَثْرٌ كَبِيرٌ فَهُوَ كَالسَّيْفِ الَّذِي يَحِلُّ الْأُمُورَ الْمُعَقَّدَةَ وَ يُفَصِّلُهَا وَ يَصِلُ إِلَى كُلِّ الْأَعْدَاءِ وَ يَقْطَعُ مَفَاصِلَهُمْ .

ترجمه : برای تو قلم برتر است که می توانی با نوک و لبه آن (نوشته های آن) کلیه ها و مفصل های دشمنان را

مورد هدف قرار دهی .

(۳) لُعَابُ الْأَفَاعِي الْقَاتِلَاتِ لُعَابُهُ وَأَرِي الْجِنِّي إِشْتَارَتُهُ أَيَدِ عَوَاسِلِ

لُعَابُ الْأَفَاعِي : سَمُّهَا * الْأَرِي : الْعَسَل * إِشْتَارَتُهُ : إِخْتَارَتُهُ ، اِنْتَحَبَتُهُ ، جَنَّتَهُ ، اِقْتَطَفْتَهُ * الْعَوَاسِلُ ج عَاسِلَةٌ : اِمْرَأَةٌ الَّتِي تَجْنِي الْعَسَلَ

يقول : إِنَّ الْقَلَمَ يُفِيدُ الْأَصْدِقَاءَ وَيُضِرُّ الْأَعْدَاءَ وَأَثْرُ الْقَلَمِ بِنِسْبَةِ الْأَعْدَاءِ سَمٌّ قَاتِلٌ وَبِنِسْبَةِ الْأَصْدِقَاءِ عَسَلٌ حُلْوٌ .

ترجمه : نوشته های و اثر این قلم برای دشمنان مانند زهر کشنده است در عین حال اثر این قلم برای دوستان مانند عسل شیرین و گوارایی است که دستان شخص عسل چین ، آنرا جمع آوری کرده باشد .

***توجه بیت چهار و پنج را استاد ترجمه نکرده است

۴- له رَيْقَةٌ طَلٌّ وَلَكِنْ وَقَعَهَا بِأَثَارِهِ فِي الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ وَأَبْلُ

الرَيْقَةُ : لُعَابُ الْفَمِ * الطَّلُّ : النَّدى * الْوَقْعُ : الْأَثَرُ * الْوَابِلُ : الْمَطَرُ الْغَزِيرُ

يقول : إِنَّ مَا يَجْرِي مِنْ حَبْرٍ هَذَا الْقَلَمِ قَلِيلٌ كَالنَّدى وَلَكِنْ أَثَرُهُ هَذَا الْقَلَمِ عَظِيمٌ فِي الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ كَأَنَّهُ مَطَرٌ غَزِيرٌ .

ترجمه : جوهر این قلم مانند شبنمی اندک است ولی تأثیر و اثر آن در شرق و غرب جهان مانند بارانی سیل آسا است .

۵- فَصِيحٌ إِذَا اسْتَنْطَقْتَهُ وَهُوَ رَاكِبٌ وَأَعْجَمٌ إِذَا خَاطَبْتَهُ وَهُوَ رَاجِلٌ

اسْتَنْطَقْتَهُ : طَلَبْتَ مِنْهُ أَنْ يَتَكَلَّمَ * رَاكِبٌ : أَي رَاكِبٌ عَلَى أَنْامِلِ الْكَاتِبِ * أَعْجَمٌ : ضِدُّ الْفَصِيحِ ، الَّذِي فِي لِسَانِهِ عُجْمَةٌ أَي عَدَمُ الْفَصَاحَةِ * الرَّاجِلُ : الْمَاشِي ، ضِدُّ الرَّكْبِ .

يقول : إِنَّ هَذَا الْقَلَمَ فَصِيحٌ إِذَا طَلَبْتَ مِنْهُ أَنْ يَتَكَلَّمَ وَهُوَ بَيْنَ أَصَابِعِ الْكَاتِبِ غَيْرِ إِنَّهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ بَيْنَ أَصَابِعِ الْكَاتِبِ وَطَلَبْتَ مِنْهُ أَنْ يَتَكَلَّمَ لَمْ يَكُنْ فَهُوَ أَعْجَمٌ غَيْرِ فَصِيحٍ . أَي يَتَكَلَّمَ هَذَا الْقَلَمُ حِينَ مَا كَانَ رَاكِباً عَلَى أَنْامِلِ الْكَاتِبِ فَقَطْ .

ترجمه : این قلم هنگامی که در دست نویسنده باشد فصیح و گویا است ولی اگر بر زمین نهاده شود گنگ و لال است .

ص ۱۱۷ وصف ایوان کسری البحتری

۱- صُنْتُ نَفْسِي عَمَّا يُدْتَسُّ نَفْسِي وَ تَرَفَعْتُ عَنْ جَدَا كُلِّ جِنْسِ

صُنْتُ : حَفِظْتُ ، وَقَيْتُ ، مَأْخُذٌ مِنَ الصِّيَانَةِ : الحِفْظُ : الوَقَايَةُ * يُدْتَسُّ : يُوسَّخُ ، يُلَوَّثُ ، يُجَسَّسُ * النَّفْسُ : روان * تَرَفَّعْتُ : عَلَوْتُ ، تَعَالَيْتُ ، اِئْتَدْتُ * الجَدَا : العَطَاءُ ، الهِدْيَةُ ، الهَبَّةُ : بخشش * الجَبَسُ : الإنسان الخَبِيثُ ، اللِّثِيمُ ، الرَّدِيءُ ، الجبان : پست و ترسو .

يقول : حَفِظْتُ نَفْسِي مِمَّا يُلَوِّثُهَا وَيُدْتَسُّهَا وَأَبْعَدْتُهَا عَنِ الْعُيُوبِ وَذَلِكَ حِفْظًا لِكِرَامَةِ ، أَيْضًا تَعَالَيْتُ عَنِ اخْتِذِ الْعَطَاءِ مِنْ كُلِّ إِنْسَانٍ خَبِيثٍ لئِيمٍ يَمُنُّ مِنَ الْآخِرِينَ .

يقول : حَفِظْتُ نَفْسِي وَنَزَهْتُهَا مِنْ كُلِّ مَا يُلَوِّثُهَا وَتَعَالَيْتُ عَنِ طَلْبِ الْعَوْنِ وَالعَطَاءِ مِنَ اللُّثَامِ .

ترجمه : نفس خود را از هر آنچه که آنرا ناپاک و آلوده می کند حفظ کرده ام و خود را برتر از آن دانسته ام که بخشش و عطاء و هدیه و مانند این ها از آدم پست و ناپاک قبول کنم .

۲- وَ تَمَاسَكْتُ ، حِينَ زَعَزَعَنِي الدَّهْرُ التَّمَا سَأَ مِنْهُ لَتَعْسَى وَ نُكْسَى

تماسکت : صبرت : خودم را نگاه داشتم ، صبر کردم * زَعَزَعَنِي الدَّهْرُ : اَزَلَقَنِي ، زَعَزَنِي ، هَزَنِي ، زَلَزَلَنِي ، اِبْتَلَانِي الدَّهْرُ : زمان مرا مورد حمله قرار داده * التَّعْسَى : المَوْتُ ، الهَلَاكُ ، الشَّقَاءُ : بدبختی و نابودی * النُّكْسُ : الذُّلُّ ، السَّقُوطُ : عود المريض الى مرضه بعد النقه : شکست و سرنگونی .

يقول : حِينَما هَجَمَت عَلَيَّ المَصَائِبُ وَ هَاجَمَنِي الدَّهْرُ وَ ذَلِكَ مِنْ أَجْلِ إِذْلَالِي وَ هَلَاكِي وَأَنَا قَاوَمْتُ وَ صَبَرْتُ وَ لَمْ أَخْضَعْ وَ أَنَحِنِّي أَمَامَ هَذِهِ المَصَائِبِ المَخْتَلِفَةِ .

يقول : حِينَما اِبْتَلَانِي الدَّهْرُ وَ اَصَابَتَنِي الاَيَّامُ وَ ذَلِكَ لِإِذْلَالِي وَ شِقَائِي ، صَبَرْتُ وَ لَمْ أَخْضَعْ .

ترجمه : زمانی که روزگار مرا مورد حمله قرار داد و از این حمله قصد مذلت و خواری من داشت من درمقابل آن صبر را پیشه کرده ام و مقاومت کرده ام و خم نشده ام .

۳- بُلِّغُ مِنَ صُبَابَةِ العَيْشِ ، عِنْدِي طَفَّفْتُهَا الاَيَّامُ تَطْفِيفَ بَخْسِ

بُلِّغُ جمع : بُلْغَةٌ : القليل من العيش والقوت : قوت لايموت * الصُّبَابَةُ : الفُضْلَةُ ، بَقِيَّةُ مِنَ الشَّيْءِ : ته مانده از هر چيز * طَفَّفْتُهَا : أَنْقَصْتُهَا * طَفَّفَ : نَقَصَ ، قَلَّلَ ، طَفَّفَ المِكْيَالَ : نَقَصَهُ * تَطْفِيفَ : النَّقْصُ : کم فروشی کردن ، پيمانه را پر نکردن * البَّخْسُ : الظلم ، الناقص : ناقص و کم .

يقول : وَ أَنَا لِأَنَالِ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا وَ لَا يُوجَدُ عِنْدِي شَيْءٌ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا سِوَى الشَّيْءِ القَلِيلِ مِنَ العَيْشِ وَ المُتَبَقِي الَّذِي تَرَكَه

الدَّهْرُ وَالزَّمَانُ لِي هَذَا يَكْفِينِي يَعْنِي الشَّيْءَ الزَّائِدَ يَكْفِينِي .

ترجمه : از زندگی مال اندکی دارم آن مقدار کمی هم که دارم روزگار همانند کم فروشان نسبت به من کم فروشی می کند یعنی حقم را به من عطا نمی کند در عین حال من به همان مقدار قانع هستم و از دنیا پرستان نیستم .

توجه « بیت چهار و هشت » را استاد تدریس نکرده است

۴- و بعيداً ما بينَ واردِ رِفِهٍ عِلَلِ شَرْبِهِ، واردِ خَمْسِ

الرِفِه : رفتن شتر یا گوسفند به آبشخور هر روز و هر ساعت که بخواهد * وارد الرِفِه : الذی یشرب الماء متى يشاء : کسی که هر زمانی بخواهد بر آبشخور وارد شود * العِلَل : الشرب الثانی : بار دوم بارها و پیایی آب نوشیدن بر خلاف النهل که اولین بار آب آشامیدن است * الخمس : یعنی چهار روز شتر بچرد و روز پنجم بر آب وارد شود و برخی گفته اند سه روز بچرد و روز چهارم بر آب وارد شود * وارد خمس : الذی یرد الماء و یشرب منه كل أربعة أيام .

يقول : هناك مفارقة كبيرة و شأو بعيداً بين الذی یرد الماء متى يشاء و یشرب منه شربة بعد أخرى و بين من لا یشرب الماء إلّا بعد أربعة أيام .

ترجمه : و فرق زیادی است بین کسی که هرگاه بخواهد وارد آبشخور شود و دوباره خود را از آن سیراب می کند و بین آن کسی که هر پنج روز یک بار به آبشخور می رود و از آن می نوشد .

معنی دیگر: فرق زیادی است میان آنکه با رفاه و آسایش هر وقت که بخواهد به آبشخور در آید و دوباره و یا چند باره آب بنوشد و کسی هر پنج روز یک بار بر آب وارد شود.

ص ۱۱۸-۸ و قديماً عهدتني ذا هِنَاتِ آبياتِ ، على الدنيئاتِ ، شمسِ

عهدتني : عرفتنی * الهنات : جمع الهنة ، مونث الهن : الشئ ، الحالة : کنایه از چیز است. هذا هنك : این چیز توست. و

در اینجا مراد از الهنات : الحالة و الخصلة المنيرة خلق و خوی پسندیده است * الآبيات : جمع الآبیه مونث الآبی :

الرافضات : ناخوش دارنده * الشمس : جمع شمساء : الصعبات ، الممتنعات ، المتمردة ، الآبیه ، الرافضة : سرکش و

گردنکش و سرسخت *

يقول : و من قديم الزمان تعرفني ذا مييزات حميدة و متمردة على الرزائل و الدنيئات .

ترجمه : تو در گذشته مرا شناخته ای که دارای صفات پسندیده ای بودم که خواری و پستی را نمی پذیرند .

۱۱- حَضَرَتْ رَحْلِي الْهُمُومُ، فَوَجَّهْتُ إِلَى أَبِيضِ الْمَدَائِنِ عَنَسِي

حَضَرَتْ رَحْلِي : حَلَّتْ ، نَزَلَتْ رَحْلِي ، جعلته حاضراً مهياً للرحيل * الرَّحْلُ : البعير، الناقة ، الفرسُ عُدَّ للسفر * الْهُمُومُ : جمع الهمِّ ، الحُزْنُ : غم و اندوه ، فاعل و مرفوع * * الْمَدَائِنُ : عاصمةُ الفُرسِ في ذلك الوقت * أبيض المدائن : أحد قصور إيوان كسرى ، یکی از کاخهای شهر مدائن است ، أبيض المدائن : اضافه صفت به موصوف المدائن البيضاء * عَنَسِي : ناقتی : ماده شتر قوی و نیرومند .

يقول : أصابتنی الهمومُ و هجمت المصائبُ عليه الدنيا تهيتُ للسفر و وجَّهْتُ ناقتي للذهابِ الي القصر الأبيض في المدائن و هي محلّ الحكومة آل ساسان .

ترجمه : غم و غصه باعث شده اند که اسباب سفر را حاضر کنم و بر شتر خود بگذارم و به قصد سفر کاخ سفید مدائن که محل حکومت پادشاهی ساسانیان است داشته باشم .

ترجمه کتاب تلخیص : غم و غصه اسباب سفر مرا حاضر کرد بنابراین شترم را به سمت کاخ سفید مدائن سوق دادم .

۱۲- أَتَسَلَّى عَنِ الْحُطُوطِ ، وَ أَسَى لِمَحَلٍّ مِنْ آلِ سَاسَانَ دَرَسِ

أَتَسَلَّى : مِنَ التَّسَلَّى : التَّسْلِيَانِ : تسلیت پیدا کنم ، فراموش کنم * الْحُطُوطُ : جمع الحَطِّ : البخت و الجَدَّ : بهره و شانس و اقبال ، در اینجا الحظ السيئة : شانس بد * أَسَى : الحُزْنُ ، حزين : ناراحت * محل : مکان * آل ساسان : مراد پادشاهان ایران از نسل اردشیر، نوه ی ساسان، مؤسس دولت ساسانی در سال ۲۲۳ م است * درس : دارس : بال ، مُضْمَحِل ، ذاهب اثره : کهنه

يقول : أَنَّنِي أُشْغِلُ نَفْسِي وَأُسَلِّهَا عَنِ حَظِّي السَّيِّئَةِ وَ عَنِ الْهُمُومِ الَّتِي أَصَابَتْنِي وَ ذَلِكَ بِالذَّهَابِ إِلَى مَكَانٍ كَانَ يَسْكُنُ فِيهِ آلُ سَاسَانَ وَ الْآنَ أَصْبَحُ مُضْمَحِلًا .

ترجمه : قصد سفر کردم و آن هم بخاطر اینکه از غم و غصه و شانس بد ، دور شوم و لذا به مکانی که آل ساسان آنجا بودند سفر کردم البته چیزی غیر از اثر از آن مکان باقی نمانده است .

۱۳- ذَكَرْتَنِيهِمُ الْخُطُوبُ التَّوَالِي وَ لَقَدْ تَذَكَّرْتُ الْخُطُوبُ وَ تُنْسِي

الخطوب : المصائب ، الأحوال ، المشاكل : غم ها * التَّوَالِي : المتتابعة : پیوسته و پی در پی

إِنَّ الْمَصَائِبَ الْمُتتَالِيَةَ الَّتِي أَصَبَتْ بِهَا ذَكَرْتَنِي بِعِظْمَةِ حُكُومَةِ آلِ سَاسَانَ وَ تِلْكَ الْآيَامِ كَانَ يَعِيشُ بِهَا بِفَرَحٍ وَ رِفَاهٍ وَ

المصائب أحياناً تُنسل إنساناً وأحياناً تُذكرُهُ .

ترجمه : مصیبت ها و ناگواری هایی که پیپی بر سر من فرود آمده بود مرا به یاد روزگاران آل ساسان و حکومت آنها و روزهای خوش آنان انداخت و طبیعی است مصیبت ها گاهی باعث یادآوری می شوند و گاهی دیگر باعث فراموشی انسان می شوند .

۱۴- وَ هُمْ خَافِضُونَ فِي ظِلِّ عَالٍ مُشْرِفٍ ، يُحْسِرُ الْعَيُونََ وَيُخْسِي

هم : ضمیر «هم» به آل ساسان برمی گردد * خافضون : ماکسون ، عائشون برفاه : کسانی که در ناز و نعمت و زندگی مرفه بسر برند * ظِلِّ عَالٍ : قصر عال و کبیر : قصر و کاخ باشکوه * مُشْرِفٍ : شاهق ، مُرْتَفِعٍ ، مُطَلٍّ ، عَالٍ : بلند * يَحْسِرُ : يُتْعِبُ ، يُعِي ، يُضْعِفُ ، يُحْسِرُ الْعَيُونََ : چشمها را ضعیف و کم سو می کند * يُخْسِي : يُرِدُ و يرجع البصر دون أن يصل البصر الي نهايته ، يخسي العيون : چشمها را خسته و درمانده می کند .

يقول : و قد كان آل ساسان يعيشون مُرْفَهينَ و مُعَمَّينَ فِي قَصْرِ مُرْتَفِعٍ شَاهِقٍ إِذَا نَظَرَتْ إِلَيْهِ الْعَيُونَُ لَا تَصِلُ إِلَى نَهَائِهِ وَ يَرْتَدُّ الْبَصْرُ تَعَبًا .

ترجمه : آل ساسان در کاخ سفید رنگ بسیار بلندی زندگی مرفه ای داشته اند آن کاخی که اگر به آن نگاه کنی نگاهت به نهایت و بلندی آن نمی رسد و چشم ها خسته و به خودت برمی گردد .

* توجه بیت شانزده و هجده و بیست و یک و بیست و هشت را استاد تدریس نکرده است .

۱۶- جِلْلٌ لَمْ تَكُنْ ، كَأَطْلَالِ سَعْدِي فِي قِفَارٍ مِنَ الْبَسَابِسِ مُلْسِ

الحلل: جمع حله الأمكنة : محله ها * الأطلال : الآثار المتبقية من بيت الحبيبة ، أطلال سعدی : ویرانه های سعدی در شبه جزیره عربستان * القفار : الصحارى ، الفيافی : بیابان * البسابس ، جمع البسبس : الصحارى الخالية الصعبة السلوك : زمین خالی از سکنه * مُلْسِ ، جمع أملس و ملساء : خالية لا نبات فيها : زمین خالی از گیاه و علف .

يقول : إن هذه الآثار العظيمة المتبقية من آل ساسان كأطلال في الصحارى الخالية التي كان العرب يصفونها في مطلع قصائدهم . فأين عظمة هذه الآثار من حقارة تلك الأطلال .

ترجمه : آثار باقی مانده از ساسانیان مثل خرابه های سعدی در بیابان های خشک و بی آب و علف و خالی از سکنه نیست (بلکه این آثار بسی بزرگتر و عظیمتر از آن خرابه ها است .

معنی: (در این بیت شاعر مقایسه می کند سرزمین خوش آب و هوای ایران را با سرزمین خشک و بی آب و علف شبه جزیره ی عربستان و می گوید) : منزلهایی آباد که چون ویرانه های سعدی در زمینهای بی آب و علف و خالی از سکنه نبود.

۱۸- نَقَلَ الدَّهْرُ عَهْدَهُنَّ مِنَ الْجِدَّةِ حَتَّى غَدَوْنَ أَنْضَاءَ لُبْسٍ

نَقَلَ عَهْدَهُنَّ مِنْ : غَيْرَ شَكْلِهَا * الْجِدَّةُ : الْحَدَاثَةُ ، الْجَدِيدُ مِنَ الشَّيْءِ : نَوٌّ وَ تَازِغِي * غَدَوْنَ : أَصْبَحْنَ ، صِرْنَ * أَنْضَاءُ جَمْعُ نَضْوٍ : الْمَهْزُولُ وَ النَحِيفُ وَ الضَّعِيفُ * لَاغْرِي وَ اَيْنَجَا كَهْنَكِي وَ اِنْدِرَاس * اللَّبْسُ : عَدَمُ الْوَضُوحِ ، الْاَلْتِبَاسِ ، الْاِخْتِلَاطِ ، الْاِبْهَامِ : اِسْتِبَاهُ .

يقول : إِنَّ الدَّهْرَ غَيَّرَ شَكْلَ هَذِهِ الْآثَارِ فَبَلِيَّتِ حَتَّى التَّبَسَّتْ عَلَيَّ الشَّخْصَ الَّذِي يَنْظُرُ إِلَيْهَا فَلَا يَكَادُ يَعْرِفُهَا مِنْ أَجْلِ عَدَمِ وَضُوحِهَا .

ترجمه : روزگار ظاهر این آثار را تغییر داده است پس آنها کهنه و فرسوده شده اند تا آن جا که شخصی که به آنها می نگرد بخاطر عدم وضوح این آثار به سختی آنها را می شناسد .
معنی دیگر: روزگار زمان آنها را از نوبی و تازگی بگرداند تا اینکه آنقدر کهنه شوند که انسان در تشخیص آن دچار اشتباه می شود .

۲۱- وَ هُوَ يُنْبِيكَ مِنْ عَجَائِبِ قَوْمٍ لَا يُشَابُ الْبَيَانَ فِيهِمْ بَلْسٍ

شرح مفردات : يُنْبِيكَ : يُنْبِتُكَ ، يُخْبِرُكَ : خَبَرَ مِي دَهْد * لَا يُشَابُ : لَا يَمِزُج ، لَا يَخْتَلِطُ * الْبَيَانُ : الْمَنْطِقُ الْفَصِيحُ * اللَّبْسُ : الْاَشْكَالُ وَ الْاِبْهَامُ ، عَدَمُ الْوَضُوحِ ، الْاَلْتِبَاسِ : اِسْتِبَاهُ .

المعنى : إِنَّ مَا بَقِيَ مِنْ تِلْكَ الْآثَارِ يُخْبِرُكَ بِكَلَامٍ وَّاضِحٍ لَا اِبْهَامَ فِيهِ وَ لَا اَلْتِبَاسَ عَنْ عَظْمَةِ اَصْحَابِهِ الَّذِيْنَ سَكَنُوْهَا .

المعنى : إِنَّ الْآثَارَ الْاِيْوَانَ تُخْبِرُكَ عَنْ عَجَائِبِ قَوْمٍ سَكَنُوا فِيْهَا بِكَلَامٍ وَّاضِحٍ لَا اِبْهَامَ فِيهِ وَ لَا اَلْتِبَاسَ .

ترجمه : و آن ساختمان به تو خبر از عجایب قومی می دهد که سخن در باره ی ایشان به اشتباه نمی آمیزد. (ضمیر «هو» به قصر جرماز بر می گردد)

ترجمه دیگر : ولی این آثار به جا مانده از ساسانیان از بزرگی و عجایب قومی خبر می دهد که هیچ شک و ابهامی درباره آنها وجود ندارد .

شرح مفردات : يَغْتَلِي : يشدد ، يكثر ، يعظم ، يزيد : زیاد می شود * الإرتياب : الريب ، الشك * تتقراهم ، تتبعهم للإختبار : آنها را دنبال می کند.

المعنى : يزيد و يكثر شكّي و ارتيابي في أنّهم أحياء أم رسوم فألمسهم بيديّ لأفهم حقيقة أمرهم .

المعنى : يزيد ارتيابي فيهم فأتتبعهم باللمس لأتحقق أصور مرسومة هم أم أشخاص أحياء يتحاربون .

ترجمه : شك من درباره زنده بودن آنها بالا می رود تا جایی که دستان من به دنبال آنها می رود تا آنها را لمس کند و دریابد که واقعاً زنده هستند یا نه.

ترجمه دیگر : شك من در این که آیا این آثار و نقاشی های روی کاخ ایوان مدائن زنده هستند یا تصاویری بر دیوارند ، آن قدر زیاد می شود که برای زدودن این پندار نقش های روی دیوار را با دستانم لمس می کنم .

ترجمه دیگر : نگارگر چنان این نگاره را زنده رسم کرده است ، که انسان چون بدان بنگرد ، در آغاز سپاهیان را زنده پندارد .

*نمونه تست از وصف ایوان کسری از بحتری بیت شماره ۱۰

۱- « و اذا ما جفیت كنت حریاً ان أری غیر مصبح حیث امسی » اگر

(الف) تن به ظلم و جفا دهم ، شایسته مرگی هستم که مهلت ندهد شبم را به صبح برسانم .

(ب) نتوانم به کسی جفا کنم ، شایسته چنان فنایی هستم که مهلت به صبح رساندن روز را نداشته باشم .

(ج) تن به ظلم و جفا ندهم انسان آزاده ای هستم که صبحگاهی را نمی گذارم مانند شامگاهم تیره شود .

(د) تن به ظلم و جفا دهم ، شایسته ام بعد از شامگاهم هیچ صبحی را بینم .

توجه نائب فاعل در « ان أری غیر مصبح » الضمیر المستتر فی أری است .

پاسخ : گزینه یک صحیح است . « جفیت » مورد ظلم و حفا واقع شوم ، تن به ظلم و جفا دهم * غیر مصبح ، صبح نکنم ،

به صبح نرسم * امسی : شب را به صبح رساندن * حریاً : شایسته و سزاوار

اراد الشاعر فی « ان أری غیر مصبح حیث امسی » التنقل بین البلاد هست .

ترجمه بیت : و اگر تن به ظلم دهم ، سزاوار آنم که آنجا شبانه وارد می شوم ، به صبح نرسم و شبنم صبح نشود . منظور اینکه اجل مهلتم ندهد تا این ظلم را حتی یک شب تحمل کنم .

توجه ابیات ذیل از وصف ذئب بحتری را استاد اصلاً تدریس نکرده است

ص ۱۲۱ وصف الذئب البحتری

۱- و لیلٍ کأنَّ الصُّبْحَ فی أُخْرِیَّاتِهِ حُشَّاشَةٌ نُصَلِّ ضَمَّ إِفْرَنْدَهْ غَمْدُ

شرح مفردات : أُخْرِیَّاتِ ج أُخْرَى و هی النِّهَایَةُ ؛ أَوَاخِرُ * حُشَّاشَةٌ : بَقِیَّةُ * النُّصَلِ : السَّیْفُ * ضَمَّ : اِحْتَوَى ، شَمَلٌ * إِفْرَنْدَهْ : جَوْهَرُ السَّیْفِ ، وَشَى السَّیْفِ و هُوَ مَا یَرَى فِیهِ شَبَهَ غَبَارٍ أَوْ مَدَبَّ نَمَلٍ * الغَمْدُ : جَفَنُ السَّیْفِ و غِلَافُهُ .
المعنی : رَبِّ لَیْلِ کَأَنَّ الصُّبْحَ فی نِهَايَتِهِ بَقِیَّةُ سَیْفٍ مَرصَعٌ بِالجَوَاهِرِ شَمَلٌ غِلَافُ السَّیْفِ جَوْهَرُهُ .
المعنی : إِنْ أَوَائِلَ خِیْطِ الصُّبْحِ فی بَیَاضِهِ یَحِیْطُ بِهِ ظِلَامُ اللَّیْلِ یَشْبَهُ بِقِیَّةِ نِصْلِ سَیْفٍ ضَمَّهُ غَمْدُ .
* یَقُولُ : فی أَوَاخِرِ اللَّیْلِ حِیْثُ ظَهَرَ الصُّبْحُ کَأَنَّهُ طَرَفٌ وَ نِصْلٌ سَیْفٍ مَزِینٌ بِالجَوَاهِرِ غَابَ فی غَمْدِهِ .

ترجمه : و چه بسیار شبی که گویا صبح در اواخر آن مانند پهنه شمشیری بود که دارای زیورآلاتی است و غلافش آنرا در برگرفته است . یعنی روشنی صبح در در آخر شب و به وقت صبحگاهان بسان گوشه شمشیر بر کشیده از نیام بود .
معنی : اوائل رشته های سفیدی پگاه صبحدم در حالی که تاریکی شب آنرا در بر گرفته بود به پهنه شمشیری می ماند که در غلاف فرو رفته و لی بخشی از آن بیرون از غلاف مانده باشد (شب نزدیک بود به پایان برسد و فجر بدمد)

۲- تَسْرِبَلْتَهُ وَ الذَّنْبُ وَ سَنَانٌ هَاجِعٌ بَعِینِ ابْنِ لَیْلِ مَا لَهْ بِالکَرِیْ عَهْدُ

شرح مفردات : تَسْرِبَلْتَهُ : لَبَسْتَهُ ثَوْباً ، اسْتَعَارَهُ لَلظَّلَامِ الذِّی اِکْتَفَاهُ * وَ سَنَانٌ : نَاعَسٌ ، نَعَسَانٌ : خَوَابُ آلُودٍ : وَصْفٌ *
الهَاجِعُ : النَّائِمُ لَیلاً * ابْنُ اللَّیْلِ : کِنَايَةُ عَنِ الرَّجْلِ الذِّی یَسْرِی لَیلاً وَ لَا یَنَامُ أَوْ کِنَايَةُ عَنِ السَّارِقِ وَ اللِّصِّ * الْکَرِی : النُّومُ
المعنی : سَرْتُ فی هَذِهِ اللَّیْلَةِ الَّتِی سَتَرْنِی ظِلَامِهَا وَ الذَّنْبُ نَاعَسٌ غَیْرُ أَنْنِی کُنْتُ یَقْظَاناً بَعِینِی رَجُلٍ أَوْ لِصٍّ لَا یَنَامُ لَیلاً .
المعنی : رَبِّ لَیْلِ صَاحِبَتُهُ وَ سَرْتُ فِیهِ وَ أَلْتَفَفْتُ بِمَسْوَحِهِ وَ سَرْتُ ضَارِباً بَعِینِ لِصٍّ أَلْفَتُ الظُّلْمَةَ وَ لَا تَعْرِفُ النُّومَ لَیلاً وَ الذَّنْبُ مَتَقِیْظٌ لَمْ یَنَمْ حَذراً وَ خَشِیةً .

ترجمه : در چنین شبی به راه افتادم و تاریکی های آن مرا فرا گرفت (آنرا مانند لباسی به تن کردم) در حالی

که گرگ چرت می زد و خواب بود ولی من بیدار بودم و چشمان من مثل چشمان شخص شبگرد یا دزد

شیخون زنده ، همه جا را تحت نظر داشت .

ترجمه دیگر: در چنین شبی ، شبروی کردم و لباس آنرا بر تن پوشاندم و با چشمانی چون چشمان دزد که با خواب بیگانه باشد و تاریکی را بپاید ، در آن پیش می رفتم و گرگ ها از ترس و وحشت شب بیدار بودند .

۴- و أَطْلَسَ مَلَأَ الْعَيْنِ يَحْمِلُ زَوْرَهُ و أضلاعه من جانبیه شوی نُهدُ

شرح مفردات : الأطلس : الذئب الأغبِر: گرگ تیره رنگ * ملأ العين : کبیر العين * الزور : الصدر * الشوی : ما کان غیر المعتلّ من الأعضاء (الیدان و الرجلان و الأطراف) * النهْد : البارز ، المرتفعة .

المعنی : و کم من ذئب أغبِر اللون کبیر مُهیب یرتفع صدره علی أطراف عالیة و له أضلاع بارزة مرتفعة .

المعنی : ثم یعمد الی وصف الذئب فیقول و قد ظهر لی ذئب قلیل الشعر أغبِرُ یمیل الی السواد فخیم مرتفع الصدر ، له أضلاع بارزة مرتفعة و تحمّل جسمه قوائِم مرتفعة فیملأ عین من یراه .

ترجمه : و گرگی تیره رنگ و دارای چته ای بزرگ را دیدم که دست ها و پاهایی بلند و نیرومند پیکر و قفسه سینه اش را حمل می کرد .

ترجمه دیگر : و در برابر چشمانم گرگی تیره رنگ بزرگ چته پدیدار شد که پاها و دست هایی بلند و نیرومند تنه و قفسه سینه اش را حمل می کرد .

۱۰- عوی ، ثم ألقى ؛ فارتجرتُ ، فهجته فأقبل مثل البرق ، يتبعه الرعدُ

شرح مفردات : ألقى : جلس علی مؤخرته ، جلس علی الیته و نصب قدمیه * ارتجرتُ : أنشدتُ أرجوزة ، من ارتجز الرعد : تدارک صوته * هجته : أغضبه حیث هاج و ثار

المعنی : صوّت هذا الذئبُ ثم جلس علی مؤخرته فأنشدتُ أرجوزة و أذى هذا الأمر الی هیجانہ و غضبه فهجم علیّ بسرعة و بصوت عالٍ كالبرق الذي يأتي بعده صوت الرعد .

المعنی : إنتقل الشاعر بعد ذلك الی وصف معركة التي جرت بينهما یقول فقد عوی الذئبُ و ألقى علی مؤخرته فقابله البحتری بصوت مرتفع هیجه علیه ، و أقبل الذئب فی هجومه مُندفعاً كأنه البرق يتبعه الرعدُ .

ترجمه : آن گرگ زوزه کشید سپس روی پاهای خود نشست (خیز برداشت) پس من برای او رجز خوانی

کردم و او را به خشم آوردم پس به سرعت مثل صاعقه ای که به دنبالش صدای رعد می آید به سمت من حمله کرد .

ترجمه دیگر : در این ابیات شاعر درگیر شدن خود با آن گرگ را به تصویر می کشاند و می گوید : زوزه کشید و بر زانوهایش نشست تا خیز بردارد و بر من حمله ور شود ، من نیز با صدای بلند و رسا او را به هیجان آوردم و برق آسا پیش آمد و چنان غرّش بعد از آذرخش به رویم غرید .

۱۳- فَأَتَبَعْتُهَا أُخْرَى فَأَضَلَّتْ نَصَلَهَا بِحَيْثُ يُكُونُ اللَّبُّ وَالرُّعْبُ وَالْحَقْدُ

شرح مفردات : أَضَلَّتْ نَصَلَهَا : أَدَخَلْتُ رَأْسَ الْحَرِيَةِ فِي جِسْمِهِ حَتَّى غَابَ عَنِ بَصَرِي * بِحَيْثُ يُكُونُ اللَّبُّ وَالرُّعْبُ وَالْحَقْدُ : كِنَايَةٌ عَنِ الْقَلْبِ

نقطه بلاغیة : هناك في الشطر الثاني كناية عن الموصوف حيث كنى عن القلب بالمكان الذي فيه العقل والخوف والإحنة المعنى : فَطَعْنَتْهُ طَعْنَةً أُخْرَى فَأَدَخَلْتُ رَأْسَ الْحَرِيَةِ فِي قَلْبِهِ حَتَّى ضَلَّ وَغَابَ عَنِ بَصَرِي .

المعنى : فَطَعْنَتْهُ طَعْنَةً نَجْلَاءَ نَفَذَتْ إِلَى قَلْبِهِ وَغَابَ نَصَلُهَا فِيهِ .

ترجمه : من ضربه ای دیگر به او زدم و سرنیزه خود را در قلب وی فرو کردم و سرنیزه آن در بدنش گم و پنهان شد .

معنی : نیزه ای دیگر را بر قلبش فرود آوردم به گونه ای که کارگر افتاد و نوک پیکانش در قلب او فرو رفت

ص ۱۳۹ رثاء ولده الاوسط ابن الرومی

۱- بُكَاءُ كَمَا يَشْفَى وَإِنْ كَانَ لَا يُجْدِي فَجُودًا فَقَدْ أَوْدَى نَظِيرًا كَمَا عِنْدِي

بُكَاءُ كَمَا : يَخَاطَبُ عَيْنَاهُ : خَطَابٌ بِهِ دُؤُوسٌ * لَا يُجْدِي : لَا يَنْفَعُ * جُودًا : تَكَرُّمًا بِكَثْرَةِ الدَّمْعِ : أَهْلٌ كَرِيمٌ بَاشِيدٌ ، نَسَبٌ بِهِ أَشْكٌ رِيخْتَنٌ بِخَلِّ نَوْرَزِيدٍ * أَوْدَى : هَلَكَ * نَظِيرًا : مِثْلٌ .

يقول : يَا عَيْنَايَ بُكَاءُ كَمَا عَلَيَّ فَقَدْ وَلَدَى يُشْفِينِي وَيُقَلِّلُ مِنْ هُمُومِي وَإِنْ كَانَ لَا يَنْفَعُنِي لَكِنَّا كَمَا لَا تَبْخَلَا عَلَيْهِ بِالدُّمُوعِ لِأَنَّ الَّذِي فَقَدْتَهُ (ولده) كَانَ مِثْلَكُمَا عَزِيزًا عَلَيَّ وَ لَهُ قَدْرًا كَبِيرًا وَ مَكَانَةً رَفِيعَةً .

ترجمه : ای دو چشمان من ، گریه شما شفا بخش دردم است گرچه پس از مرگ فرزندم سودی ندارد اما بگریید بر کسی که از دست دادم هم ارزش شما بود و برای من همچون شما عزیز بوده است .

ترجمه دیگر : شاعر دو چشمان خود را مورد خطاب قرار داده و می گوید گریه شما شفا بخش درد من است اگرچه پس از مرگ فرزندم ، این گریه ها سودمند نیستند ، اما بگریید چرا که کسی را که هم قدر و ارزش شما بود از دست دادم .

(۲) تَوَخَّى حِمَامُ الْمَوْتِ أَوْسَطَ صَبِيَّتِي فَلِلَّهِ كَيْفَ إِخْتَارَ وَاسِطَةَ الْعِقْدِ حَرَكَةُ الْغَدَارِي

تَوَخَّى : قَصَدَ ، تَعَمَّدَ وَ طَلَبَهُ دُونَ سِوَاهِ * الْحِمَامُ : الْمَوْتُ * أَوْسَطَ صَبِيَّتِي : مَرَحَلَةً بَيْنَ كُودِكِ وَ نَوْجَوَانِي * صَبِيَّةٌ جَمْعٌ :

الصَّبِيُّ : الْعَمْرُ الَّذِي بَيْنَ الطُّفُولَةِ وَ الْفِتْوَةِ : نَوْجَوَانٌ * الْعِقْدُ : جَمْعُ الْعُقُودِ : كَرْدَنِبِنْدٌ * نَقْطَةٌ بِلَاغِيَّةٌ : صَنْعَةُ التَّشْبِيهِ فِي

المصرع الثاني .

يقول : الموتُ قَصْدٌ و طَلَبٌ و لَدَى الأَوْسَطِ و أَنَا أَتَعَجَّبُ كَيْفَ إِخْتَارَ المَوْتَ مَن يُشْبِهُهُ وَسَطَ القِلاَعِدِ ، الخِرَزِ (دانه) التي الموجودة هي وَسَطُ القِلاَعِدِ .

ترجمه : مرگ فرزند وسط و میانی ام را برگزید من تعجب می کنم از اینکه چگونه او را که مانند گوهر میانی گردنید بود و با ارزش بود او را انتخاب کرد .

۳- طَوَاهِ الرَّدَى عَنِ ، فَأَضْحَى مَزارَهُ ، بَعِيداً عَلَى قُرْبٍ ، قَرِيباً عَلَى بُعْدٍ

الرَّدى : الموت ، طَوَاهِ الرَّدى : الموتُ أَخَذَهُ : مرگ او را پیچید و بساطش جمع کرد * * * فَأَضْحَى : أصبح * * * مَزار : قبر ، مكان .

ترجمه : مرگ باعث شد به زندگی فرزندم خاتمه دهد و آرامگاه او دور است با اینکه نزدیک است و نزدیک است با اینکه دور است .

توجه : ترجمه بیت شش و هفت و هجده را استاد تدریس نکرده است .

۶- و ظَلَّ عَلَى الأَيْدِي تَسَاقَطُ نَفْسُهُ و يَذْوَى كَمَا يَذْوَى القَضِيبُ مِنَ الرَّندِ

القَضِيبُ : ج قُضبان ، قِضبان : العُصْنُ المَقْطُوعُ * يَذْوَى : الرَّندُ : شجرة صغيرة طيبة الرائحة من فصيلة الغاريات يشبه الآس (برگ بو) يَذْوَى : يُذْبِلُ و يَنْشَفُ ماؤُهُ .

يقول : خرجت نفسه لحظةً بعد لحظةٍ و هو فى حِصْنِي و ذَبَلُ و نَشَفَ ماؤُ و جِهَهُ كَأَنَّهُ زَهْرَةٌ عَلَى القَضِيبِ التي ذبَلتها البرودة

ترجمه : آن گاه که بر روی دستانم خوابیده بود آرام آرام جانم از بدن خارج شد و به سان گل بر روی شاخه پژمرده گشت .

۷- فَيَا لَكَ مِنْ نَفْسٍ تَسَاقَطُ أَنْفُساً تَسَاقَطَ دُرٌّ مِنْ نِظامٍ بِلا عَقْدِ

تَسَاقَطُ أَنْفُساً : تَسَاقَطَ مُجْزَأَةً تَسَاقَطَ الدُّرُّ مِنْ سِلْكٍ غَيْرِ مَعْقُودٍ * نِظامٍ : سِلْكٍ ، الخِيطِ

أَتَعَجَّبُ مِنْ نَفْسٍ تَسَاقَطَ رويداً و مُجْزَأَةً كَسَقُوطِ الدُّرِّ و اللُّؤلُؤِ مِنْ خِيطٍ غَيْرِ مَعْقُودٍ .

ترجمه : شگفتا از جانی که آرام آرام و اندک اندک از بدن خارج شد ، این حال به مرواریدی می مانست که از

گردنبندی بدون نخ و از هم فروپاشیده ، بدر آید .

۱۸- وَأَنْتَ وَإِنْ أَفْرَدْتَ فِي دَارِ وَحْشَةٍ فَيَأْتِي بَدَارِ الْأَنْسِ فِي وَحْشَةِ الْفَرْدِ
دارالوحشة : القبر * دارالأنس : الدنيا

يقول : إِنْ بَقِيتَ وَحِيداً فِي الْقَبْرِ لَا عَجَبَ فِيهِ وَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ فِي أَنْيِّ وَإِنْ كُنْتَ فِي دَارِ الْأَنْسِ أَحْسَبُ وَأَشْعُرُ بِوَحْشَةِ
لَا تَشْعُرُهَا أَنْتَ فِي الْقَبْرِ وَهِيَ وَحْشَةُ الْإِنْفِرَادِ .

ترجمه : این درست است که تو در قبر تنها مانده ای ولی عجیب آن است که من هنوز زنده ام زندگی برایم حکم قبر دارد و وحشت آن کمتر از وحشت قبر نیست .

نمونه سوال تست از ص ۱۳۹ رثاء ولده الاوسط ابن الرومی متاسفانه این بیت در کتاب مجانی نیامده است

۱- و ما سرنی أن بعته بثوابه ولو أنه التخليد في جنة الخلد

الف) راضی و خشنود نیستم که او را در مقابل ثوابی از دست دادم ، اگر چه آن ثواب جاودانه شدن در بهشت جاودان باشد !

ب) خشنود و مسرور نشدم که او را به همراه ثوابش از دست دادم ، اگرچه او در بهشت برین جاودانه شد .

ج) آنچه مرا مسرور ساخت این بود که او را در مقابل ثوابی فروختم ، اگر چه آن ثواب جاودانگی در بهشت برین باشد .

د) آنچه مرا خشنود و مسرور می سازد این است که او را در مقابل ثوابی بفروشم ، هر چند آن ثواب جاودانگی در بهشت برین باشد

پاسخ : گزینه یک صحیح است . « ما » در ما سرنی مای نافیة است و فاعل سرنی أن بعته ... که تأویل به مصدر می

رود . ضمیر « ه » در أنه به ثواب بر می گردد . ماسرنی : مرا راضی و خشنود نمی کند * التخليد : جاودانگی منظور

اینکه اگر حتی ثواب از دست دادن او ، جاودانه شدن در بهشت باشد من به آن راضی نیستم و این ثواب مرا شاد نمی کند .

ص ۱۷۰ مدح علی بن ابی طالب ابن المعتز

۱) رَأَيْتُ الْحَجِيحَ ، فَقَالَ الْعُدَاةُ سَبَّ عَلِيًّا وَبَنَتِ النَّبِيَّ

رئی : عدّد و ذکر محاسن المیت : خوبی های مرده را بشمارد * الحجيج : من الحجّة : الذی عنده الحجّة و البرهان و هو

لقب لعلی (ع) * العداة ج العدو : السبّ : الشتم : دشنام .

يقول : أَنَا عَدَدْتُ مَحَاسِنَ الْإِمَامِ عَلِيٍّ (ع) بَعْدَ إِسْتِشْهَادِهِ لَكِنِ أَعْدَائِي قَالُوا : وَهُوَ يَشْتَمُ عَلِيًّا وَ يَشْتَمُ زَوْجَتَهُ بِنْتَ النَّبِيِّ (ص)

ترجمه : من امام علی (ع) که صاحب حجّت و برهان است و ملقب به حجت خدا است را رثا کردم و خوبی های او را شمردم ولی دشمنان مرا متهم کردم و گفتند که او (یعنی شاعر) علی و دختر پیامبر یعنی حضرت زهرا (س) را دشنام می دهد .

(۲) أَأَكُلُ لَحْمِي وَأَحْسُو دَمِي فَيَا قَوْمَ لِلْعَجَبِ الْأَعْجَبِ

أَحْسُو دَمِي : أَشْرَبَ دَمِي

ترجمه : به من تهمت زدند که امام علی و دختر پیامبر را من دشنام می دهم آیا چنین چیزی امکانش هست ؟ آیا میشه انسان گوشت و خون خودش را بخورد و بیاشامد؟ ای مردم این باور نکردنی است و این جایی است که مورد تعجب و باورکردنی نیست

(۳) عَلِيٌّ يَطْنُونُ بِي بُغْضَهُ فَهَلَّا سَوَى الْكُفْرِ ظَنُّوهُ بِي ؟

يَطْنُونُ : يَحْسِبُونَ ، يَزْعُمُونَ ، يَشْعُرُونَ * الْبُغْضُ : الْكِرَاهِيَّةُ ، الْحَقْدُ

يقول : إِنَّ الْأَعْدَاءَ يَطْنُونُ أُنْتِي لِأَحِبُّ عَلِيًّا (ع) وَ أَبْغَضُهُ وَ هَلْ هَذَا إِلَّا مَا هُوَ يُسَاوِي الْكُفْرَ يَعْنِي تُهْمَتُهُمْ هَذِهِ أُنْتِي لِي حُبِّ عَلِيٍّ تُسَاوِي مَعَ الْكُفْرِ .

يقول كتاب تلخيص : إِنَّ الْأَعْدَاءَ يَطْنُونُ أُنْتِي أَكْرَهُ عَلِيًّا (ع) وَ أَبْغَضُهُ ثُمَّ يَقُولُ هَلْ زَعَمُوا إِلَّا الْكُفْرَ بِالنِّسْبَةِ لِي أَيْ بَغْضِ عَلِيٍّ (ع) يُسَاوِي الْكُفْرَ فَمَنْ بَغْضَهُ (ع) كَأَنَّهُ كَفَرَ وَ أَصْبَحَ كَافِرًا .

ترجمه : دشمنان گمان می کنند که من دشمنی و بغض علی (ع) را به دل دارم و این گمان جز کفر چیز دیگری نیست .

ترجمه کتاب تلخیص : دشمنان گمان می کنند که من کینه و بغض علی (ع) را به دل دارم پس آیا چیزی جز کفر را نسبت به من گمان کرده اند (بغض علی (ع) برابر با کفر است)

(۷) مُجَلِّي الْكُرُوبِ وَ لَيْثُ الْحُرُوبِ فِي الرَّهْجِ السَّاطِعِ ، الْأَصْعَبِ

مُجَلِّي الْكُرُوبِ : كَاشَفَ الْكُرُوبَ وَ الْهَمُومَ * الْلَيْثُ : الْإِسْدُ * الرَّهْجُ : الْغُبَارُ وَ التُّرَابُ الْمُتَارِ فِي الْحُرُوبِ : گِردو خاکی

که در صحنه جنگ به پامی شود * الرَّهَجِ السَّاطِعِ : الغبار المنتشر * الأَصْهَبُ : اللون ما بین الأبیض و الأحمر: رنگ بین سفید و سرخ : سرخابی .

يقول : إنَّ علياً (ع) هو كاشف الكُروب و الهموم و هو شجاعٌ كَأَسَدٍ في ساحةِ الحروب و ذلك عندما يُثارُ (برمی خیزد) الغبارُ الأصفر المائل الى الحمراء و البياض .

ترجمه : علی ع برطرف کننده هم و غم و تمام گرفتاریهاست و شیر میدان جنگ است آن هنگامی که گرد و غبار سرخ و سفید و زرد (شرابی رنگ) در میدان جنگ بالا برود (میدان جنگ را فرا بگیرد و بپوشاند)

(۸) وَ بَحْرُ الْعُلُومِ وَ غَيْظُ الْخُصُومِ مَتَى يَصْطَرِعُ وَ هُمْ يَغْلِبُ

بحر العلوم : دریای دانش ها * الغیظ : الغضب ، السُّخْطُ : خشم * الخصوم : الأعداء * متى : اداة شرط * يَصْطَرِعُ : يُقاتِلُ : فعل شرط و مجزوم لفظاً * يَغْلِبُ : جواب شرط و مجزوم است که بخاطر ضرورت شعر کسره گرفته است * واو در مصراع دوم به معنی « مع » است .

يقول : إنَّ علياً (ع) هو بحرُ العلوم و البحرُ المتلاطم في مختلف العلوم الذي يأخذُ الناسُ جميعُهُم منه كُلَّ علمٍ و هو علةٌ و سببٌ لِإثارةِ غَضَبِ الأعداءِ أيضا حينما يُقاتِلُ الأعداءِ يهزمهم و يتغلبُ عليهم .

ترجمه : و او دریای تمام علم ها و دانش هاست و باعث خشم و غضب دشمنان است و هنگامی که با دشمنان می جنگد بر آنان چیره و پیروز می شود .

ص ۱۷۱ ش ۱۴- و في ليلةِ الغارِ وَقَى النَّبِيُّ عِشَاءً الى الفَلَقِ الْأَشْهَبِ

وقّة : من الوقاية : حفظ ، صان * الفلق : الصُّبْحُ * الأشهب : الناصع ، الأبيض الكثير

يقول : إنَّ علياً (ع) هو الَّذِي ضَحَّى بنفسه و أفدى الرسول بنفسه و حَفَظَهُ في ليلةِ المَبِيتِ حيثُ نام في فراشِهِ عِشَاءً حتى بَزَغَ الفلق و حتى طلوعِ الفجرِ و بَدَتِ تباشيرُ الصُّبْحِ .

ترجمه : علی کسی است که در لیلۃ المبیّت با فداکاری و از جان خوگذشتگی خود جان پیامبر را حفظ کرد و از شامگاه تا سپیده دم در بستر پیامبر خوابید .

نمونه سوال تست : از ص ۱۷۲ بیت ۱۳ از ابن المعتز مدح المعتضد

۱- معنی دقیق بیت زیر کدام است ؟ جَمَعَ الحَقَّ لَنَا فِي إِمَامٍ قَتَلَ الْبُخْلَ وَ أَحْيَا السَّمَاحَا

(الف) حق جمع شد برای ما با امامی که بخل را از بین برد و آزادی را زنده کرد .

(ب) حق را برای ما در وجود پیشوایی گرد آورد که بخل را از میان برداشت و کرم را زنده گردانید .

(ج) حق گرد آمد در امامی که بخل را کشت و کرم را زنده کرد .

(د) حق را در پیش پای ما قرار داد و بخل را کشت و کرم را زنده کرد .

پاسخ : گزینه دو صحیح است السَّمَاح : کرم ، بخشش در این بیت دو استعاره تصریحیه تبعیه در دو کلمه « قتل و أحياء » وجود دارد . فاعل « جَمَعَ » هو مستتر است و فاعل « قتل و أحياء » ضمیر هو مستتر که به « امام » بر می گردد .

ص ۱۸۱ رثاء الحسين بن علي شريف الرضي مهم

۱- كَرَبَلَا ! لَازَلْتَ كَرَبًا وَ بَلَا مَا لَقِيَ عِنْدَكَ آلُ الْمُصْطَفَى

كَرَبَلَا : موضع في العراق استشهد فيه الامام الحسين (ع) * الكرب : الحزن و الغم * البلاء مخفف البلاء : المحنة ، الشدة - هذا الضرب من البديع اللفظي يقال له الإنشقاق .

يقول : كَرَبَلَاءَ أَنْتِ دَائِمًا تَكُونِ مَهْبُوطَ مَحَلِّ الْكَرْبِ وَ الْبَلَاءِ وَ تَتَمَخَّضُ عَنْكَ الْبَلَاءُ يَعْنِي تَخْرُجُ عَنْكَ الْبَلَاءُ حَيْثُ أَحَبَّتِي مِنْ آلِ الْبَيْتِ (ع) لَهُ الْمَصَائِبُ هُنَاكَ .

ترجمه : ای کربلاء که همیشه سرزمین محنت و عذاب و شدت بوده ای به سخن آی و بگو که بر خاندان پیامبر چه گذشت .

۲- كَمْ عَلَي تَرْبِكَ لَمَّا صُرْعُوا مِنْ دَمٍ سَالٍ وَمِنْ دَمَعٍ جَرِي

كَمْ : تعجبه * صُرْعُوا : طَرَحُوا عَلَى الْأَرْضِ ، قَتِلُوا ، مَاتُوا .

يقول : أَتَعْجَبُ مِنْ كَثْرَةِ الدَّمِ السَّالِيَةِ عَلَى الْأَرْضِ وَ الدَّمْعِ الْجَارِيَةِ عَلَى الْخُدُودِ حِينَمَا كَانَ أَهْلُ النَّبِيِّ (ص) مَطْرُوحِينَ وَ مَقْتُولِينَ عَلَى الْأَرْضِ .

يقول : يا لها من دماءٍ كثيرةٍ جرت على الأرض و يا لها من دموع كثيرةٍ سالت على الخدود حينما قُتِلَ أهل البيت (ع) .

ترجمه : تعجب می کنم از زیاد بودن خون ها و جاری شدن اشک ها بر گونه ها زمانی که اهل بیت (ع) کشته شدند .

ترجمه دیگر : چه خون ها و اشک هایی که به وقت به زمین افتادن شهدای کربلا خانواده پیامبر بر چهره ات جاری شد .

٦- لم يذوقوا الماءَ حتى اجتمعوا بِحِدا السَّيْفِ على وردِ الرَّدَى

لم يذوقوا : الذين قُتِلوا في كربلاء * بِحِدا السَّيْفِ : مسوقين بالسيف ، واضح من حدّت في حدود السيف : لبه تیز شمشیر * ورد : مورد ، مشرب الرَّدَى : الموت و المنيّة * ورد الرَّدَى : مشارب الموت و المنيّة .

يقول : أهل البيت (ع) لم يذوقوا الماءَ حتى جُمِعوا وتجمَعوا بِضَرْبِ السُّيُوفِ على مَواردِ المَوتِ و عندَ ذلك ذاقوا ماءَ المَوتِ و سَقُوا و اسْتَقُوا مِنْهُ .

يقول : لم يذوقوا أهل البيت الماءَ حتى جمعتهم حدّة السيوف على مورد الموت فذاقوا ماء الموت بيد الأعداء .

ترجمه : اهل بیت در کربلاء آبی ننوشتند جز آن زمانی که به زور و با لبه تیز شمشیرها به آبشخور مرگ وارد شدند .

ترجمه ابیات : هشت و هفده و هجده و بیست و بیست و دو و بیست و پنج و سی و چهار را استاد تدریس نکرده است

٨- و تنوشُ الوحشُ من أجسادهم أَرَجُلَ السَّبِقِ و أيمانَ النَّدَى

تنوشُ : تَأَكَلَ * السَّبِقِ : السابقة الى الخير * الإيمان : اليد اليمنى * النَّدَى : العطاء

يقول : تَأَكَلَ الحيواناتُ الوحشية أَرَجُلَ أهل السَّبِقِ الى الخير و أياديهم الكريمة و تمزَقَهُما .

ترجمه : حیوانات وحشی دست و پای جماعتی نیک صفت و بخشنده را پاره پاره کرد .

١٧- غارسٌ لم يألُ في الغرسِ لهم فأذاقوا أهله مراً الجنّا

الغارس : البستاني ، الزَّارِع * بلم يألُ : (جُهداً) لم يتقاعس ، لم يبخل جُهداً * الجنّا : الثَّمَر : میوه

يقول : كان النبي بين الناس غارساً لم يبخل جهداً لإرشادهم و لهدايتهم الى طريق الثواب و الخير و لكنهم ردوا عليه بقتل أهله و إيذاقهم أمرَ الثمرِ .

رسول خدا برای این جماعت همچو باغبانی بود که از هیچ تلاشی برای حفظشان فرو گذار نکرد ولی این گروه ثمره ای تلخ به خاندانش چشاندند.

۱۸- جَزَرُوا ، جَزَرَ الْأَضْحَى ، نَسَلَهُ ثم ساقوا أهله سوقَ الإمام

جَزَرُوا : نَحَرُوا ، ذَبَحُوا : سربریدند و قربانی کردند * أضحى : ج الأضحية : قربانی * الإمام ج الأمة : الجارية الخادمة : کنیزان .

يقول : ذَبَحَ الْأَعْدَاءُ النَّبِيَّ أَهْلَهُ كَمَا تَذْبَحُ الْأَضْحِيَّةُ ثُمَّ ساقوهم كما تساق الجوارى .

ترجمه : همچون قربانی ، خاندانش را سر بریدند و باقیماندهگان را به سان کنیزان و غلامان با خود کشان کشان بردند .

۲۰- هَاتَفَاتِ بِرَسُولِ اللَّهِ فِي بُهْرِ السَّعْيِ ، وَعَثْرَاتِ الْخَطِي

بُهْرٍ : انقطاع النفس من الإعياء : نفس بریده * الْخَطِي : ج الخطوة ، القدم : گام ها

يقول : سيق أهل البيت و هم يهتفون برسول الله جدّهم حينما ينقطع أنفسهم و تعثر أقدامهم من كثرة التعب و العي .

ترجمه : در حالی که خاندان پیامبر با تن هایی خسته و نفس هایی بریده و گام هایی بی رمق در بیابان برده می شدند نام مبارک جدشان را بر زبان می آوردند .

۲۲- أذْرَكَ الْكُفْرُ بِهِمْ ثَارَاتِهِ وَأَدِيلَ الْعَيِّ مِنْهُمْ فَاشْتَفَى

ثار : الوتر : انتقام * أدیل : أزيل * العي : الضلال * أدیل العي منهم : نصر الضلال عليهم .

يقول : شفى الكفر بالانتقام منهم و نصر الضلال عليهم فاشتفى بهذا .

ترجمه : اهل کفر با اسارت اهل بیت انتقام گرفت و کینه دیرینه خود را بدین گونه از دل به در برد .

۳۴- و صریعاً عالج الموت بلا شدّ لِحیین ولا مدّ ردا

صریعیاً : طریحاً : افتاده * عالج الموت : مات * شدّ لِحیین ولا مدّ الرداء : الغسلو التکفین

یقول : طَرِحَ جَسَدَهُ الْمُعْطَرُ عَلَى الْأَرْضِ وَ مَاتَ دُونَ الْغُسْلِ وَ التَّكْفِينِ .

ترجمه : جسم مبارک حسین (ع) بدون آن که غسل داده شود و در کفن پیچیده شود در گوشه ای افتاده بود .

۳۵- حَمَلُوا رَأْسًا يُصَلُّونَ عَلَيَّ جَدَّةَ الْأَكْرَمِ طَوْعاً وَ إِيَابَا

طَوْعاً : طَائِعِينَ : خواسته * إِيَابَا : مُكْرَهِينَ : ناخواسته

یقول : حملُ أهل الكفر رأسَ من يُصلُّونَ عَلَيَّ جَدَّةَ طَائِعِينَ وَ مُكْرَهِينَ .

ترجمه آنان سر کسی را بر دار زدند که تا چندی پیش خواسته یا ناخواسته پشت سر جدش نماز می خواندند .

۱۹۹ مدح آل البيت مهيار الديلمي

۱- لِحَا اللّٰهُ حَظِّي كَمْ لَا يَجُودُ بِمَا أَسْتَحِقُّ وَ كَمْ أَجْتَدِي

لِحَا اللّٰهُ حَظِّي : لَعَنَهُ اللّٰهُ ، أَبْعَدَهُ اللّٰهُ * الْحَظُّ : النَّصِيبُ مِنَ الْخَيْرِ وَ الشَّرِّ : شَانَسْ وَ بَخْت * يَجُودُ : يُعْطِي * أَجْتَدِي : أَسْأَلُ حَاجَةً : گدایی .

یقول : لعن اللّٰهُ حظّي لأنّه لا يُطِينِي بما أنا مستحقّ له و هذا الذي جعلني أسأل حاجتي من الآخرين .

يَدْعُو الشاعِرُ يَقُولُ لَيْسَ لَهُ مِنَ الْحَظِّ وَ يَلْعَنُ حَظَّهُ وَ يَقُولُ لِحَظِّهِ أَبْعَدَكَ اللَّهُ يَا حَظًّا ، لأنّه لا هذا الحَظُّ لا يُعْطِينِي بما أنا مُسْتَحِقٌّ لَهُ وَ هذا الأمرُ سَبَّبَ لِي أَنْ أَسْأَلَ حاجتي من الآخرين .

ترجمه : خدا لعنت کند بخت خودم را (نفرین بر بخت خودم) که چقدر بد است و تا کی آنچه که من شایسته و مستحق آن هستم به من نمی دهد و نمی بخشد و این باعث شده که من نیاز خودم را از دیگران تأمین کنم .

توجه بیت دو و بیست و سه و بیست و چهار و بیست و هشت را استاد تدریس نکرده است .

۲- و کم أتَعَلُّ عِيشَ السَّقِيمِ أذَمُّ يَوْمِي وَأَرْجُو غَدِي

تَعَلُّ : أبدی أمراً و تمسک به : چنگ زدن * عِيشَ السَّقِيمِ : زندگی بی فایده * السَّقِيمِ : المريض ، العلیل * أذَمُّ : ألوم : سرزنش کنم * أَرْجُو : امید دارم .

يقول : کم أتمسک بالعیش غیر الراضی فالی منی ألوم حیاتی و عیشی الذی أنافیة و أتمنی المستقبل للنجاة من هذه الحیاة ترجمه : و چقدر باید به این زندگی بی فایده دل خوش کنم و به آن چنگ بزنم ، امروزم را سرزنش کنم و به امید فردایم باشم .

۲۳- أرى الدین من بعد یومِ الحسین علیاً له الموتُ بالمرصدِ

یومِ الحسین : یوم عاشوراء * العلیل : السقیم ، المريض : بیمار و مریض * المرصد : المخبأ : کمین

يقول : أرى دین الاسلام من بعد الیوم الذی استشهد الحسین (ع) فیہ مریضاً وعلی وشک الزوال كأن الموت أُرصد له ليقضى علیه و یزیده عن الوجود .

ترجمه : دین را بعد از شهادت امام حسین (ع) بیماری می بینم که مرگ در کمین و انتظار آن نشسته است .

۲۴- و ما آلُ حربٍ جنواً إنّما أعادوا الضلالَ علی من بُدی

جنواً - جنایة : ارتکبوا ذنباً : مرتکب جنایت شدند * أعادوا الضلالَ : گمراهی را برگرداندند * بُدی : بدا بُدواً بداءة ، ظَهَرَ

يقول : فما هم آل حرب ارتکبوا ذنباً حتی یعامل معهم هكذا کأسرى الحروب بل إنّ الذین قتلوا الحسین (ع) أعادوا الضلال بعلمهم هذا علی من ظهر .

ترجمه : آنان اهل جنگ نبودند که جنایتی مرتکب شوند ، بلکه آنان با این کار گمراهی را برای همه برگرداندند .

۲۵- ولیت دمی ما سقى الأرضَ منک یقوتُ الرّدى و أكونُ الرّدى

قات یقوت قوتاً : رزقه و أعطاه القوت و عاله * الرّدى : الهالک * الرّدى : الهالک * نقطة نحویة : « ما » در مصرع اول اسم موصول عام و « من » در بدلیة یعنی عوضاً .

یتمنی الشاعر أن یكون هو الذی استشهد وسقى الأرض دمه فیخاطب الامام الحسین (ع) و یقول لیتنی کنتُ أفدّی بنفسی

من أجلک ودمی کانت هی الذی سقت الأرض و تسبب هلاک الأعداء و أنا أکون الذی یموت و یصبح من الهالکین .

ترجمه : و ای کاش خون من آن چیزی بود که زمین را بخاطر تو سیراب کرد و باعث هلاکت می شود و من در این راه از بین بروم .

نمونه تست از اشعار بشار بن برد و ابوالعتاهیه

بشار بن برد
ابوالعتاهیه

- ۱- ما هو الصحيح في ترجمة هذه العبارة؟ «كفي المرء نبلاً»
 الف) شرافت برای مرد کافی است (ب) مرد را تیر اندازی کفایت می کند
 ج) در شرافت مرد همین بس است (د) از نظر شرافت مرد بودن کافی است
- ۲- عین ما یطابق وجهة نظر الشاعر فی القصيدة؟
 الف) کفی المرء نبلاً أن تكون معایبه قليلة
 ب) کفی المرء نبلاً أن تكون معیبا عند الناس
 ج) إتصاف المرء بالعیوب يدلّ علی كثرة تجاربه
 د) المعایب تساعد الإنسان فی مسير الكمال
- ۳- عین عامل الجرّ فی «جیش» فی قوله «وجیش کجیح اللیل یزحف بالحصى»؟
 الف) العطف علی «وسام لمروان» (ب) ربّ المقدّرة بعد ألواو
 ج) العطف علی مثقف (د) الخافض هو المضاف المحذوف
- ۴- ماهو نوع كلمة «رؤید»؟
 الف) اسم فعلٍ للمضارع (ب) فعل أمرٍ
 ج) اسم فعلٍ للأمر (د) اسم فعلٍ للتكررة
- ۵- ما هو مفرد الكلمات «جنائبه، غواربه، سبائیه»؟
 الف) جنوب، غرب، سببیه (ب) جنوب، غاربه، سببیه
 ج) جناب، غراب، سباب (د) جنبیه، غرب، سببیه
- ۶- عین الصحيح في تشکيل «رؤید تصاهل»؟
 الف) رؤید، تصاهل (ب) رؤید، تصاهل
 ج) رؤیداً، تنصاهل (د) رؤید، تصاهل
- ۷- ماهو اعراب «یذوق الموت» فی قوله «بضربٍ یذوق الموت»؟
 الف) مرفوعٌ محلاً (ب) مجرورٌ لفظاً
 ج) مجرورٌ لفظاً (د) صفةٌ - «ضربٍ» مجرورٌ محلاً
- ۸- ماهو اعراب «أسیافنا» فی قوله «فوق رووسناو أسیافنا»؟
 الف) مفعولٌ معه (ب) معطوفٌ علی فوق
 ج) مشغولٌ عنه، منصوبٌ (د) معطوفٌ علی رووسنا

۹- ماهو اعراب «فريق» في قوله «فريق في الإسار»؟

الف) مبتدأ، مرفوع

ب) فاعل لـ «راح» مرفوع

ج) بدلٌ من أفاعل ومرفوع

د) عطف بيانٍ ومرفوع

۱۰- ماهو الصحيح في نوع الكلمات «الخُدور، الحُور، الحرير»؟

الف) جمع، مفرد، مفرد

ب) جمع، جمع، مفرد

ج) مفرد، جمع، مفرد

د) مفرد، مفرد، مفرد

۱۱- ما هو الصحيح في ترجمه هذه العبارة؟ «مخصّراتٍ زُرنا»

الف) چه بسیار دوشیزگان کمرباریکی که از ما دیدن کردند

ب) زیارویانی که ما از آنها دیدار کردیم

ج) پهلوی شکستگان را عیادت کردیم

د) با پهلوی شکسته به دیدار آمدند

۱۲- ما هو الصحيح في تشکيل «جنحَن أجنحة النّسور»؟

الف) جَنَحَنَ أجنحةُ النّسور

ب) جُنِحْنَ أجنحةُ النّسور

ج) جَنَحَنَ أجنحةُ النّسور

د) جُنِحْنَ أجنحةُ النّسور

پاسخ تمرین درس اول و دوم

۱- ج	۲- الف	۳- ب	۴- ج	۵- ب
۶- د	۷- د	۸- الف	۹- ج	۱۰- ب
۱۱- الف	۱۲- د			

تست های مربوط به اشعار ابوتمام و بختری در صفحه ۶۴

۱- ما ذأراد الشاعري بـ كلمة «ألخمسين»؟

- الف) ألجيشين
ب) عشرات من ألجنود
ج) يوم ألخميس وألجمعة
د) خمس حروب عظيمة

۲- أالشاعري مطلع ألقصيدة يتعرض لـ:

- الف) سيرة أالملوك ومشيهم
ب) معتقدات أالناس ألدنيّة
ج) أقوال أالمنجّمين وعقائدهم
د) أقوال ألوشاة وسداجة عقولهم

۳- ما هو ألتجم ألدى كان يُنبئ بزول أالمصائب ألعظيمة عند ألقدماء فيتشاءمون بطلوعه؟

- الف) أالمشترى
ب) أالشعري
ج) ألكوكب أالعربي ذو أالذنب
د) ألسيارات أالسبع

۴- عيّن في ألدرس كلمة حُذف منها حرفٌ إجتناها من أالمتجانسين؟

- الف) تفتدى
ب) يَعدُ
ج) تفتحُ
د) عُدّت

۵- ما ذأينبي بعواقب ألاموروييني مصير أالعالم و مستقبله في رأى أالمعتصم؟

- الف) أأاديث ألعلماء وأقوال ألكهنة
ب) موقع ألكواكب في أالمنظومة أالشّمسيّة
ج) ظهور بعض ألكواكب وأالأجرام أالسماوية
د) أالعزم وأالإرادة وأالتهور وأالإقدام

۶- ما هي غاية أالمعتصم وهدفه من أندلاع أالحرب في وجهة نظر أالشاعري؟

- الف) فتح أبلاد وأاحتياز أالغنائم
ب) أالدود عن حياض أالشرف وأالحسب وأالمفاخر
ج) منع عبادة أالأصنام وإذلال أالوثنيين
د) أأجلال أالعرب و تحقير أالشعوبية

۷- لما ذأيقول أالشاعر «ليست أالدار داري»؟

- الف) لأنه لم يشترك في هذه أالمعركة
ب) لأنه عربيّ وهذه أالدار للجمع
ج) لأنه عاجز عن تعبير أاحاسيسه
د) لأنه لا يدري أهذه أالدار صنع جنّ لإنس او عكسه

۸- ما هو الصحيح في تشكيل «و خوفوا الناس من دهياء مظلمه»؟

الف) و خَوَّفُوا النَّاسَ مِنْ دَهْيَاءٍ مُظْلَمَةٍ (ب) و خَوَّفُوا النَّاسَ مِنْ دَهْيَاءٍ مُظْلَمَةٍ

ج) و خَوَّفُوا النَّاسَ مِنْ دَهْيَاءٍ مُظْلَمَةٍ (د) و خَوَّفُوا النَّاسَ مِنْ دَهْيَاءٍ مُظْلَمَةٍ

۹- ماهونائب الفاعل في قوله «أن أرى غير مصبح»؟

الف) نائب الفاعل محذوف (ب) الضمير المستتر في أرى

ج) غير (د) مصبح

۱۰- ماذا أراد الشاعر بـ «أبيض المدائن»؟

الف) قصر الأبيض في المدائن عاصمة الفرس

ب) مدينة المدائن

ج) بلاد العراق

د) بلاد العجم

۱۱- عيّن مجموعة كلّ كلماتها أفعال؟

الف) خرس، ترس، لبس (ب) أمسى، تُنسى، يُخسى

ج) نكس، التأسى، دعس (د) فرس، بخس، جيس

۱۲- آية معركة يُصوّرها الشاعر في هذه القصيدة؟

الف) المعركة بين العرب والعجم (ب) المعركة بين العرب والفرس

ج) المعركة بين الروم والفرس (د) المعركة بين العرب والكفار

۱۳- ماذا أراد الشاعر بقوله «أن أرى غير مصبح حين أمسى»؟

الف) أراد أن الموت يُدرّكه (ب) التنقل بين البلاد

ج) ألا يصبح حتى يدرك المساء (د) ألا يمسي حتى يُدرك الصبح

۱۴- عيّن ما يُرادف كلمة «الوغي» فيما يلي؟

الف) الحرب (ب) الحرب

ج) القنا (د) الردي

۱۵- عيّن نوع الكلمات «خُرس، تُرس، مُلس»؟

الف) مفرد، جمع، جمع (ب) جمع، مفرد، جمع

ج) جمع، جمع، جمع (د) مفرد، مفرد، جمع

۱۶- ما هي علامة الجزم في «لم يك»؟

(ب) حذف حرف العلة

(الف) السكون

(د) السكون المقدر

(ج) حذف النون

پاسخ تمرین درس هفتم و هشتم

۱-الف	۲-ج	۳-ج	۴-ج	۵-د
۶-ج	۷-ب	۸-ب	۹-ب	۱۰-الف
۱۱-ب	۱۲-ج	۱۳-ب	۱۴-الف	۱۵-ب
۱۶-الف				

تست های مربوط به شاعر ابن الرومی و ابن المعتز

۱- ما هو الصحيح في تشكيل «توخي حمام الموت أوسط صبيتي»؟

(الف) تَوَخَّى حَمَامُ الْمَوْتِ أَوْسَطَ صَبِيَّتِي (ب) تَوَخِي حَمَامُ الْمَوْتِ أَوْسَطَ صَبِيَّتِي

(ج) تَوَخِّي حَمَامُ الْمَوْتِ أَوْسَطَ صَبِيَّتِي (د) تَوَخِّي حَمَامَ الْمَوْتِ أَوْسَطَ صَبِيَّتِي

۲- عَيِّنَ الصَّحِيحَ فِي جَمْعِ الْكَلِمَاتِ «الدُّرَّ، الْأَنْفَ، الْحَشَا»؟

(الف) الدُّرَّرُ، الْأَنْفُ، الْحَشَوِيَّاتُ (ب) الدَّرَارِيُّ، الْأَنْفُ، الْحَشِيَّةُ

(ج) الدُّرَّرُ، الْأَنْوْفُ، الْأَحْشَاءُ (د) الدُّرَّرُ، الْأَنْثَاءُ، الْحَشَاوِيَّاتُ

۳- عَلِيٌّ مَاتَدَلَّ «كَأَنَّ» فِي قَوْلِهِ «كَأَنِّي مَا اسْتَمْتَعْتُ مِنْكَ بِضَمَّةٍ»؟

(الف) عَلِيٌّ التَّأَكِيدُ (ب) عَلِيٌّ التَّشْبِيهِ

(ج) عَلِيٌّ الظَّنَّ وَالشَّكَّ (د) عَلِيٌّ الْيَقِينَ

۴- مَا هُوَ نَوْعُ الْهَمْزَةِ فِي قَوْلِهِ «أَرِيحَانَةُ الْعَيْنِينَ...»؟

(الف) هَمْزَةُ الْإِسْتِفْهَامِ (ب) هَمْزَةُ الْإِنْدَاءِ

(ج) هَمْزَةُ التَّسْوِيَةِ (د) هَمْزَةُ الزَّائِدَةِ

۵- عَيِّنَ نَوْعَ «مَا» فِي قَوْلِهِ «سَأَسْقِيكَ مَاءَ الْعَيْنِ مَا أَسْعَدَتْ بِهِ»؟

(الف) مَصْدَرِيَّةٌ زَمَانِيَّةٌ بِمَعْنَى مَا دَامَ (ب) مَا أَلْنَفِيَّةٌ

(ج) مَا أَلْمَوْصُولِيَّةٌ (د) مَا أَلْإِسْتِفْهَامِيَّةٌ

- ۶- ماهو خبر لیت فی قوله «ألایت شعری هل تَغیَّرت عن عهدی»؟
 الف) الخبر محذوف
 ب) الجملة الإستفهامیة بعده
 ج) شعری
 د) لا تحتاج "لیت" إلى خبر فی هذا الأسلوب
- ۷- أين تجدُ خبراً مقدّماً على المبتدأ؟
 الف) فأضحی مزاره بعيداً
 ب) ظلّ علی الأیدی تساقطُ
 ج) وإن كانت السُقیا من العین لا تُجدی
 د) علیک سلام الله منی تحیة
- ۸- ماذا أبلی معالم الدار فی زعم الشاعر «إبن المعتر»؟
 الف) الأمطار والسيول
 ب) تطاول الجديدين
 ج) الحروب
 د) قدّم العهد
- ۹- عین کلمة المستعار فی قوله «إلى هلالٍ تحلّت عنه ليلته باريه صوره في خلق انسان»؟
 الف) هلال
 ب) باريه
 ج) انسان
 د) ليلته
- ۱۰- عین مفرد الكلمات التالية «دلاء، أخفاف، أشطان»؟
 الف) أدلی، خفيف، شيطان
 ب) دلو، خُف، شَطْن
 ج) دلو، خِفّة، شيطان
 د) أدلی، خُف، شَطْن
- ۱۱- عین نوع الكلمات التالية «خيطان، جُثمان، ثكلان»؟
 الف) مثنى، جمع، مفرد
 ب) مثنى، مفرد، جمع
 ج) مفرد، مثنى، مثنى
 د) مثنى، مفرد، مفرد
- ۱۲- أشر إلى نوع الكلمات فيما يلي «وسنان، عدنان، سيان»؟
 الف) وصف، إسم ممنوع من الصرف، مثنى
 ب) مثنى، علم، مثنى
 ج) وصف مؤنث، إسم متصرف، إسم مفرد سيئة
 د) وصف، مثنى، مفرد
- ۱۳- عین الصحيح في «الجديدان»؟
 الف) المثنى
 ب) الجمع
 ج) المفرد
 د) الملحق بالمثنى

۱۴- عین ما یرادف «الأشجان»؟

- الف) الأحران
ج) الأجنان
ب) الأطراب
د) الهجران

۱۵- ما هو مفرد كلمة «دلاء»؟

- الف) أدلي
ج) دليل
ب) ذلو
د) ذلال

پاسخ تمرین درس نهم و دهم

ج-۱	ج-۲	ج-۳	ب-۴	الف-۵
الف-۶	د-۷	ب-۸	الف-۹	ب-۱۰
د-۱۱	الف-۱۲	د-۱۳	الف-۱۴	ب-۱۵

تست های مربوط به شاعر ابونواس ص ۴۹

۱- علی ما یدلّ قول أشاعر «واتی لطرف العین بالعين زاجر»؟

- الف) التنبؤ
ج) إصدار الأمر بإشارة العين
ب) حدّة العين وبعدها
د) الإصابة بالعين والإيقاع بها
الف) التشبيه
ج) المجاز المرسل
ب) الإستعارة
د) الكناية

۳- ما هو المبتدأ فی قوله «عزیز علینا أن نراه تسیر»؟

- الف) عزیز
ج) المصدر الموءول
ب) المبتدأ محذوف
د) علینا

۴- ما هو معنی «دون» فی قوله «أما دون مصر للفتی متطلّب»؟

- الف) غیر
ج) تحت
ب) قبال
د) قدام

۵- ماهو المراد بقوله «وأستعجلتها بواذر»؟

الف) خشم بر او غلبه کرد

ج) قصدش هویداشد

۶- ما معنی کلمه «یا فاعاً»؟

الف) کهلاً

ج) غلاماً حدیث السن

ب) بی درنگ اشکهایش جاری شد

د) سریعاً عکس العمل نشان داد

ب) طفلاً صغیراً السن

د) فتی محتکاً

۷- متى نزل الركب في «عيني أباع»؟

الف) وقت السحر

ج) عند طلوع الشمس

ب) عند غروب الشمس

د) عند الضحی

۸- ماذا يخبر بالخصيب في معركة الحرب؟

الف) منبر وسرير

ج) السيف والرمح

ب) الحجى والعقل

د) الجود والندی

۹- ماذا يقصد الشاعر بقوله «كأتما جما جمها تحت الرحال قبور»؟

الف) عظمة النياق وعبالة جسمها

ج) صغرسنها ونحافة جسمها

ب) الأسراع نحو الموت

د) شدة العدو والتهالك عليه

۱۰- ما هو الصحيح في تشكيل هذه العبارة «تقلب طرفاً في حجاجي مغارة»؟

الف) تَقَلَّبُ طَرْفًا فِي حُجَّاجِي مَغَارَةٍ

ج) تَقَلَّبُ طَرْفًا فِي حُجَّاجِي مَغَارَةٍ

ب) تَقَلَّبُ طَرْفًا فِي حُجَّاجِي مَغَارَةٍ

د) تَقَلَّبُ طَرْفًا فِي حُجَّاجِي مَغَارَةٍ

۱۱- ما هو مفرد الكلمات «ثور، زور، شُور»؟

الف) ثائر، زائر، شاقِر

ج) ثار، زوراء، شَقَر

ب) ثائر، زوراء، شقرة

د) ثورة، زورة، شُقرة

۱۲- عيّن الصحيح في «نُدور، نُشور، صُور»؟

الف) مفرد، مفرد، مفرد

ج) مفرد، جمع، مفرد

ب) جمع، مفرد، مفرد

د) مفرد، جمع، جمع

پاسخ تمرین درس سوم و چهارم

۱- الف

۲- ب

۳- ج

۴- الف

۵- ب

۶- ج

۷- ب

۸- ج

۹- د

۱۰- د

۱۱- ج ۱۲- ب

أرجو لكم التوفيق و النجاح .